

سپاوون

شماره سوم سال اول
ماه قوس ۱۳۶۶، مطابق
ربیع الاخر ۱۴۰۸ -
دسمبر ۱۹۸۷

زیبا و گلشن در کابل

صفحه ۱۲

هرگز وداع نمیکنم

صفحه ۱۸

لوی راز

صفحه ۲۸

شرکت بیمه ملی افغان



تماماً "خدمات بیموی شماره اسرع وقت انجام میدهد
آدرس : منزل ۵ و ۶ تحسیر ۱۴ منزله بامیر



جاده خبر نمیکند ، خود را بیمه نماید تا
از بیم حوادث در امان باشید .

بیمه پشوانده مالمس هستی و دارائی شما در مقابل حوادث .

در
موتور
بیمه

پتاک

شرکت برادران پاداشتن کارگران
وزربده و معجب در خدمت هموطنان
قرار دارد.

برادران



تقدیم میکند

شرکت تولید انواع بخاریهای
دیواری، کولردا پراکندیشن برادران که تازه به
فعالیت آغاز نموده هر نوع فرمایشات فلزکاری شما

رامیندرد .
آدرس: قلعه فتح الله متصل لیبیه زرغونه

تلفون ۳۴۵۱۱۳



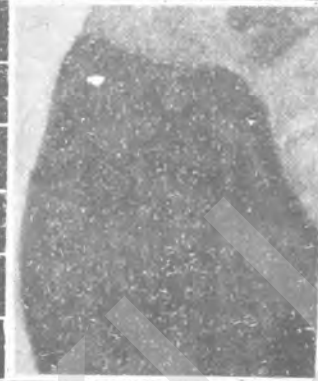
سپا و ورسا



زیبا وگلشن دزکابل ص ۱۲



۲۰ ساله زینت ص ۲



تغیر عادت است ص ۱۴

کوشش

ص ۵۸
ص ۹۶

کفتگوی با فرهاد دریا
آهنکهای جدید

فرهنگ کوشانیان

ص ۸



بها طرئو ص ۲۴



هرگزوداغ نمی کنیم ص ۱۸

طوسی داریجی

دلاوران کوشیان

عنا صریرا منطقی دوزغریکات شمس

سیمندری کوجیان

ص ۴۰
ص ۸۰
ص ۶۸

شماره سوم سال اول ماه قوس ۱۳۶۶، مطابق
ربیع الاخر ۱۴۰۸ - دسمبر ۱۹۸۷

نشریه اتحادیه ژورنالیستان
جمهوری افغانستان



مهدی روی خیل از
محمد قاسم ماسعد

حضور آگامانه

ص ۱۷



کلاودیا ص ۲۴

ادبیات

شعر
جگد
ویژه کی کتابهای کودکان ص ۳۰
ص ۴۲ - ۴۷
ص ۶۷

زیر نظر هیأت تحریر:

بارق شفیع، محمود حبیبی
عبدالله شادان، لطیف ناظمی
رهنورد زریات، شفیق وجدان



مودهای توکیو درباریس ص ۳۱



زبانجا و از آنجا صفحه (۳۷)

مدیرمسئول: ظاهر طنین
همکار: محمد آصف معروف
تلفون: ۲۴۹۳۵
آرت و گرافیک: سمیع مسعود -
هژرشینواری
خطاطی: کبیر امیر و احمد فهیم حکیم



دغزل له وورمونه ص ۲۲

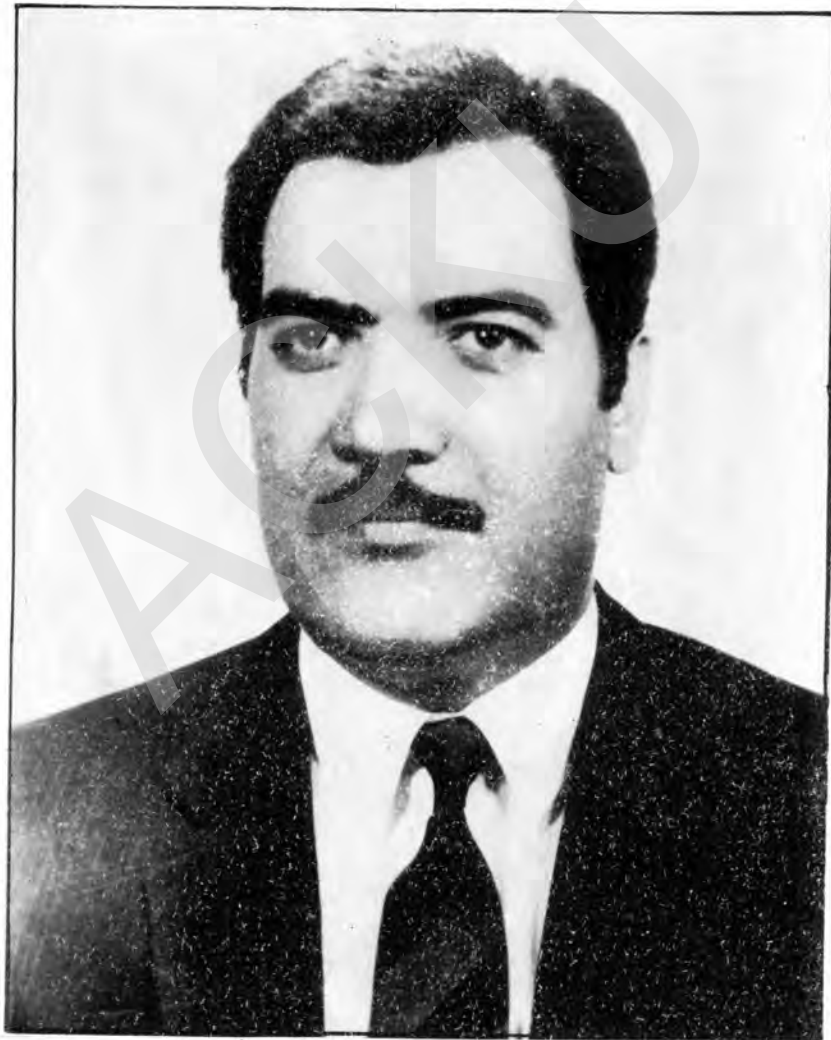
گوناگون

کشف تناکسو
اسرار خوردنی ها
دستخاره همتی
اشاره ها و نکته ها
دوسه های جنائی
دستی نامتو پوهان
ص ۵۲
ص ۵۳
ص ۶۴
ص ۵۶
ص ۸۳
ص ۹۲

آدرس: تعمیرات اتحادیه
ژورنالیستان مقابل هتل کابل

تیراژ: ۱۷۰۰۰ جلد

لویه جرگه تاریخی ماقوس موفقاً دایر گردیدو
پس از تصویب قانون اساسی جمهوری افغانستان
محترم نجیب الله رابحیث رئیس جمهور
جمهور افغانستان به اتفاق آراء انتخاب نمود.



کارمندان مجله سبأون انتخاب محترم نجیب الله
رابحیث رئیس جمهور کشور مبارکباد گفته موفقیت های
مزید شان را در انجام این وظیفه مهم ارزومندانند

مرادگفت :

احسنت !

حالیما از اشتباه بدر شدی .

پاسخ را از قیه، فیروزه رنگ بی پاسخ میسر که
درمانده ترازست . از رفته گان میسر . از رفته -
گانی که با قصه و ترانه و حماسه نقشی از خوشبختی
به یادگسار گذاشتند .

از تو هم خاطر می خواهد ماند و نقش پای . اما
فرحام تو از همین حالا هویدا خواهد بود اگر خندان
پاشی که نقش پای تو در سفر زنده گی - رستگاه
ترانه ها و قصه ها باشد . ترانه ها و قصه ها . فانوس دنیای
تاریکی های تسو خواهد شد .

مریدگفت :

چگونه ، مگر غلبه بر فنا ؟ زنده گی جاودان !؟

مرادگفت :

آری !

مگر نه پیا میران ، فرزانه گان ، شاعران ،
صوفیان و دانشمندان جاودانه شده اند ، و در خانه و
مدرسه و شهر و شهرک مان و در خورد و درک و دریافت
مان و در غرور و مباحثات مان زنده گی میکنند ؟

آری !

آنها با بهای نسلها در حرکت اند و زنده گی
میکنند ، چرا که آنها مشعل عشق و آشتی و خرد و دانش
را بدوش کشیده اند .

عشق به آدمیان ، عشق به صفا و آشتی ، و عشق
به خرد و دانش جای پای شان را رستگاه گلهای
قصه و ترانه ساخت . و آن ها در حماسه ها و ترانه ها
زیست میکنند و از گم شدن در سرزمین تاریکی های
ازلی و ابدی رهایی یافته اند .
و مرید خا موش ماند .

مرادگفت :
وتو ...

در فصل آتش و دود و خون ، بر شط عشق و صلح بر آن ،
تا زنده گی قصه ساده عبور تو نباشد .

به ندای آشتی آدمیان که از وح و حب خاک تو
بر می خیزد آشتی شولیک گوی ، تا از آن غریبت
جاودانه و بیگانه گی مرموز برهی .

دود و خون را از دامان شهر و دهکده بزدا و برو ،
و در باغچه و دشت و در بندت ، در خانه و مزرعه و کار -
گاه ، گل سوسه و لیخنه بکار تا در نهایت زنده گی ،
آن نهایت سوال انگیز در سرزمین روشنایی های
ابدی بدرخشنی .

و بدینگونه ، در شعر و سرود و ترانه خواهی زیست
و این خود غلبه بی است بر مرگ و گم شدن مطلق
و این خود آخرت بناک حکایت زنده گی است که
آقا ز زیستن دوباره است در روشنایی و تابناکی
و مرید به اندیشه فرو رفت ...



جو کرم کورسروی زمین چه خواهی زیست ؟
که نی فسانه تو یاد دینی ترانه کند .

آغاز زیستن ...

مریدگفت :

" زنده گی قصه بی پایان عبور آدمیان است
و با سانی خاطر ها ، حکایت جاودانه غریب است
و ستانگی ، و در نهایت ، گم شدن در سرزمین
تاریکی های ابدی . "

و مرید بر آورد :

ای آبی ی بلند !

ای خفته در سکوت هزاران هزار سال !

باری خدای را ،

از آخر حکایت انسان بگو که چیست ؟ .

مرادگفت :

به اشتباه میروی ، بیگانه آبی در سکوت
ابدیش ، گذر آدمیان را به تماشا می نشیند و همیشه
خالی و ساکت میماند .

مریدگفت :

ای مراد !

ای تو همچون من غریب .

این سکوت سرد را بشکن ، بگو

آخر این قصه چیست ؟

روزگار

فرهنگ کوشانیان



در ششمین سیمینار بین المللی مطالعات کوشانی در کابل (سیر و حرکت فرهنگ و آید پالوژی در عصر کوشانی ها) به پژوهش گرفته شد. در این سیمینار در مورد نتایج کاوش ها و تحقیقات چار ساله، ساحه باستانی تپه مرزبان که یکی از نمونه های هزاران - ساحه غنی باستانی کشور میباشد معلومات ارایه گردید.

ما با احمد شکیب سالک معاون محقق در انستیتوت باستانشناسی اکادمی علم که در حفريات این تپه سهم بارز داشته است مصاحبه می نمودیم. او در مورد کار خود چنین معلومات ارایه کرد:

کار مشخص من در قسمت است یکی کار عملی در ساحه و دیگر کار تحقیقی میباشد. کار عملی سروي ساحات باستانی، اشتراك در حفريات و نقشه برداري ساحات باستانی در کار تحقیقی در حص

مختلفه آن زمان فرهنگ و تمدن - کوشانی ها به اوج خود رسید. آفرینشگران از نقاط مختلف جهان به این سرزمین می آمدند هنر های ویژه کوشانی ها را می آفریدند این هنرها و اثرینش ها هر کدام از کلالی گرفته تا معماري، مجسمه سازي و زیورات که اشکال گوناگون ظرافت کاری ها در آن نقش گردیده هر کدام آید و هدف مشخصی را بازگو مینماید.

کاوش ها و پژوهش های باستانشناسان نشان داده است که افغانستان نظریه وضع و موقعیت جغرافیایی در مرکز چار راه مدنیت و فرهنگ های گوناگون قرار داشته و مرکز تمدن و فرهنگ کوشانی ها بوده است ازین رو افغانستان در اثر داشتن گنجینه های بزرگ فرهنگی، یونسکو واحد اکثر دانشمندان باستانشناسی را به خود جلب کرده است.

سالها قبل از امروز یعنی در حدود دو هزار سال پیش از امروز امپراتوری بزرگی در آسیای مرکزی چون افغانستان، پاکستان ایران و هند شمالی بوجود آمد. این یگانه امپراتوری بود که در قسمت های شرق آسیای میانه و مناطق نامبرده که با امپراتوری های بزرگ آن دوره چون روم، پارتها و چین همسری مینمود. کجولا که فیلسف در راس قبايل دیگری که در تشکیل دولت سهم داشت قرار گرفت و خود را شاه شاهان اعلام داشت و به گسترش و وسعت قدرت و سلطه خود پرداخت و بالیسی حکمروایی خود را مطرح نمود. با تحقق اولین طرح سیاسی اش اتحاد باختر و سفند یانه به وجود آمد و به همینگونه قدرت و نفوذش تا دره کابل و ماورای هند و کشمیر دامنه یافت. و بابه پای آبی فرهنگ و تمدن نیز وسعت و انکشاف یافت. حکمروایان کوشانی های یکی بن دیگر در ارتقا و توسعه تمدن و فرهنگ کوشیدند چنانچه در عصر کشکا با یافتن غنایندگی بیس از پیش روید این اشکال تازه در هنر معماری و صنعت

در ششمین سیمینار بین المللی مطالعات کوشانی تحت عنوان (سیر و حرکت فرهنگ و آید پالوژی در عصر کوشانی) که بتاريخ ۲۶ عقرب در باغرم میله سال عزتشنایان بود بعد از سه روز با صد و فطعنامه پایان یافت.



واقعات سماج مرکز تمدن کوشانیچ بوجہ دست



است. که راپور کشف ساحه درهماً سال به انستیتوت داده شد. و در سال ۱۳۶۱ از طرف انستیتوت باستانشناسی باسروی دقیقی که صورت گرفت باستانی بود نش تثبیت شد. در سال ۱۳۶۲ حفريات آن رسماً آغاز گردید. در جریان حفريات پنج سال يك معبد بودایی و هم يك تعداد استويه ها، - مجسمه ها و ابدات ديگر بودایی کشف شد. در جمله اين استويه هاي کشف شده يك استويه بزرگ مرکزی بنام (مهاپریشو) ياد میشود که در حدود ۲۴ متر در ۲۴ متر اضلاع آن اندازه گيري شده، از نگاه ساختمانی به استويه تپه سردار غزنی شباهت دارد و ممکن است که هر دو ي اين استويه ها از يك استويه سومی متاثر باشند. بهتر از همه در تپه مرنجان کشف جعبه تبرکات این استويه میباشد که بزرگترین آن شکل يك ظرف (ایغورا) را - دارد که يك نمونه آن قبلاً در تکسیلا کشف گردیده است. که به اساس نظر دانشمندان که در ششمین سیمینار بین المللی مطالعات کوشانی شرکت نمود، بودند این ظروف مربوط قرن اول میلادی میشود. اگر امکانات

انتقال این ظروف را از يك استويه قبلی رد نموده بتوانیم محتویات این ظرف شامل يك نمونه کوچك استويه از نقره يك تعداد اشیای ديگر و چند پارچه کاغذ میگردد که این همه نیز مربوط قرن اول میلادی خواهد شد. درین صورت کاغذ هاي مربوطه از جمله قدیمترین کاغذ هاي کشف شده در تمام جهان ثابت خواهد شد. باد نظر داشت مطالب فوق و باز یافته هاي تپه مرنجان از قبیل یازده استويه هاي نذری يك تعداد مجسمه ها، جعبه هاي تبرک، - سکه ها و شکل ساختمانی تپه چنین حدس زده میشود که ساحه باستانی تپه مرنجان از قرن سوم الی قرن ششم میلادی مسورد استفاده زایرین و معتقدان مذهب بودایی بوده و با حملات امیراب متروک گردیده است. البته نتایج دقیقتر حفريات و کرونولوژیی ساحه نتایج لابراتواری و مطالعه اشیاء کشف شده در يك رساله علمی به نشر خواهد رسید.

تاریخ معماری افغانستان بخصوص مهندسی دوره هاي تاريخی آن کار میکنم که در زمینه یک تعداد مقالات تحقیقی من در مجله باستانشناسی افغانستان مجله کوشانی ها، مجله هرات باستان و مجله هنر به نشر رسیده است.

زمانیکه سال پنجم راد روهنهی انجنیری سیري میگردد يك تعداد محصلان را غرض سروي ساحات باستانی به هرات اعزام میگردد من نیز در همان جمله شامل بودم در آنجا در سروي ابدات شرکت کردم که نتایج کارهاي هرات به شکل يك کتاب بنام (معماری اسلامی هرات) از طریق پروژه بین المللی حفظ ابدات تاریخی هرات به نشر رسید من از اولین کار خود نتایج خوبی بدست آوردم و از همان وقت علاقمند این رشته گردیدم.

در حصه کار در تپه مرنجان باید بگویم در سال ۱۳۶۰ زمانیکه مصروف سروي نمودن دوره مکلفیت بودم در جریان سروي توپوگرافی عمومی ساحه تپه مرنجان برای مقاصد نظامی متوجه شدم که این ساحه يك ساحه تاریخی

عقیدت

دین العبادت

عبادت است



«حرا»

اسلام را بدید آورد، ماد نیای
 اسلامی را می بینم، نهایتش
 است این کوه را نیز تا نما کنم.
 هر دو کوه را یادگار است و کسی
 یکی گهواره است و دیگری مولود.
 یکی اصل است و دیگری فرع
 یکی امور است و دیگری گویا.
 یکی در طبیعت است و دیگری
 در رفیق بشر.
 در زلفه، این کوه نشانی است
 تقریباً چهل هزار سال پدای آن
 نزدیک و خدمت آمیز از آنجا
 بطور برجسته نمایان است.
 از آنجا مسجد الحرام و خانه
 های مکه پدید است. در سایه
 اضراف مکه با کوههای کوتاه
 و بلند آن نمایان است. کوههای
 عبوس و زمخت و سخت که همگونه
 علامت حیات در آن دیده نمی
 شود، کوههایی که هزاران سال
 بوده و همانند درساکت و بی حرکت
 سرخسای خود نشسته اند و کسی
 هزاران (بگومگو) بشکل آسانه
 و خیال در اضراف خود پرواز
 داده اند. کوههایی که از زمان
 ابراهیم و اسماعیل میلیونها
 نفوس بدیده رسیده و رفته اند
 و خاکی در عین حال خود را بسا
 معنوقه های خویش را بدیت
 انداخته اند. عقدهایشان
 با کلمات دهانان و روحهای
 حساسشان همگی جز و هوشده
 و اجسادشان رنگ خاک را بخود
 گزیده است ولی این کوهها بشکل
 عبوس خود باقی مانده اند.
 هزاران عشق و هزاران غزالی
 اول غار روغن است و بقیه آن در

علمت تاریکی انبوه مانده است
 ز نور چشم نمی تواند در آن نفوذ
 کند و این برده سیاه را سوراخ
 نماید.
 این نقطه تنها آرامگاه
 اوست. شبهای پرستاره آنجا را
 دوست من دارد و ساعت های
 متدیدی بیتناش و تفکر در آن می-
 گذرانده. آسمان آنجا بقدری
 صاف است که میگویند ستاره های
 آن پیش از سایر نقاط شمرده
 میشود. سکوتی چنان بر آنجا
 بگوش میخورد، گویی این ستارگان
 نغمه ملکوتی دارند. بجای
 همه، حیات و صدا هسای
 درشت سامعه خراش ززمزه
 نازکی به نرس صدای ابرش
 در آنجا بگوش میخورد.

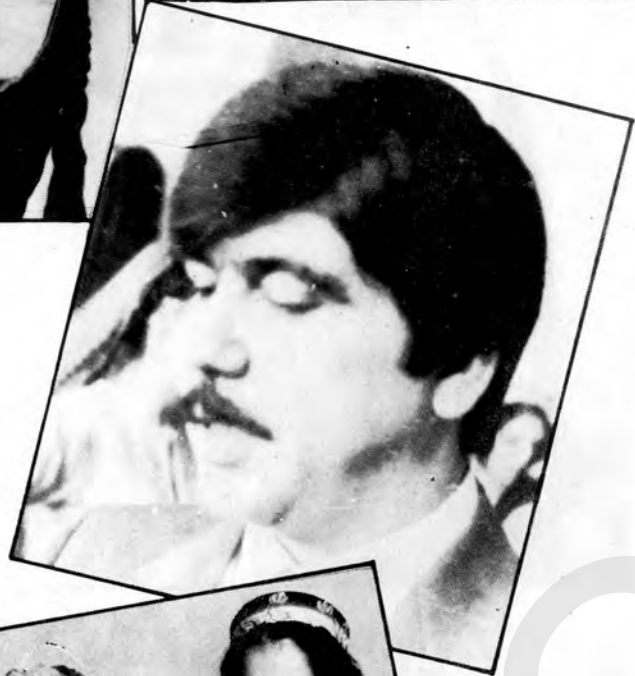
 محمد بن بد نیال این (صدا)
 بود.
 همیشه باین کوه بی صدا-
 میامد تا آن (صدا) را بشنود
 در هوای این کوه و نقاط آن، در
 کمرکشان و بر فرق کشیده آن که
 مانند کله قند مخروطی با سنان
 قد کشیده بود. در شبهای
 ماهتاب و پرستاره آن، جا-
 بیقی وجود داشت که او را به
 سوی خود میکشاند. همین جا
 بود که از غوغای زمانه و همه
 مردم و عادات بر آسانه دور-
 میشد. همین جا بود کوه
 (وجود) بدون پیرایه راد مقابل
 خود میدید (وجود) بحرث
 و سیطره غاری از هرگونه صورتها
 و آرایشها و ترکیبها.

تنهائی محمد بن در آن کوه،
 شبها و روزه چنان ایستاد
 انگیز بود که اگر کسی بر آن آگاه
 میشد گمان میکرد (ساحر) یا
 یا دیوانه است که اینچنین
 میتواند با تنهائی رفاقت کند.
 این کوه دیگر از جمودت خود خا-
 بچ شده و روحی پیدا کرده
 بود و روحش محمد بن در روحی
 که میخواست منشا وجود آیین
 نوینی بشود که در قرون متوالی
 بشریت در انروای دل هاباشد.
 وقتیکه در مصائب و رنجهای
 بشری که نمونه اش وسع زندگی
 مستعدان و درنده اندان قوم خود
 بود فکر میکرد، میگفت: (بشر-
 یت در رخسار خواهد بسود
 اگر ایمان و نیکو کاری را شعار
 خود نکند).
 هنگامیکه فکر می کرد سال
 و ثروت، هم وسیله ظلم و تجاوز
 اجتماعی را فراهم میکند و هم
 خود عامل و علت اصلی آن می-
 شود و میدید تجارتش از یک
 طرف در ناز و نعمت غرقش
 و بیوایان مکه در فقر و بد بختی
 و فقر غوطه ور، بی اختیار
 حالت طغیانی برایش دست
 میداد و مانند صاعقه تکانی
 بوجود او می داد و در دل -
 بد پیمان ززمزه میکرد:
 (وای بر کسی که به جمع
 آردی مال ببرد از دستم و من
 آن دل خوش باشد و نندارد
 که آنرا تا ابد خواهد داشت.
 (هرگز آنهایی که با ثروت
 خود بدرند مندان رحم و کرم
 نکنند در روز انگیخته)

- برای هر صاحب خردی از امت من چهار چیز ضروری است: گوش نراندن، به خاطر سپردن، انتشار دادن و عمل کردن به علم.
 - با همسایگان نیکویی کردن، خانه ها را آباد و معسر را دراز گردانده.
 - بهترین چیزی که در دل قرار میگیرد یقین است.
 - هیچ عبادتی مانند تفکرو اندیشه کردن نیست.
 - کسی که اندوهی از برادر مومنین بزند، صد و هفتاد آندوه از کوه و زمینهای آخرت بر میدارد.
 - هیچ خانه نزد خدا مسورد غضب واقع نشود، جز خانه بی که باطلاق ویران گردد.
 - با تومو مشورت مکن که راه را برایت تنگ میگرداند.
- حضرت محمد (ص)



در کابل



بعادر، نعمت چاق و چله
خوس و خندان برسهایم را
باسخ میدهد .
گپ های نود رزنده گی تان
چيست ؟
گپ های نوزیاد است ، در
زنده گی هنرمندان همیشه نوحه
زیاد است ، من آهنگ های
تازه دارم . (رنگ بزن زینک)
(از زیر چادرت نگاه بمن می کنی)
و دوسه آهنگ دیگر .
در زنده گی شخصی تان ...

بلی بلی بار قبلی که کابل
ادم نامزد بودم ، درین فاعله
عروسی کرده ام ، دو فرزند دارم .
آیا برای خواننده های افغانی
آهنگ های خاصی را می خوانید ؟
آنچه که در تاجکستان معقول
است و مردم آنرا می پسندند
در کابل نیز همینگونه است .
ما فرهنگ مشترکی داریم و ذوق
غای ما بسیار نزدیک است ، ازین
لحاظ همانرا که ما دوست داریم
شما نیز دوست دارید .

نوبت به او میرسد و بعروسی
ستیز می رود ، با اجرای آهنگ
(از زیر چادرت نگاه بمن می کنی)
زیاد استقبال میشود .
باسخ روشن است ، چونکه این
آهنگ ها مال مردم است
سدای عنای روستا ها است
که هر شنونده آنرا به قلب

شور و شوق خاصی مرا سرا
گرفته است . همیشه به کسرتها
آمده ام . اما این وقت دلشوره بی
نیز دارم اگر کم به تعبه مصاحبه
هاشم میادا نتوانم کسرت را
تا ناکم را اگر بادل جمع به تما
نا بنشینم چگونه برای مجله
گزارش فراهم سازم . (زیبا)
(گلشن) چند روزی که در کابل
اند بیوسته مصروف اند و مشغول
اجرای کسرتها میروم جاییکه غریب
ایند بروی ستیز آمادگی میگیرند
به آنها سلام میگویم . بار سوم
است با این هنرمندان ملاقات
دارم و نیز بار سوم است با آنها
مصاحبه انجام میدهم اگر از بار
سوم بدتان نیاید . بار سوم
است که اینها در کابل حضور
دارند .

در کابل مغفرت ایستاده
است . میگوید کی ها آمده اند ؛
خرامشیرین ، کرامت الله ، بهادر ،
و انسامیل رقص زیبا ، امانه بارقاعه
های قبلی بلکه باچهره های
جوان و تازه . نمی خواهد
مصاحبه را با او آغاز کنم ولسی
بمن میگوید : (من آهنگ های
تاجیکی ایرانی و عربی تازه تعبه
دیده ام که اجرا من شرم و سلام)
اما من می برم : شما در
آهنگ های تان بیشتر چه چیز را
در نظر دارید عشق را ، خود
عشق را ، عشق به زنده گی را

خرامشیرین و انسامیل
تاجیکستان
باز در کابل در دستگیر

مصاحبه از آ . معروف

زیبا و گلشن



من و دریا
دو همراهم و دوستنها
زیک سرچشمه می آیم
به بایشین ها
از آن بالا
من ازوی شور می گیرم
من ازوی شعری گیرم
دل او مست طوفانها
دل من مست طوفانها
دوستیم و پیرا ز بسودا

زیبا و گلشن



خود نزدیک می یابد و در نسوای ساز آن گم شده های خود را می سوزد و روزگاران شباب را یکجا با هزار وسوسه دیدارها و نگاهها که شاید نیسی از زنده گسی و زیبایی های آن بسته به آن باشد. خرمترین مصروف است و سمناء هوا - سر بریشان، اما برای صحبت با من بین از پیشانی می بردارد و با تبسم منتظر بر سر من ماند.

- خرم جان، به گابل خوش آمدید.

- من این ترانه زیبای میرومن بروین را از بین را نیوی مجلسی بدخشان شنیدم و با عجله آنرا ثبت کست کردم، البته که بسیار (جرا) بود، ولی خانم پروین آنرا بسیار عالی آنرا کرده بودند.

با اینکه ترانه از سببهای دور بود، ولی خواستم آنرا بازخوانی کنم میدانم چقدر مومن خواهم بود. همدچنان آهنگه زیبای سوری بنام دریا نام که شعر آن ارلایق شیرینی است.

- مرحمت تشکر.
- شما بار اول با (بت بیرحم) مشهور شدید، سپهر وقتسی خواندید: (با وایل چه مازد یگر دی) اینک بار سوم است که در قابل هستید میخواهید با کدام آهنگه خود بدرخشید.
- شاید با آهنگه انجانی (سرن گنتار داری) یا هم «کبک مستم»
- چگونه آهنگه (سرن گنتار داری) را پیدا کردید و چرا آنرا انتخاب کردید.

- میخواهم بدانم آیا شما آهنگه های انجانی را زیاد می شنوید.
- بله بله در تاجکستان همه مردم به آهنگه های نماد بسته اند. همه آنرا دوست دارند.
من خودم به آوازهای مهوس، احمد ساهره، هنگامه علاقمندی خاص دارم. آهنگه های احمد ساهره بسیار دوست دارم. میدانم. میخواستم درین سفرم آهنگه: «شب های غلطانسی را بخوانم» اما وقت کم بود آنرا تعریف نتوانستم. در تاجکستان

همی خانواده وجود ندارد که با صدای احمد ساهره علاقمند نباشد. او را عند زیبا افغانستان میدانند.

- شما آهنگه خراب را چگونه تعریف خواهید کرد؟
- شعر خوب، لکچر خوب - صدای خوب، یکجا یا هم در توازن و هماهنگی. آهنگی که در آن عشق محبت زنده گسی و شور باشد.

خوب خرم جان چند پرسش اختصاصی درباره زنده گسی شما: - بر از سفرتان به کابل (۱۹۸۴) تاکنون چه تغییراتی در زنده گسی هنری شما و گروه هنری تان رونما شده است.
تغییرات زیاد است، در - انسابل ما بهره های جوان جذب شده اند، در نوازندگان نیز تغییر آمده است.
- در زنده گسی شما؟
کودکم بزرگتر شده، شوهرم از انسابل ما به انسابل نو - لکوریان دیگری رفته قبلا برای باز می نواخت.
- اگر بگردید روابط خانوادگی تان چگونه است؟



بسیار خوب ولی شوهرم بیشتر به کارهای هنری مصروف است، من در راه یو کار می کنم وقتی به خانه می آمم مشغول کارهای خانه میشوم و با پدرم خورشید، که پنجساله شده، مسرور میشویم. بسرم علاقمندی زیاد دارد آواز خوان شود. من هم میخواهم هرچه ار تمام دارم به همان رشته مشغول گشودم راستی میخواهم بگویم آرزو دارم دخترش نیز داشته باشم.

- آیا میخواهید دخترتان هم آواز خوان شود؟
- اگر او خواهد مرحمت، من راضی ام.
- در خانه از قبیل غذا پختن، خیاطی یا لباس نویی بیشتر چی می کنید؟
خندیده پاسخ میدهد: - راستی که من بسیار خوش دارم در خانه مشغول لباس بستن باشم، چرا که در وقت نیست لباس بخیا - لات نغز به ذهنم می آید، خانو و نار خیالها مرا میباید، همینکه لباس بستن را شروع کنم کسی هم غبار آب گرم در فضای حمام میسوزد. (بقیه در ص ۴۷)

د کور او انگړ جاړو کول

د کور او انگړ جاړو کول

افغانی ټولنه چې د -
 فولکلور له پلوه ښه پد ایه
 ده اود کلیوا هاندو د خلکو د
 ژوند اشکال یی زیاتره فولکلوریک
 خصایص لری ، دنورو فولکلوریکو
 ښکارندو ترڅنگه کرکی او کړنی
 دنړی او کائناتیه باب دخلکو
 دغه رنگه عقیدې هم لیدل کېزی
 لومړ نیوانسانانویجی دمادی او
 طبعیې توانمنوی په باب یی -

معلومات په پیره ټیمه سطح کی
 دوی ناچاره په طبیعت کی د -
 ټولو موجودو پدیدو اوصیولپاره
 په خپل ذهن کی دخپل تفکر او
 تلقی له طرز سره سم بیولت وټاکه
 چی د پیریجه تیریدو سره دغه
 ډول ذهنی او عقیدوی برداشتونه
 د کرکو او کړنی نو د پیداکیدوسبب
 شول .
 کرکی او کړنی د نورو زیاترو ټیټو
 په څیر زموز دکلیواو خلکو
 ترمنځ د یوی منلی خبری په توگه
 شه اوزموز عوام کلک باور پیری
 لری . دغه کرکی او کړنی په
 فولکلوریک سندرو اولنډیوکی هم
 لیدل کېزی .

نن می د انس باهوشرنگیزی
 گومان می کیزی مسافرانرا
 انس دی دزنی لاندی ده زده
 ستا به عادتوی مابه ورنکړی
 رنځور آشنابه می خدای جوړکړی
 بیگانه می خوښکی رنځور ان لیدلی

دلته څو کرکی او کړنی د مثال
 په توگه راوړو .

د کور او انگړ جاړو کول : کله چی څوک

دخپل کورڅخه د سفر خپلی په
 پښو کی اهل طرف ته روان شی
 دده کورنی داستوگی کوتیسی
 ترتیکدی غرض پیری نه جاړو کوی .
 دولسی عقیدې له مخی د مسافر
 دنگ نه وروسته د کور جاړو کول
 پیره بده انگیرنه او کرکه ده .
 داپه کلیوا هاندو کی د لړوی د
 سرا حال د تاوان مفهوم لری .

څوک چی پدی کار انس پیری کوی
 نونور ورته وایی : ((بس کره کوپه
 می جاړو کوه . . . یو درنگ دمخه
 دکورنه په سفر وایر ترتیکدی -
 غرض صبر وکړه چی سپوری رامت
 شول یا کوپه جاړو کړه)) دوی -
 داسی فکر کوی . کله چی د مسافر
 د پښو قدمونه اولونه دنیماییسی
 ورځی نه دمخه داستوگی په
 کوتیو کی جاړوش دادده دمرگ
 احوالی تاوان معنی لری چه پورته
 په خپل کاله ته راستون نه شی
 خوگله چی سپوری رامت شی یا
 داکړنه له منځه یی ، اودنور
 وخت په شان کور جاړو کدای شی .
 پدی هکله لنډی هم ډیر شوی :

دماز دیگری په وخت کی نوی جایی
 نه لغوستل : د پښتنویه اکسرو
 کلیوا هاندو کی دماز دیگری په لنډی
 وخت کی نوی کالی نه لغوندی .
 په دی وخت کی د نهو کالیو د
 لغوستلونه کرکه ورته دهیزی .
 ددوی د ولسی عقیدې له مخی
 پدی برخه کی داسی وایی :
 ((څوک چی ماز دیگری په لنډی وخت
 کی نوی کالی لغوندی عمری د -
 ماز دیگری په شان لنډیزی)) . او
 داکار د مرینی ښه گوی . دا
 وجه ده چی دماز دیگری په
 وخت کی دوی نوی کالی نه -
 لغوندی او که څوک یی د ضرورت
 له مخی لغوندی نو یا ورته
 وایی : ((دسپاډپاره دی -
 مبارک شه))

د پښو لگیدل : په کلیوالی ژوند
 کی په چی کله څوک دکارنه وروسته
 دخان دده کولو لپاره اوزد
 وغزیدکه پدی وخت کی به ډیرل
 تن د پښی تلی دهغه د پښی
 د تلی سره ولگید پیری بده یی
 تپنه ډول او کرکه یی یی تی -
 کوله ، او عقیده یی لرله چی
 د پښوتلی سپیره دی که سره
 ولگیزی موز به خوار او سپیره شو
 او هم یی عقیده لرله چی ترمنځ
 به مو پیلتون او خپگان پیداشی
 ددی د پاره چی دغه انگیرنه
 دممنځه وایر شی دواړه تته
 یچل عس لاسونه ورکوی .
 دپښو د لگیدو کړنه دنگ راتک
 په وخت کی هم ددوی په منځ کی
 لیدل کېزی پدی معنی که دوه
 تته په یوه لړ روان وی اودیوتن
 پښه ډیرل په پښه ولگیزی -
 سمدستی دهیزی اوددی -
 کرکه یی کار دلری کولو د پاره یچل
 ته سره یی لاسونه ورکوی . که
 لاسونه ورنگری داسی تعبیری
 چوری ته چی ترمنځ مهدی او کینه
 پیداشی . کله چی لاسونه ورکړی
 ددوی په عقیده داپښه له -
 منځه یی . دا عقیده اوس هم
 تر نهغه اندازه په نهاترو خلکو
 کی رواج لری .

جوانه‌ی و بیگانه‌ی

وحید صدیقی

سینمای ما جوان است و جوانه‌ها، در آن فراوان راه دارند. یکی ازین جوانه‌های هنر در کشور ما صدیق برمک است که با فیلم کوتاه هشت دقیقه‌ای (دیوار) معرفی گردید. آفریده‌ی بیکه هوشمندانی‌هایی در آن بچشم می‌آمدند و آریه سمبولیک داشت.

برمک توانست با آرایه فیلم کوتاه بیست دقیقه‌ی (دیواره) هویت خود را به عنوان جوانه‌ی بی‌کمی میتوان به او چشم امید داشت، تثبیت کرد. (بیگانه) آخرین فرآورده اوست. اثری کوتاه و روشنفکرانه ولی کامل. برمک راهسرا در سوسه سینماگری خوب آغاز کرده و روی این جاده جلی و پرتلا لوبا احتیاط نگذارد. هر سه اثرش را که بنگری، نومی کنگاش و ژرف نگری را در آنها میبایی که این میتواند یکی از انگیزه‌های توفیق او در کارش باشد.

بیگانه او با دو گونه بنداشت در جامعه ما مواجه شد. برخی آنرا پذیرفتند و عده‌ی سی هم با آن کاملاً همنوایی نداشتند مگر تعداد آنانیکه فلم را پذیرفتند، پیشی داشت.

بیگانه ساخته‌ی است لطیف و در عین حال خشن با تاملیتی پذیرنده و روالی یکدست. تابلویی است بایک زمینه روستایی. ظاهراً قصه ساده‌ی یک زنده‌گی است. در وهله نخست به نظر میاید که عاشقانه‌ی است ولی هرچه زمان نمایش فلم پیشی میگیرد ژرفای بیشتری میباید و پهلوهایی جانبی و جامعه‌شناختی اثر چهره مینمایاند.

عمق درامی قصه فلم که تم ساده و کم جدالی دارد در یک پرداخت خوب و یک دست لحظه به لحظه برنگزنده اثر میگذارد و بر عواطف او جنگ می اندازد. تا حدیکه سمباتی (علائقندی) ایجاد می کند.

صدیق با آرایه این اثرش توانست ثابت کند که میتواند در آینده (شاید قریب) سینماگری باشد صاحب سبک. حضور هوشمندانه و روشنگرانه او در هر سه آفریده اثر تا حدی بیانگر این ادعاست.

فلمهای روشنگرانه و روشنفکرانه است. ایما و نماد در آفریده‌هایش بیان تصویری فلمهایش را قوت زیادی میدهد. او به کمک سمبولها ژرفای حقایق را میدرد و بی آنکه بگوید به کمک تصویرها القا می کند. ازینرواوتنها به ظاهر قضیه نمی اندیشد. گنه مسایل را بعضاً میکاود و یافته‌هایش را در لفاظ رمزگونه تصویر پیشکش میدارد.



فلم اخیر او ازین خصال میرا نیست. بیگانه دوروی و دو بعد دارد، ظاهر فلم روالی است ساده میخسته با جاشنی رومانس ولی متن آن حرفهای دیگری دارد از محوریتها و ناپسامانی‌هایی فیودالیزم میگوید. مثلاً دو گونه شادمانی را کنار هم قرار میدهد. (شادی مراد و زنی و شادی همایون و مهمانان از شنیدن صدای صنوبر) تا نگرند و در کارگاه ذهن خود درین باب به داوری پردازند.

سمبول‌های بیکه در بیگانه آمده. همه حساب شده اند. انترکت دیگری که روی آتش است در لحظه بیکه مراد نزد همایون نشسته کشیده شدن دست مراد روی نقش تابلو و برداشتن خاک از زمین و ازگون شدن خانه او در یک (فلس فارورد) عده‌ها بیکه در آخرین نمایی فلم از آن استفاده شده. تنهاویکه در کوجه بیکه آخرش ناپید است در شمار ایمازهایی است که در بدنه و متن فلم هر مندانه تصویر گردیده اند. تا عمق بیشتری به اثر بخشیده شده باشد.

صحنه انتقام گیری مراد از همایون، برش در خشان فلم است که هرید برزیایی، هیجان آفرین صحنه فلم نیز هست، استفاده از تیپ ریگارد را این برش را شکوه میدهد.

موتناز فلم نیز بجا و پذیرفتنی است. بازی‌ها دقیق و هنری است. سنگی، عاده، طغیان بازیگر نقش خا رجی، پاییز (با همه اند کبودن نقش) در یک بافت یک دست در فلم حضور میبایند. سنگی توانست گرانسنگ بودن هنرش را بازم بنمایاند.

در یک کلام فلم از نظر تمامیت پذیرفتنی بود ولی یک کاستی عده و نارسایی‌های کوچکی نیز داشت. جامعه شناسی آن با روح و روان مردم ما و شرایط زنده‌گی روستاهایی ما سازگاری زیادی نداشت و این شاید بخاطر این بود که نویسند فاشر ایرانی بود. سناریوی فلم بر مبنای داستان کوتاه (صنوبر) مرادی کرمانی شالوده ریزی گردیده بود که این تا حد زیادی اصالت و واقعی بودن آنرا خدشه دار میساخت. حیز در موارد استثنایی در کشور ما چنین برخورد وجود نداشت است. میدانیم، استثنا را در گستره هنر راه نیست. هر توجیه دیگری برای این مسأله (المعنی فی البطن الشاعر) خواهد بود. بقیه درص (۸۹)

نقد فیلم



حضور آگاهانه در کنار کمره

□ شما تاکنون کدام فیلم‌ها را ساخته‌اید؟

■ من در جریان تحصیل سه فیلم کوتاه ساخته‌ام که فیلم دیوار ده دقیقه‌ای، فیلم دایره بیست دقیقه‌ای و بیگانه چهل دقیقه‌ای بوده‌اند.

□ یکی از منتقدان مطرح نموده که در فیلم بیگانه خلا‌های زیادی وجود داشت از جمله؛ - به عاریه گرفتن تلفنگ

در حالیکه دهقان باید از ابزار دست داشته‌اش آرمیگرفست.

زبان فیلم صاف، یک دست و طبیعی نبود. مثلاً زبان دهقان یک زبان نگارشی بود، دختران دهاتی، در تنور نان می‌پزند.

ولی در فیلم حتی بالای تابسه هم نمیتوانست‌ن‌ان به بزد چرا؟

□ این میتواند یک فیلم دیگر باشد، دهقان میتواند با ابزار دست داشته خود باد اسویا شاخی انتقام جویی کند و دشمن را از بین ببرد. ولی این نظر خودم بود. ما خواستیم از فورمولیته بودن و کلیشه‌ی بودن در سینما دوری کنیم. این صحنه‌ها تخیل و برداخته‌من و نویسنده بود. که دهقان برود تلفنگ بگیرد. اینهم

میتواند یک فیلم باشد و آنهم میتواند یک فیلم باشد ما به استثنا اهمیت داده‌ام ولی در قسمت زبان فیلم متأسفانه انتقاد شان موثق و بی‌جان نیست. ماکوششگر هم زبان آنان اصطلاحی باشد، هر کدام خودشان باشند. در بخش‌نان بختن خواستم صرف یک لحظه از زنده‌گی را نشان بدهم. این‌ها توانسی اون بود. بلکه یک برداخت عاطفی بود.

□ مطرح شده که شما در تهیه فیلم چهل دقیقه‌ای موفق بودید آیا در تهیه فیلم نود دقیقه‌ای هم خواهید توانست به همه امور فیلم تسلط داشته باشید؟

■ طوری که قبلاً هم به آن اشاره کردم من در جریان تحصیل در رشته سینما، فیلم‌های کوتاه ساختم. نورم واستندرد درسی هم ایجاب میکرد، ولی من خود را عادت نداده‌ام که به فیلم‌های کوتاه منحصر شوم. فیلم بیگانه چهل دقیقه‌ای بود این یک قلم

د بی‌لومی است. ولی من امیدوارم به کمک دوستان سینمایی خود فیلم خوب و بلند تری تهیه کنم

بقیه درص (۸۹)

سبا وون ۱۷

صدیق برمک کارگردان جوان سینما را در شماره قبلی مختصراً همراه با فیلم بیگانه معرفی کردیم. وعده گذاشته بودیم که صحبت مفصلی با ایشان خواهیم داشت. به این منظور برمک را به اداره مجله دعوت کردیم که سمیانه پذیرفتند. قبل از مصاحبه وی را معرفی می‌کنیم. صدیق برمک همینکه از صف ۱۲ لیسه عمر شهید فارغ شد شامل پوهنهی سایسز گردید ولی بعد از یکسال از طریق اتحادیه هنرمندان بخت سینما توگرانی غرض تحصیل ۶ ساله در قسمت سینما بخصوص بخش کارگردانی به اتحاد شوروی رفت و در انستیتوت سینما توگرانی سراسری اتحاد شوروی مصروف تحصیل گردید. صدیق برمک در دوره متعلی اش با موسسه آریانا فیلم همکاری داشت که آریانا استانت - صدا بردار و معنای هم آریانا استانت کمره بود. فیلم مزرعه سیب از ساخته‌های اوست. وی تاکنون از دو لوح نگاره است. با صدیق برمک بر سرهای خود را مطرح ساختیم.

مصاحبه از: کاتله جیبین

به مناسبت درگذشت کیهانگیر
 هنرمند را آوازه دهند



پیش از بیان
 نهایتش خواهم هر دو!
 کجایه طبیب نیاز
 نیست، آنان بیشتر
 مرا بیمار هیسازند

هرگز زوداع نمیکنم

ترجمه: صدیقه رحیمی

نخواهد شد، دیگران قصه
 ها، شایعه ها، آوازه ها
 به بیرون بال نخواهد کشود.
 مدتهای مدید بود، که دیگر
 شایعه بی از دروازه های این
 قصر، که بارشک وید گمانی
 به شدت باسداری می شدند،
 راه به بیرون نکشید، بود، و چشم
 موشکاف غمازی از پنجره هایش
 به درون نخزید، بود، اما
 چند لحظه پراز مرگش، این
 نظم سکوت آورد، هم شکست.
 جاده تاریک و متروک، ناگهان
 جان گرفت و چون اژدهایی که
 از خواب سنگین زمستانی

به سوی آتاری دوا رفت،
 تا دوایش را بیاورد، مگر شوش
 دارود یگر قدرت جان بخشیدن
 به سهراب راند، داشت، او بیعوش
 گردید و زمین گیر شد، آنگزندی
 به او چهره خوش نشان داد، بود،
 بر فرقت تاج ثروت و شهرت
 بیکران گذاشته بود، مرگ
 مهربانتر از آن، بادرد ناگهانی،
 به سرافش آمد و بدون تقلای
 در حالیکه بر قله شهرت سرود
 گری قرار داشت، رودش
 اما فضای قصر با شکوهش
 در جوهر واقع بینی، دیگر
 با ترنم ترانه های آبیانسته

می شد، صدایش رساتر و دل-
 انگیز تر می گردید، و هرگز
 «بی سر» نمی شد.
 مرگ ناگهانی روز سه شنبه
 ۱۳ آکتوبر ۱۹۸۷، به این
 آرمان، نقطه پایان گذارد، او را
 از عزیزترین بخش زنده، گیش،
 شنوندگان، محروم نمود و حتی
 در همان لحظه به طبیعی
 دستبرد داشت، زمانیکه
 بر قلبش درد چنگ می زد، لینا
 خواست طبیعی را فراخواند،
 ولی او گفت «(نی، نی، بسه
 طبیعی نیاز نیست، آنان بیشتر
 مرا بیماری سازند)» لینا

آرزویش بر آورد، نشد،
 آرمانش به تحقق نپیوست،
 او میخواست در برابر شغوفه
 گانتر ببرد، در بسیاری کمسرت
 هایش، چنان می نمایاند که باور
 ندارد، تا پایان نمایش زنده
 یماند.
 این کلمه ها «پیش از
 پایان نمایش خواهم مرد» همیشه
 ورد زانش بود، با وجود دوبار
 حمله قلبی، بر صحنه، در حالیکه
 بلند گو محکم در دستانت
 چسبیده می بود، می رقصید.
 تمام وجودش به آهنگ تید ییل



گرچه نقشه پدر خواب است

با لینا خانم چهارم



مد هوایا دومین خانم کشور

بر خاسته باشد ؟ قدر تراشت
 بر جاده خاک زده و ما ریج
 عراده های سبزرنگ پاسبانان
 وموتر های رنگا رنگ هواداران
 ظاهر شدند . دیگر جایی برای
 سوزن انداختن وجود نداشت .
 دروازه دست های پیراگشود
 ود هنتر را برای بلعیدن تازه
 واردان باز نمود . دیگر کسی
 به پاسبانانی که جلو ورود پسر
 آوازه ترین تعیه کننده گان فلم
 به شمول آشوک کار بردش را
 می گرفتند و مانع ورود ایشان
 به قصر می شدند ، تا سکوت
 سنگین را که در آن صدای پریش
 ترنم و آهنگ بیشتر داشت
 درهم نشکند ، توجه نمی کردند .
 حتی سگ های پاسبان سرهای
 پرند است شان را در میان دست
 هافرو برده ، و حرکتی نمی
 کردند . در داخل دیوارهای
 نفوذ ناپذیر ، جنب و جوش
 غم انگیز ، چون آهنگ های
 آندوه بارش به حرکت آمد ،
 تا برای پذیرای تعداد زیاد
 مردم آماده می بگرد . چند
 لحظه بعد ، ساختمان به
 جهان ستاره گان مبدل شد .

در این آسمان را جکپور ، نسیمی
 کپور ، انیل کنگولی ، بیلاج
 رنیهالانی ، بران ، ویجی آنند .
 بسواجیت ، مکر جی ها ، شکتی
 سامنتا و تنوجه چشمک می زدند .
 به منزل دوم ، در اتاق زیبا و
 تعویبه دار ، بر بستری که
 بر دیوارش تصاویر پدر و مادر
 خودش ، لینا زینش و سومیت
 کوچک بسرشی ، آویخته بود ،
 کشور کار آرام غنوده بود .
 او را در برده (هری راماهری

گریشنا) بیچانده بودند ،
 وچنان می نمود که به خواب
 سنگین و آرامی فرو رفته است .
 اما پنبه های کعبیده های بیتی
 اش فرو برده بودند ، شیشه این
 تصویر را درهم می شکست .
 لینا زینش در گوشه نشسته بود .
 سایه سنگین بیوه گی او را در خود
 پیچانیده بود . برای لینا
 نمایش تکرار می شد . زیرا یکبار
 دیگر همینگونه از صدارت بنده
 و کره شوهر جوانش جدا شده
 بود . چنین به نظر می آمد ،
 که این بار غم آندوه باز چنان
 او را گنج نموده است که حتی
 اشک هایش را خشک ساخته است .
 امیت کار ، بحرض تاب این
 ضربه رانیاورده و با شنیدن خبر
 توسط تلفون ، از قد به زمین
 افتاده بود ، و پس از زبون شدن
 از بیخوشی ، تا محقق احساسش
 گریسته بود ، او به پریشانی گفته بود :
 « یکی از آرزو های پدرش این
 بود . که در کدوا ، زادگاهش
 سوختانده شود . »

سومیت ، پسر پنج ساله اش
 را رفت و آمد و انبوه بزرگ مردم
 گنج نموده بود . او هیچ بوسی
 از مرگ پدرش نبرده بود . باری
 در صحبت تلفونی به برادر بزرگش
 گفته بود : « گریان مکن ، پدرم -
 زنده است . »

آشوک کار ، برادر بزرگ
 که همان شب منتظر بود برادرش
 را در جمبور محل زنده گیتس ،
 بد برای نماید ، شنیدن این -
 خبر برایش تکان دهنده بود .
 ۱۳ اکتوبر روز تولد آشوک کار
 بود . این اولین جشن سالگرد
 تولد تریس از مرگ شوهرانش
 بود . لطفاً ورق بزنید

هرگز وداع

جهان ستاره گان از این خب رتگان خورد . بابی لاهری که روزی سینما آهنگساز را در راسته پوی محبوب ثبت نموده بود ، چنین گفت : « باور نمی کنم . دینروز در همین ساعت آهنگساز را ثبت نمود . بسیار سرحال بود . حتی امروز صبح ، هنگامی که تلفونی با او تماس گرفتم ، بسیار بیخاش و شاد به نظرم رسید . حتی روی برنامه ثبت فردا گپ زدیم »

بابی در حالیکه همانروز صبح مشغول ثبت آهنگ در راسته پیوند برایش گرفته بودند که او به منزل دوام است و ممکن فلم خود سه به نام « متماکی جاهون مین » را تماشا نماید .

این حادثه برای دانستی ونگی و تکان دهنده تر بود همان صبح به او تلفون نموده و پرسیده بود « تو خانه می آیی ؟ یامن پیام می خواهم مطلب مهمی را گپ بزنی »

دانی ، برای ساعت ۱۸ - وقت ملاقات گذارده بود ، ولی زمانی که به خانه رسید سر اینده ۵۸ ساله ، دیگر جهان را بدو گفته بود .

بایختن خبر مرگ کیشور ، فلم برداری در سراسر هند قطع شد . در « شهر فلم » که روزانه ده ها فلم برداشته می شود ، راهول راوالی تازه برداشتن فلم « مست قلندر » را آغاز کرد . با شنیدن خبر ، آن را قطع و با درمندر راهی منزل کیشور شد .

کیشور ، بسرن ، بگنگولی ، حقوقدان اهل کدوا مرهوط ایالت مد هایا پردیش بود . کیشور ، روز ۱۹۲۴ تولد یافت . او جوانترین فرد از جمله سبراد رگنگولی بود . دو تنای دیگر ، آشوک کمار و انوب کمار بودند . او را آشوک کمار هنرمند ، سراینده و فلم ساز معروف برگزیده . او از کودکی به کمال سیگنل علاقه مند بود و همان بود که وی راه جهان سینما و سراینده می کشاند .

او ، رمان ، اولین فلم سازی بود که او را به سوی هنر نمای کشاند . فلم های قدیمی او چون « ننتوش » ، « بیگلی و جمهورو پای زیبا » ، « هنوز » از شهرت بزرگ برخوردار است . او در فلم های متعدد ، با ستاره گان معروف هیندای هند چون مد هو بالا ، نوتن ، مالا سنیها و جنتی مالا و حتی میناکاری بازی نمود . او همیشه نقش های طنز آلود و خنده آور را بازی می کرد . او گنجینه بزرگ بود . او نه تنها سراینده بزرگ ، بل بازیگر چیره دست ، آهنگ ساز معروف ، کارگردان فلم ، تهیه کننده ، تصنیف نویس و فلم نامه نویس بود .

فلم « جلتی کانام گنادی » (زنده گی ادامه دارد) را تهیه نمود که در آن هر سه برادر کیشور آشوک و انوب کمار - شرکت داشتند . این فلم شهرت خوب یافت . خصوصیت یکنانه صد اولحن کیشور این بود که می توانست



شاد می ، اندوه و رویار بر بال آهنگ های انتقال بدهد . فلم دیگرش (دورنگن کسی جهان مین) (زو ساییه درخت) نام داشت . این فلم توسط آهنگ هایش ، شهرت یافت . آهنگ هایش در سالها ۱۹۶۰ و ۷۰ قلب تمام جوانان را -

به تیر می آورد . او در فلم های بنگالی چون « لوکو چوری » ، (دزدان) ، « او شتو بر اجباتی » و دیگر آثار از این دست ، محبوبیت فراوان به دست آورد . بازیگر طرف علاقه اس در فلم های بنگالی تنوجه بود . در فلم های هندی ، لحن صدایش با چهره ستاره گانی چون دیوانند و راجیش کهنه می نشست . دیوانند در فلم « (گاید) » اولین بار با صدای کیشور و آهنگ سازی سر دیوانند ظاهر شد . این فلم با آهنگ « گاتارها میرادل » ، « قلبم می سراید » بر قلب همه نشست ، و سرانجام دیوانند با صدای اومی خواند . هرگز همکاری مشترک شکستی سامنتا ، رید ، برمن ، راجیش کهنه و کیشور کمار که فلم های بر آواز پیسی چون « ارادنا » و « امر بریم » (عشق جاودان) را به وجود آورد نس توان فراموش کرد . گروه راهول ، آشا بوسلی و کیشور فلم های ماندگار را - ساختند . مرگ کیشور بر برمن و آشا بوسلی اثر بزرگی وارد نمود . او به دور آثر بسیاری از دوام ها چرخید . زن اولس روما کوها تا کور تا نام داشت . هنگامی که ساری مد هو بالا بانوک لنگی اش گره خورد ، رنگ بسیاری ستاره گان را برانگیخت . بر آواز مرگ مد هو ، دوران مجردیش بیشتر به دراز کشید . سپس از بوگیتا بالی جدا شد . تا بالینا چند رو اکرا آخرین زنی از او بود .

با مرگ کیشور ، یکی از رنگین ترین فصل غرابت و شگفتگی شخصیت سینمای ، بسته شد . صد ها شایعه و قصه های باور نکردنی در مورد مردی که میخواست با دلش زنده گی کند ، شعر را انباشته است . راهول راوالی حادثه می را هنگام فلم

برداری فلم « قصه عشق » به یاد می آورد . « همه چیز را می دانست ، ولی هنگام ثبت آهنگ مرا به گونه می برد و پرسید . آهنگ برای کدام فلم ؟ گفت : « قصه عشق » . استدلال کرد : « آهنگ در این فلم خواهد سرود ، گفتم ، که او در عقب برده خواهد ماند . پرسید : تهیه کننده کیست ؟ گفت : راجندر کمار . راجندر کمار برای من نخواهم سرود . ناگهان عقب رفت و آستد پورا ترک نمود . بعد ها برام گفت : سال های پیش ، راجندر کمار یکی از آهنگ های کیشور را توسط رفیع خوانده بود . حالا نیز بگذارد از رفیع صاحب استغنا ده کند . هرگز موفق نشدم ، درین فلم آهنگی از او داشته باشیم . (شهر فلم) به یاد می آورد قصه معروف جنجال اورا پلا کالیداس . کالیداس که فلم « نیم نکت » را با بازی کیشور و مد هو با لاسی ساخت ، به محکه شکایت نمود که او حاضر به فلم برداری نمی شود ، محکه امر کرد ، که کیشور وقت را برای فلم برداری تعیین نماید . کیشور وقت تعیین کرد و در همان روز با سر تراشیده و حاضر به محل فلم برداری حاضر شد . کالیداس باری دیگر به محکه شکایت کرد . محکه حکم نمود ، که کیشور حق ندارد تا پایان فلم جایی دیگر کار کند . بعد از این بود ، که کالیداس موفق به ساختن فلم شد . ویکی از قصه های دیگر این است که ب . ر . چوپرا می خواست او را در فلم « پتی پتی اور هو » (شوهر ، خانم و دیگری) نقش بدهد . کیشور گفت : فقط وقتی حاضر است در فلم شرکت نماید . که او مانند سگی به در خانه اش بیاید و عوعو نماید !! او به اینگونه شخصیت شگفت انگیز داشت . این امر تا حدودی هم طبیعی است زیرا شگفت انگیزی و غرابت جز سرشت نبوغ است . آهنگ های زیبا و پر ترنس به زنده گی ادامه می دهند . (هرگز نمی میرد)

تاریخ ادب و ادبیات



کام، عمر کرد، وی رفت تا به جای رسید که راه نبود، روی بر دیوار نهاد از شوم، ناگاه شیخ بد و رسید، مرید گفت: (کجا می آیی؟)

شیخ گفت: (جایی که مرید را بپوشانی درد یوار آید...)
 در بازار نخایان (برده فروشان) بغداد، آشنافتاد و خلق بسیار بسوخند و در یک دکان دو غلام بچه روسی بودند سخت با جمال، و آتش، هر دو ایشان فرا گرفته بود، و خداوند غلامان می گفت که: (هر که ایشان را بیرون آرد، هزار دینار مغربی بدهم.)

هیچ کس را زهره آن نبود که گرد آتش بگردد، ناگاه ابو الحسن نوری برسد، آن دو غلام بچه بدید که فریاد میکردند یا در آتش نهاد و هر دو را به سلامت بیرون آورد، خداوند غلام هزار دینار مغربی بیس نوری نهاد، نوری گفت: (برادر این مرتبه که به مادامه اند، به ناگرفتن داده اند.)

ابوالحسن نوری گفت: بیوی دیدم ضعیف وی قوت که به تازیانه می زند، و او صبر می کرد، سر به زندان بردند، من پیش او رفتم و گفتم: (تو چنین ضعیف وی قوت، چگونه صبر کردی بر آن تازیانه.)

گفت: (ای فرزندان! به همت بلا توان کنید، نه به جسم.)

(ابوبکر واسطی) روزی به بیمارستانی شد، دیوانه یی را دید که های می کرد و بنامانسه نعره می زد، گفت: (آخر بند گرانی بر پای تو نهاد اند، به جای نشاط است.)

گفت: (ای غافل! بند بر پای من است، نه بردل.) گفت ابوالحسن خزانی (مردمان سه گروهند: یکی (بی آزادی) باتو آزاد دارد، و یکی بیازاری بیازارد، و یکی بیازاری نیاز دارد، ای بساکسان که بر پشت زمین می روند، ایشان مرد گانند، و ای بساکسانی که در شکم خاک خفته اند، و ایشان زند گانند.)

روزی زنی به نزد او (خاتم ام) آمد و مساله می پرسید، در آن حال بادی از او رها شد خاتم گفت: (آواز بلند تر کن که مرا گوش گران است!) تا بیرون را خجالتی نیاید، بیرون آواز بلند کرد و او مساله را جواب داد، بعد ها تا بیرون زنده بود به قریب بانزده سال خویشتن کز نمودی تا کسی به بیرون نگوید که او شنواست!

گفت (سری سقطی) ادب، ترجمان دل است... بسیارند جمعی که گفت ایشان، موافق فعل فعل نیست، اما اندک آن فعل او، موافق گفت اوست... زبان تو، ترجمان دل تست، و روی تو، آینه دل تست، بروی تو پیدا شود آن چه در دل بنهان داری... دل هاسه قییم است؛ دلی است مثل کوه، که آن راهی چیزی از جا نتواند جنبانید، و دلی است مثل درخت، بیخ او ثابت اما باد او را گاه گاه حرکتی می دهد، و دلی است مثل پر، که با باد میبرد و سه

هر سویی می گردد... که بر همه عالم بتابد، و زمین شکل است که بار همه موجودات بکشد، و آب نهاد است که زنده گانیسی دل ها، همه او بود، و آتش رنگ است که عالم بد و روشن گردد...)

جنید را مریدی بود، روزی نکته می بروی گرفت، از خجالت برفت... تا یک روز جنید، با اصحاب در بازار می گذشت، نظرش بدان مرید افتاد، مرید از شرم بگریخت، جنید اصحاب را باز گردانید و گفت: (مارا مرغی از دام، نور (گمیزان) شده است.)
 بر عقب او رفت، مرید بسیار نگریمت، شیخ را دید که می آمد.

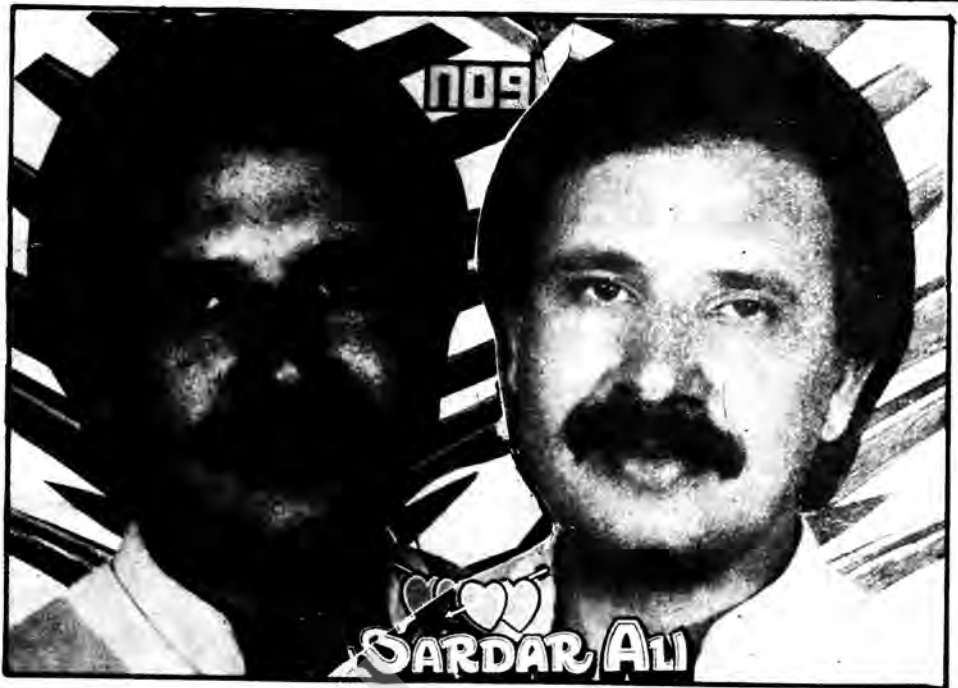
یکی از آثار گویاها که به نام نخست در آن زندگیا ۱۷۰۰ بیس طریقت مزاعم آمده، (نگذ کسوف الاولیا) می فرید الدین عطار شاعر و نویسنده سده هفتم است. عطار، در سر آغاز تفسیر از انگیزه های گونه گونی کسبه او را به تدوین آن دانست، با دلیلی می کند، این سبب، از خود می یابد و وی این مطالب در دلم یکی از آثار گویاها که به نام نخست در آن زندگیا ۱۷۰۰ بیس طریقت مزاعم آمده، (نگذ کسوف الاولیا) می فرید الدین عطار شاعر و نویسنده سده هفتم است. عطار، در سر آغاز تفسیر از انگیزه های گونه گونی کسبه او را به تدوین آن دانست، با دلیلی می کند، این سبب، از خود می یابد و وی این مطالب در دلم

گزیده هایی از این کتاب:

برد خانه او (محمد اسلم) آب روان بود، هرگز کوزه خود از آن بر نکرد، گفت: این آب از آن مردمان است، روان بود که برگیرند...
 وقتی به آب روانش میل بود، سود ندانست، چون عاقبت میل او از حد بگذشت، با کوزه می از چاه آب کشید، در آن جوی ریخت، و از جوی، آب روان برداشت.

تاریخ ادب و ادبیات

زگهرو د خپلي معاشري دانسان داسيولي او
 زگهرو سره غبرگوئـ د هغه غم ، نډاډي ،
 هيلي اهدونه ، عشق ، مينه او حماسه او هرڅه
 د هغه د ټولني په بڼه ورته روان کي ځاي
 نپولي وي اوکله هم په شعرکي د غزل په ټپه په
 ترانه کي د سازه ټپه اوبه موسيقي کي د -
 ټنگ تکوريه پردو کي خپله خپه ساه پاس -
 جيهان پيدا کوي اوکله هم د توخاني اوياني -
 سيلاب په خورله ژونده هم خونيزي اوچت -
 دروي !



د يوه انگليسي پوه په قول : ((موسيقي
 وحشي زړونه او سختي ډيري نرموي او زړي
 لښکي خپري درناوي ته رابولي)) او هيلام -
 شکرهپه خود لرغوني يونان د اساطيري موسيقي پوه
 (ارنه) په باب هلي دئ چي : ((هغه به
 د قلبيوريه غزلوونې افرودوندي شوکي راکړولي))
 او هيل چاهم پيرنه هلي دئ چي : ((کله
 چي د مطلب په باب خبري بندي شي - نو
 موسيقي پيل کېزي))

خوزموز موسيقي البته زموز اصيله موسيقي

پتم يي زموز د خوږيدلي اولس - د ژوندانه
 له دئ تنستي جوړ شوي دئ . او زموز
 د ژوندانه له حرکت سره موازي پرمخ يي .
 خوږه غواړي وچي زموز د اسمان ستوري
 دئ زموز موسيقي ته درناوي وکړي .
 نه غواړي چي سختي پرځي دئ نرمي شي -
 خودي يي شي هيله لرو . او هغه دا چي
 که يو وار زموز د اولس بڼه شوي استعداد په
 نجفاسته شو - نو بيا هرڅوک په وينا ټول د
 هغه ننداره کولي شي - لکه چي اوس د دئ
 بڼه بندونه نريدلي او نريزي :

کونزي به پرې دې مايس به ميخاني لټوي
 که زاهدان شول خبردار له ميخواري نه لفظ
 او دتن په ټنډه کي د دئ نيسي نشاني ليداي
 شو :

اوس د ژوند پخپلو موسيقي ته هم لاره کړي ده
 ((نه شمار ټوله)) بلکي اصلي موسيقي ته
 چي د ژوند او شعريت څخه يي غناموندلي ده
 کمپوز او هيل شوي اوبه همدې ډول پکي د -
 ژوندانه سندرو غزون کړي - هغه ډاډه
 چي

د مستي جيني نينه ده بنگري ډيرماتوي

چي لږه نوره مسه شي زړي ډير ماتوي

نچه خواکي يي زيات بدې سوچ کړي چي

پاه دئ زه سيل کره وطنه دهقان

پاه ستا په پښوکي توري خاوري کړم خپل شان

((غني خان))

نودلته ده - دهغه شاعر دکلم په

● دا وار راشي چي د نزل پرځاي د پښتو -
 موسيقي په زيرم کي اود دئ موسيقي د
 رها په غمجنو تارونوکي د ژوندانه کيسه پيل
 کړي د دکوم ژوندانه ؟ ايا هغه ژوندانه
 چي له خوضي اوستي نه پک وي - ايا هغه
 ژوند په باب چي د بنگلو پهلويه مړوند -
 باندني د خرابيه لمحوکي تير شوي وي اوياد -
 هغه ژوند په باب چي د خوضي اويدستيوله
 خندا يي د چاپيريال اتومسفير جوړ شوي وي ؟
 نه د دئ ژوند په باب نه ! هيشکله نه !
 هغه خوله چي له اسهلو پک وي - د خندا
 پخپلي يي پراوړمه ز دئ - او هغه زړه چي
 له هغه نه جاودانه لمي راپورته کېزي نو
 غيله داده چي د اوچرځاي د اور دغه بلند
 لمبوته پرځي وانه چوږي پري يي ز دئ چي
 لمي راپورته شي - له لوگو صاني راپورته شي
 د اسمان ټنډه روانه کړي او موز يي بيا د شکره
 اوسيت ننداره وکړي !

خوموز د موسيقي په باب خبري کوو ! هغه
 موسيقي چي آواز د ساز ډير د سره يوناني خپل

مغزله
 په وروڼو نه

پای کی جی هری پورجیل ، اودنورونباتو - انگهزی اواکستانی جیلونونومونه کبیل شوی
 وی . شه فکر کوی جی دهغه شاعریه وړاندی
 جی زمان د خوند اورنگ یعنی د زلمیتوب په
 شهبوکی سقوط کړی وی نورنگینی اوترخه بیه
 بی د شرابوپه خیرخوندورنه وی . اوددی
 په خواکی د همدی نسل د یوېل شاعر
 شعرونو یعنی ((د عصیان دکلی)) د شاعر او
 په ارتجاع او استبداد باندی د ((غضب دینار))
 شاعر هم دخپل ماحول سره مطابق سوزساز
 کی د موسیقی سفندرتی لری پیدا کړی جی کله
 به یی هل :

ساتی زما په خواکی مه کم نگو جامونه
 لرکم داچنگ وریاب مه سوره تارونه
 نویا خویی داپیرخله هلی دی :
 د خوشال له خاوری پورته پیونغه شوم
 بلی مثال په اباسین اوتاره شوم
 سری پوه شوی ! لغیرت چغه سوراوردی
 جی تاخومره رانغریدلیم سره لمبه شوم
 اوپل د حساس زړه خاوند شاعر سلیم جی وایی :
 د سرباده سروگلونو سوره
 م اوغونچوته هم سلام کوه
 سلیمه سم دی کمه غزل شرعی ته
 لزیه کی ذکر دخپل قام کوه

اوله دوی جی راتیرشو نهپهل نالیدلی
 زلی مسترکوه ودریزی هغه د ورخی کالی
 گندی ، دخیاظی هتی لری ، اودتوکوه سر
 کونهباندی د بخوپه منزل دخیلوماشومانو
 روزی پیدا کوی اوچی دشپې ستونی ستاغ -
 خلی نویا دخپل غزل کړنوته دخپل وطن
 د اسمان ازاد ستوری راپولی - هغه جامی
 گندی خود قلم په کولنگ باندی د ارتجاع
 لپاره قهرکینی ، او هغوته دخپل غزل
 په خیاطی کی کفن گندی اودی ((د لمبوسپور
 ته ناست شاعر ، اهاد هرزد)) (چم اولکی)) ش
 شاعر دی جی شعرونه افزلی یی په انقلابی
 افغانستان کی د موسیقی له پردوسره یوخیای
 شوی .

تپوس دی :

ولی اوخه عوامل ووچی د پښتو شعریه یی
 د نړی په دی خنده کی داسی رنگ ورکړ ،
 اوخه خبره وه جی ددوی د موسیقی په
 تاریخ کی ، دا ورنگ نښ باچانه ترانگیزه اوله
 هغو تردی اوسنی دوران پوری د ټولونظامونو
 ناخوالی اوزگیرونی ثبت دی که له یوی خوالی
 ورته د تغزل برخه پیره پیاوړی کړه - نو

کولای شو د حماسی رنگ اوخوند هم وگورو !
 په دی ډول جی د قصه خانی د بازاریه
 دیوالو نولواوس هم د ازادی پرستو شاه
 نعلود هغو شاخکی پراته دی ، اودپنجاب
 برساتونه یی د وړانولویس ته لری ، اوهم د
 بابری د قتل عام کیمه په وادونوکی دپهغلو
 د ټکوسروکی دی ، او اوس هم :
 په ټکر جنگ دی گولی وویزی
 ونی پانیسی رژیته

سندره کله زموږ د مارش په رنگ اوکله
 هم زموږ د قهر اوغص په شکل کی رابرسیره
 کیزی گوروچی همداسیمه ده جی دمحکم
 اولس د ازادی ناری پکی دجانانه اوبنیاسته
 مبارزی ، په کتاب خپلی شکلې سترگی
 پرایزی اودهغوپه هنیویدوه نورشکلې
 سوره خالونه په خپله زنه اوتده ږدی ،
 اوخپل بنیاست پری نهاتوی نوخه فکر کوی !
 هغه هنر هغه ادب اوهغه شعراو
 موسیقی جی د خوږیدلی خومبارز اولس د -
 مبارزو مظاهرو جلسونو مخ په مخ تښتوچگرو
 اوشهادتونو په لری کی رامنغ نه شوی
 وی نوخوند به ونه لری . حتما چسی
 خوند به یی نهات وی .

نوحق نه لروچی وویاو دادشعراو -
 موسیقی اوازته دی جی پرموز افیزه کوی
 اوزموږ د سرهښته راتښوی بلکی دادهغه
 باتورو د تورو خوب هم دی جی په تکر کی
 شهیدان شول په سردریاب کی سرتورشول
 په شاهی بلخ کی ولعیدل ، په قصه خانه
 کی ورئیدل ، اوه بابره کی یی دخپلی
 میرانی له کبله دخپل درانه پتکی یوېل ول
 هم زیات کړ .

اوئن هم هعلقه جوش اوخروش لاروندی
 پاتی دی مرگ ته لری ، نوراهی جی د -
 همدغه مبارزو هیلو اوسونو او ژوندانه
 سیده لره په موسیقی کی د غزل په ژبه
 واورو ، او هغه هم د مردان ضلعی دیوه
 خلعی هنرمند . سردار علی تکر له خواچی
 د تکر د خونیو وواتعاتو په گونگوسوکی رالوی
 شوی او وی کم ای شول په خپل ټول هنر
 او خلاقیت سره داوسونو مبارزه د هغو
 زگیرونی اواسولی د مبارزو شاعرانو د غزلواو
 ترانو د کمپوز له لاری بیا راژوندی کړی .
 سردار علی ، د کوزی پشتونخوا تکر ه
 هنرمند جی دغنی ، اجمل ، سائل او
 نورو مشهورو شاعرانو د ترانو او شعرونو په
 کمپوز اوپیلوسره یی زیات شهرت گټلی دی .



د نښ تقوس جهان

رشد نفوس درسد ه آیند
 چگونه خواهد بود ؟
 رشد نفوس جهان از سال
 ۱۹۶۹ تاکنون از دو درصد
 به يك اعشاريه شش درصد پايين
 آمده و تا اخير سده جاری
 به يك اعشاريه پنج درصد نزول
 خواهد کرد .
 بين سالهاي ۱۹۷۰ او ۱۹۸۰
 رشد نفوس در مناطق روبه
 انكشاف از دو اعشاريه پنج
 درصد به دو اعشاريه صفر
 تقليل یافته است . تنها در يك
 منطقه تزييد به مشاهده ميرد .
 سد ، در منطقه ماوراي صحراي
 افريقا رشد نفوس دريستن
 منطقه از دو اعشاريه هفت
 درصد در سال ۱۹۷۵ به سه
 اعشاريه دو درصد صعود کرده
 است . اما در حال حاضر تمام
 كشورهاي بزرگ افريقاي برنامہ
 هاي ملي را تدوين کرده
 وبه تحقق آن مي پردازند .
 به اين ترتيب رشد نفوس درسد
 اينده سير نزولي يی را خواهد
 پيمود .



یکروزه طرف های عصره پنجره را باز کردم ، هوا سرد بود دانه های سرد باران ، به گونه **•** سرهای تیزشترخاره روم می خلید **•** ابرهای تیره غم انگیز ودلگیر ، شادی و سرورم را برهم میزدند **•** پنجره را دوباره بستم ، بی آنکه به آن نگاه کنم برگشتم و روی نیمکت بویایی ، بغل گرامافون فرسوده ام نشستم صفحه بی را ، که بسختی میشد اشعارش را تشخیص داد روی گرامافون گذاشتم **•** آنس که این صفحه را شنیده بودم اشعارش را تقریبا **•** انجا داشتم : **«** کلاودیا **»** **•••••** تو مرا شناختی کلاودیا **»** (من همانم که بودم ، اما اینبار باثروت بیشتر نزد تو آمده ام - کلاودیا **»** **•••••**)

موزیک با صدای بلند و خراش برداشته نواخته میشد ، بنظرم آمد که این صدا ، صدای سحر آمیز قرنهای گذشته است ، صدای آنطرف ابحار است که از پشت دیوارهای ضخیم تاریخ بگوش من می آید **•** صدای پوی دریا هست که از دل اوقیانوس ها بلند میشود ، با امواج آب ها می آمیزد ، با کوه های باد می رزمند ، از فراز جنگل ها صیور میکند و اینسوی آید پیش من و آن قصه **•** بیست سال پیش را در گوشم انصافه وار زمزمه میکند **•••••** قصه **•** کلاودیا را **•**

صدای **«** امیل دیمتروف **»** که از فرسوده گش خراش برداشته بود ، از روی صفحه برمیخاست : **«** کلاودیا **»** تو مرا شناختی کلاودیا **»** **«** **•••••** **»** و همزمان با آن فرغر همسایه بهم بلند شد که میگفت : **«** دیوانه ، باز صفت شده **•••••** خدا ایمن گرامافون را از روی ما بگردد ، همراه این کلاودیا **•** من برای اینکه کسی را ناراحت نساخته باشم برخاستم ، پرده ها را کنار کردم **•••••** و دهواره آدم پیش گرامافون قراضه **•** خود **•** صفحه همچنان دور میخورد ، مثل زنده گی خودم ، همانطور سیاه و خراش برداشته بدون خسته گی اطراف میله **•** کوچک هراق خوش چرخ میزد و چرخ میزد **•** بنظرم می آمد که حلقه های کوچکی از این میله کوچک هراق زاییده میشوند و با اثر تاب خوردن بزرگ و بزرگتر میشوند ، مثل امواجی که با اثر پرتاب سنگی در آب بوجود می آیند **•** و ایمن امواج مرا با خود به سرزمین های آنطرف ابحار ، سرزمین

بیرک ارغند نویسنده و ژورنالیست خوب است وی در ۱۳۲۵ خورشیدی تولد گردیده و در رشته ژورنالیسم تحصیلات عالی آنرا در سطح دکوتورا به پایان رسانیده است وی در نوشتن داستانهای **«** راه سرخ **»** - **«** حق خدا ، حق همسایه **»** در زمینه

رمان نویسی در زبان دری نخستین تجربه ما را پیشکش نموده است **«** دفتر چه سخن **»** **«** دشت الوان **»** و **«** رمان توراب **»** از کارهای اخیر اوست که سبب تأثیر را تثبیت میکند



به گردش پرداختم به آنجاهایی رفتم که در خواب
بادنیه رفتم بودم * باخود میگفتم شاید جای پای
اورا ببینم ، شاید صدای اورا بشنوم ، آخر صدا که
ازین رفتن نیست صدا که باقی می ماند ، شاید ان
را بشنوم *

اما نه این تصورات و آرزوها خواب و خیال بود ،
نه جای پای وجود داشت و نه صدایی بگویم
رسید ، مثلیکه شهر تھی از صدا و تھی از آدم بودیسه
گونه * کسانیکه ازضربه نامعلومی گس و منگ شده -
باشند در کوچه ها سرگردان میگشتم * گفتم به هر
کجایی که من میرسیدم صداها و آدم ها از من دورتر -
میرفتند ، گفتم اصلا از من فرار میکنند *

طرف های صر به شهر نورسیدم * اما آنچه را
که در شهر نوبه آن برخوردیم هنوز هم به -
واقع بودن آن باور ندارم ، گمان میکنم که این هم
خواب بوده است * اما آنچه که دیدم خواب و خیال
نبود ، خود دنیسه بود * دنیسه بی که بیست سال
پیش با او در ((پلاودیف)) آشناشدم * باهمان -
چشمان شدیدی ، موهای مجعد دندان های ناز و
صدفی و شانه های ظریف که باخنده هایش یکجا
تکان میخوردند *

او روبروی من در آخر دکان کبابی در جوار پنجره ی
که بطرف سینما پارک باز میشد با جمعی از دوستانش
نشسته بود * صدای او را بوضاحت میشنیدم * خند و
هائش ، همان ظننی را داشت که بیست سال پیش
داشت ، لطف و دلگش بود * اما نهادم چرا منک به
چشم نگذاشته بود * باخود گفتم : ((نه بابا ، دنیسه
کجا و این جا کجا ، حتما انگارم مختل شده است))

گوش دادم ، دقت کردم ، خود دنیسه بود *
گاهی با زبان شکسته دری گپ میزد و گاهی هم
به زبان خودش * وقتیکه نگاه هایمان باهم تعلق کرد
لبخند ملیحی روی لبان سرخ کرده اش رویید * دیگر
مجال درنگ نبود * خود دنیسه بود * با شتاب از جایم
برخاستم و با دیده درآیی پیش او رفتم و او گفتم منتظر
من بود تا نزد او بروم * او با دقت به چهره ام نگاه
میکرد ، گفتم هر خط صورتت را حساب میکند * گفتمی
میخواست بداند که درین بیست سال چقدر پیر و
نرسوده شده ام * اما وقتیکه اجازه خواستم و در میز آنان
نشستم تازه فهمیدم که دچار اشتباه شده ام ، او
دنیسه من نبود * او کلاودیا بود * کلاودیایی که هرگز
اورا ندیده بودم و تنها او را در صفحه * گرامافون
در آواز ((اهیل)) میشناختم * اما چرا بطرفم نگاه میکرد
و لبخند میزد ؟ چرا صدا و سیمای دنیسه را داشت ؟
بادنیسه * خود از تو معرفی شدم * او دوره * یکسال
کار را در اینجابه پایمان رسانیده بود و حالا آخرین
روز هایش را با تفریح سپری میکرد * دلم میگفت که او را به

هائیکه هزارهافرستگ دورتر از اینجا قرار دارند میبرد
به سرزمینی که مردمانش چشم های زنها وانسونگر -
دارند * جاییکه بیست سال پیش در آنجا با دختر -
شعدری چشمی بنام دنیسه آشناشدم ، عاشق هم
شدیم هیکال باهم زنده گی کردیم - یکسال فراموش
ناشدنی اما او ، یکی هیکار غیبش زد ، مثل دانه
درشت باران در میان تفت آب کم شده های من جز چند
قطعه عکس یادگاری ، همین صفحه * کلاودیای و خاطرات
پنهان و دلنشین چیزی باقی نگذاشت *

ازینجا آوردن خاطرات آرزوهای شادی آنهین
دل بر میان شده ، مثل ماهی از آب بیرون شده -
طییدم و باعظمت بطرف پیش صفحه ، که آنرا پلاستیک
روشن گرفته بودم ، دست دراز کردم * این جملات
دنیسه روی پیش صفحه هنوز هم به چشم میخورد :
((زمانیکه به آهنگ آوازخوان محبوم (اهیل) گوش -
میدی ، بیاد داشته باش ، همین کوچک و زیبای مرا
که در آن مردم خوب و صمیمی باعشق تو دنیسه
زندگی میکنند))

پلاودیف ۱۹۶۸

وقتیکه این جملات را میخواندم ، دنیسه با موهای
مجعد ، پیشانی بلند و چشمان شدیدی لث جاسو
چشمانم ایستاده بود * میدیدم که برایم می خندد با
این خنده ها شانه های ظریفش نیز تکان میخوردند و
برایم میگفت :

- بگور ! * * * * این آواز خوان دلخواه من است
اورا دوست داشته باش ، مثل من ، مثلیکه مرا
دوست داری *
ومن برایش میگویم :

- او را مثل عشق تو حفظ خواهم کرد و گرامی خواهم
داشت *

از آن زمان بیست سال میگذرد و من این صفحه را
گرامی میدارم و حفظ میکنم ، مثلیکه عشق دنیسه
را گرامی میدارم و تا پای جان حفظ خواهم کرد *
آن روز چندین بار این صفحه را شنیدم تا آنکه با
امواج خراش برداشته موسیقی لث یکجابه خواب
رفتم ، به خواب عمیق و لذت بخش و در خواب دنیسه را
دیدم ، که به کابل آمده است پیش من * ما باهم در
شهر کهنه ، شهر نو ، خیرخانه و همه جاهای شهر
گردش کردیم و این گردش گها اورا با شهر خهش آشنا
می ساختم ، شهری که راجع به ان قصه های زیادی
برایش گفته بودم *

صبح وقتیکه از خواب برخاستم ، چیزی مهم و نا
آشنایی در دلم غضا میکرد ، گفتمی دلم برایم
بشارت میداد ، برایم چیزهای شادی آنهینی میگفت
که من معنی لث را نمیفهمم * من تحت تا * شهر
این بشارت سرکار رفتم و به یاد دنیسه در شهر



در قرن هفدهم مردم پارسیب های میکشیدند که بجای تنباکو در آن از چای خشک استفاد میشد.

در قرن باستان نامه هارا بوسیله پرستو ها به نواصل درین فرستادند. تیرا پرستوها بجای سینه از کبوتران پرواز میکردند.

در مدت یک دقیقه ۵ میلیون نامه از پست خانه های پارس جهان برای ما - حبان آنها فرستاد میشد.

در کره زمین ۲۰۰۰ نوع مار وجود دارد که زهر آگین ترین آنها مارا بیبی است زهر این مار در مرکز تنفسی بخر اثر میگدارد.

دایرة المعارف قدیمی چین از ۱۱۰۰ جلد خطی تشکیل شده است که ۷۰ جلد آن فقط شامل عنوان هستند است. برای تدوین این دایرة المعارف سه هزار دانشمند چینی همکاری کرده اند.

اولین کتاب در باره تربیت اسب سه هزار و چار صد سال پیش در بین النهرین نوشته شده است.

سگها از راه زبان نفس میکشند و کلبه غدد عروق آنها در روی زبان قرار دارد. گریه ایجان و عصبانیت اکثر بامت میشود که سگها بادها ن بازو زبان آویزان نفس نفس بزنند.



کلاودیا بازهم ساکت بود. برایش گفتم :
- این پسرک کسی دیگری را خواهد یانت . من
بخاطر تو بیست سال انتظار کشیده ام
کلاودیا ! تبسم کن ، چرا ساکت هستی ؟ آیا آنروز
ها را فراموش کرده ای ؟ آنروزهای بهجت و خوشبختی
را ؟ . . . چرا خموشی ؟ یابه گپ های من اعتماد
نداری ؟

کلاودیا ، عکس دیگری را که به قطع عکس یاد -
گاری من و دنیسه بود در دست داشت باعکس
های قاب شده روی دیوار مقایسه میکرد . حیران
شدم که کلاودیا این عکس را از کجا بدست آورده -
است ، یادم آمد از این عکس که در جواریل (مارپسه)
گرفته بودیم ، عکس دو قطعه چاپ نموده بود . یکی
ان نزد دنیسه و دیگری آن نزد من بود .
بازوهای کلاودیا را گرفتم ، در حالیکه آنرا فشار
میدادم گفتم :

- یعنی ! تو هیچ فوتی نکرده ای ، اما من -
دیگر پیر شده ام ، فرسوده شده ام .
یکبار کلاودیا به گریه افتاد . او را در آغوش -
گرفتم و برایش گفتم :

- چی شده کلاودیا ؟ . . . من تو دوست دارم
من حالا پولدار هستم .
و او آهسته چیزی گفت که من نتوانستم بشنوم .
وقتی که فهمیدم که چی میگفت ، تکان خوردم .
در حالیکه شانه هایش را با دو دست می فشردم
و نگاه هایم در نگاه هایش خیره شده بود پرسیدم :

- چی ؟ . . . تو ؟
و او در حالیکه گریه میکرد سرش را تکان میداد و
میگفت :
- بلی ! . . . من ! . . . این عکس را او
برایم داد و گفت : ((این را با خود داشته باش
شاید او را ببایی))

یکبار از شادی ، خنده در رگ هایم دوید
و قه قاه ام بلند شد :
- پس تو ! . . . کلاودیا ! . . . تو !
. . . دختر دنیسه ؟ . . . قه قاه .

اما کلاودیا خاموش بود . یکبار دیدم که شانه
های او تکان میخورند . گویا اونیز به خنده -
افتاده بود ، گویا بر من میخورد می خندید . من او را
در آغوش گرفتم و پرسیدم .
دیگران بهت زده
ما را تماشا میکردند . اما ((امیل)) همچنان ساکت
صدای خراش برداشته اش روی صفحه مندرس ، قصه
کلاودیا را میخواند : ((. . . کلاودیا ! تو مرا
شناختی ، کلاودیا !))

خانه . خوش دعوت کم تابیشتر با هم صحبت کنیم ، شاید
او مرا بشناسد به این امید از او خواهش کردم به خانه ام
بماید . او نیز پذیرفت و بایک دختر بیک پسر به خانه ام
آمد .

با خود گفتم :
- کفش دنیسه ام تنها می آمد !
اما او تنها نبود . آنچه ای که با او آمده بود بدم
آمد . دلم به من چیزهای بدی راجع به این پسرک
موقر مزی که گوته های گل انداخته و بازوان درشت
داشت میگفت .

خواستم برای کلاودیا بگویم که : ((این پسرک جدا
شوی او اهدرد تو نمیخورد ، او به تو وفا دار نخواهد
ماند . تو از آن منی ، بیست سال انتظار ترا کشیدم که و در
آن روزی تو سوخته ام .)) اما گفتم این حقایق بنظر من
عادلانه ننماید ، گفتم حالا باشد ، یکوقت دیگر برایش
خواهم گفتم .

دین گیرو در دخترک موزد و سچ مرا احاطه کرد :
- زبان ما را در کجا ترا گرفته اید ؟ . . . چی خوب
گپ میزنید ، لهجه شما بیشتر به پلادینی ها
می ماند .

و بی درین پرسش مینمود . اما هوش و حواس من پیش
دنیسه بود . او عکس های خود را که در قاب چوبی
زرد رنگ شیشه بسته بودم تماشا میکرد . عکس های دنیسه
و عکس های من را .

پسرک موقر مزی خود راهبه گرامانون قواضه رسانید
بود و صفحه کلاودیا را روی موتور گرامانون گذاشته
بود . امیل میخواند : ((کلاودیا ! . . . تو مرا شناختی
کلاودیا)) و خودش مثل میمون ها خیز و جست میزد و میگفت :
- کلاودیا ! . . . میشنوی ! امیل دیمتسروف ،
امیل دیمتسروف ما !

خود راهبه هزار زحمت از سر دخترک موزد نجات دادم
و پیش دنیسه رفتم و آهسته برایش گفتم :
- حالا مرا شناختی ؟ . . . صفحه کلاودیا را شناختی ؟

کلاودیا تبسم ملیسی نمود و من به خود جرئت
بیشتر دادم :
- هنوز هم تو دوست دارم . این پسر جدا
شو کلاودیا !
و کلاودیا ساکت بود .

برایش گفتم :
- یادت می آید ! بار اول که ترا ملاقات کردم با
یک بچه مؤثر و موز بودی ! مثل همین بچه ، . . .
نکر کو کلاودیا ! آیا بدون من خوشبخت خواهی شد ؟
خوب فکر کو کلاودیا !
اشک در چشمان شهیدی اش درخشید ، برایش
گفتم :

- یک روز تو همینطور از چشم رفتی و مرا -
همیش تنها ماندی .



از حشم عکاس



لوی راز

داستان

لار داخکه چی بوه ورخ (ملن) (جو) ته وویل : د دیوال دی خواته راجه . . . هرڅو که زموږ کره نشته . ځوان هله بی له اندیښنسی . د دیوال څخه پورته شو او هغی خواته واوښت . اوکله چی پښه بی ځمکی ته ورسیده . نوله ملن څخه پوښتنه وکړه داڅنگه ؟ . . . ته پسی په کورکی یوازی پوښی سی ؟
نجلی ځواب ورکړ :

زه خوڅه کوچنی نه يم ته سوچ کوی چسی زه به وپښم ؟
اه نه . . . وپی هله چی داسی می نه ویل . (جو) دا خبری ژر ژر پوه بل پسی ویلی او - داسی بی ځمکی ته کتل چی گوندی غواړی په خپلو سترگوله نجلی نه پخښنه وغواړی . نو بیایسی نجلی ته وویل :

زه هم ډېر وختونه په کورکی یوازی اوسم پلارمی یوازی دخپلی وظیفی په فکرکی دی او خپل ډېر وخت له کوره بهر تپروم . دنده پسی داسی ده چی . . . ملن خوشبسی غلی او چپه پاتی شوه او بیایسی وویل :

راجه چی دخپل ځان په هکله خبری وکړه . او وویلی دخپلی کورکی په هکله څه وده ویل . ملن جوته کپسه وکړه چی د موسیقی سره څومره میده لری او ویی ویل چریر پکړه . می کړی چی هر څه ژرد موسیقی په کورس کی نوم ولېکم .
جو وویل : زما د موسیچلول خوښیږی .
نوهغه وخت بی ملن ته وعده ورکړه چی بوه ورخ به هرورود پلاریه مو ترکی هغه هوا خوری ته بهایی .

کله چی د هغه بیی وخت راوړسید جو خپل لاس د هغی ستنی د پاسه چی ملن سریری تکیسه کړی وکپنود خپل مخ بی نجلی ته وروړ اندی کپ او په میده بی ورته وویل پاتی به (۷۴) مخ

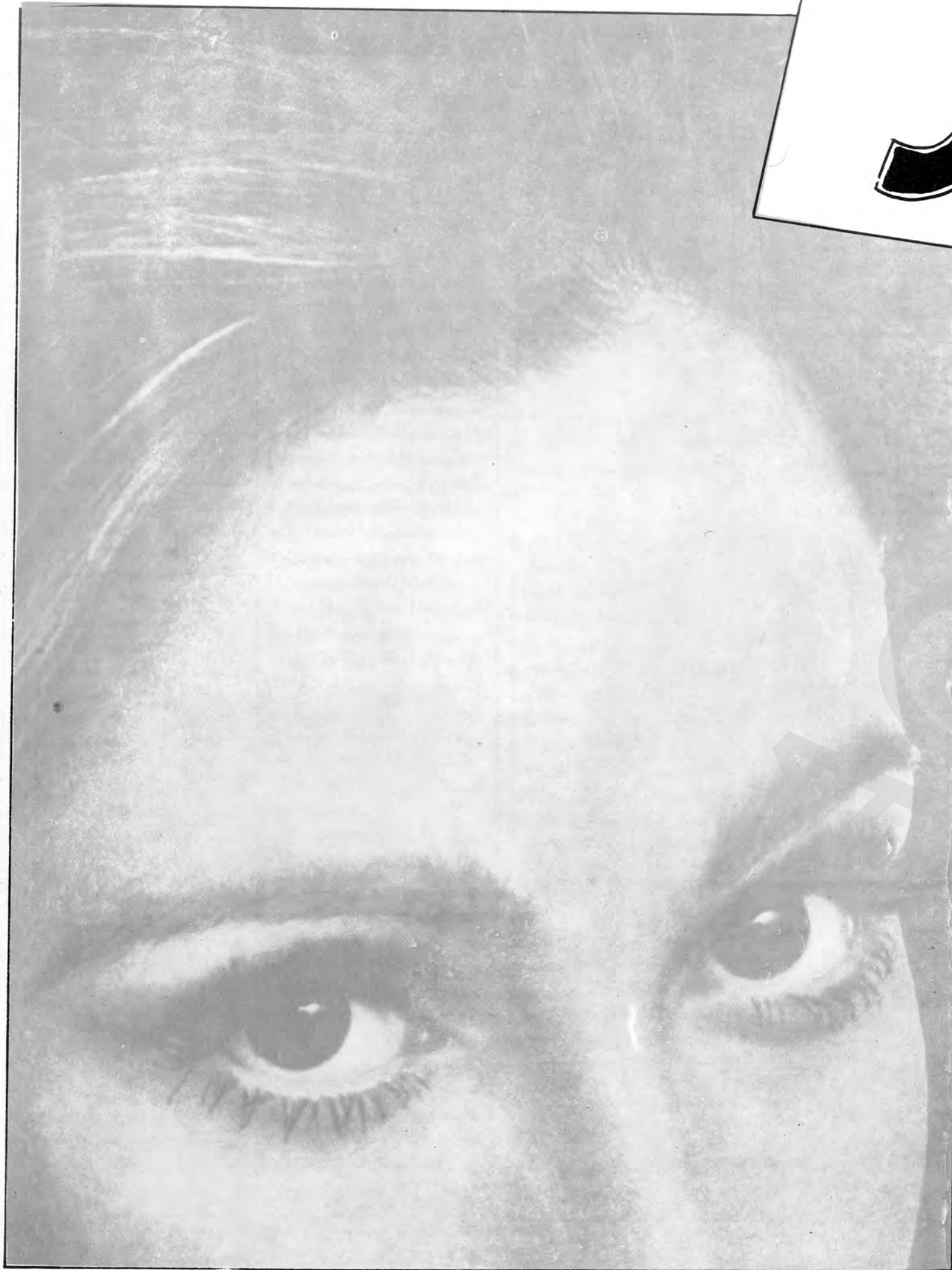
کپسه له هغه ورخی نه پیل شوه چی (چارلز برانت) دی نوی کورته کړه راوکړه .
په دی نوی کورکی وچی (جو) د (چارلز برانت) نولس کلن زوی . ملن د لومړی ځل لپاره ولیده دوهه ورخ ده چی (جو) هماغسی دخپل حویلی په . . . بن کوی کی گرځیده . یوزغ بی واوړید داد بوی پخپلی نجلی زپه . وروکی بزغ وچی بوه سندره بی له ځانه سره ویله .

(جو) ډېر ژر دی غز خاوند و موند . د دیو د حویلی ترخواد کاویدی په . . . بن کوی کی بوه ځوانه نجلی په داسی حال کبی چی یوازی گرځیده له ځانه سره بی بوه سندره ویله .
ځوان هله ودرید او هماغه شان بی چی د - نجلی بزغ اوړیده . د هغی په ننداره بوخت شو . خودی وضعی ډېر دوام نه درلود . داڅنگه چه نجلی د کاویدی ځوی ولیده سندره بی پری کړه او کوی ته ننوته .

داد دیو لومړی لیدنه وه . له هغی ورخی نه وروسته (جو) هرماژد پکړه خپل بن کوی کی کی گرځیده او په دی امید به وچی گوندی دنجلی غز بهاواری . دنده انتظار ډېر اوږد نشوه هغه شپه راوړسیده چی د بن کوی د دیوال - خواته دواړه مخامخ ودریدل او په ډیره میده بی په خبروسره پیل وکړه که هرڅه د دیو د کاو - ډېر خوب ډیره کله موده تیره شوی وه خو دیو به هره روخ بویل سره کتل .
ملن به دواړه لاسونه زمی ته تکه کسرل او د جو خبروته به بی غز نیولی و .

د هفتواو مياشتو په تیریدوسره د دیو په سطح کی میده پیدا شوه . او دا لیکلی ورخ په ورخ سره تپنکیدی او د دیو کوچنی زپه بی سوره نژدی کول .

هغه وخت راوړسید چی هغه کوچنی دیوال بی د دیو تر سطح څنډی گرځیدلی وه له هغه



طایق برگرفته شما یا شکست خوردن مای بی آرام

پوشته مورچ

چگونه این المانه های اند و هبار زاده میشوند؟ راستی این قصه های تلخ و تکاند هنده چطور آغاز میشوند و چگونه به اینجا میرسند؟ اعلا از کجا شروع میشود؟ چگونه طوسی میشوند؟ چطور و چرا آنقدر طوفانی راهتان را به محکمه باز میکنند؟ اصلا طلاق های یکجانبه چیست؟

من این سرگرد شست را بخاطر چشمان اشکبار انسانی بروی کاغذ ریخته که زن است و مادر و به قانون پناه آورد ما است او ساعتها برای قصه گسرد و اشکهایش بهم از لای مژه هایش ریائین چکیدند.

در د هلیز باریک و نیمه تاریک جسیده به روزهای است دیوان مدنی و حقوق عامه ولایت کابل زنی که کودکی در آغوشش خواب رفته نشسته است. در عمق چشمان زن که به اثر گریه های مکرر سن و متورم اند، اندوهی به بزرگی کوه ها و خشمی به تلخی همه درد های دنیا خوابیده است. نگاهش هر چند لحظه بعد یکبار بسوی میدود و بعد در نقطه ای ثابت میماند. در نگاهش چیز است که بی اختیار بظرفش راهم را کش می کشم و نزد یک تنم نشینم. از او میخواهم تا علت آمدنش را برایم بگوید. دلش آنقدر پر از درد است که نمی رسد کیستند

خیلی زود دهانش به گفتن باز میشود ولی نمیداند از کجا شروع کند. سعی میکند آهسته صحبت نماید. تا طفلکی که در آغوش خوابیده بیدار نشود. نگاهم به صورت معصوم و آرام طفلک دوخته میشود. قطرات اشک چون دانه های کوچک الماس لای مژه های دراز و بهم افتاده اش نشسته است مثلی که قبلی از خوابیدن گریسته باشد.

زن بالحن آهسته و لسی آنظوری که گویی خشم تمام دنیا را در کلامش ریخته اند میگوید: بد بختی را خشو و خسرم بالایم آوردند، این بد بختی را شوهرم بالایم آورد، پدر اطفالم، شریک زنده گی ام که یک روز سوگسند وفاداری خورد بود. از مدتهاست که آسایش آرامش و راحت و خواب نسند ام. می رسم چرا؟ چگونه؟

به تلخی و درد میگوید از کجا شروع کنم؟ بعد حوادث زندگی چند سال را که مشترکاً با شوهرش و فامیل شوهرش بوده است مویس و لحظه به لحظه پیش چشم مجسم میکند شاید از مردان میخواهد یکبار دیگر دریابد که درین ماجرا چه کسی مقصر بوده است و بعد همه قصه های سیه روزی هایش را برایم میگوید.

او هشت سال پیش بخانه شوهر رفت و بد بختی اش از همان اولین روز های که رنگ حنا هنوز

بردست داشت آغاز کردید. سه روزه عروس بود که بد ر شوهر نکاح خط اشرا از او خو- است. زیرا در نکاح خط قید شده بود که یک سمت حویلی بنام ((مهر)) به عروس نعلق میگرد و همه بد بختی ها از لابلا نکاح خط نشئت کرد.

ولی عروس درین باره حرفی بیان نیاورد و بخود شوقبولاند اصلا به یک قسمت حویلی چه کار دارد. با خشو و خسر چون فرزند شان زنده گی خواهد کرد. ولی مثلی که عروس برای اهل خانه یک خار بالای چشم بود که با وجود خوب بودن کسی او را تحق نمی کرد. مثلی که خلقت اهل خانه از او اذیت برآورد. زیرا آنقدر حوادث برای عروس شان خلق کردند و چنان وحشیانه وی ترحم او را در هم کوبیدند تا داستان دردناک یک زنده گی بی حاصل رقم شد.

عروس که خیاطی را خیلی خوب بلد بود خواست کسک کند و شوهر باشد. روزها تا شب ها تا نیمه انگشتانش بی خستگی میدوختند و میساختند و در مدت پنج سال توانست به کمک حاصل دسترنج خود و شوهرش و قرض از دوستان صاحب یک حویلی جداگانه گسرد. و اما این برای خشو و خسر بالاتر از تحمل بود. آنقدر در گوشه پسر شان گفتند تا وقت و بی وقت

باعث لت و کوب و شکنجه زن شد. وزن آنگاهی که خانه را برایش دوزخ میدید نزد مادر پناه میبرد ولی دوباره نزد شوهر بر میگشت زیرا او زنده گی روح و جسم خود را ببرد زنده گی اس همراهِ با سوگند وفاداری - هدیه کرده بود. ولی شوهر هرگز به عمق این درد و تلخی این زهر که نکام زن میریخت نماندیشید. وزن به همه این تلخی ها میساخت و چون زن بود

و حقوقش را در نوشته ها خوانده بود. و برای آخرین بار سر نوشت یا ((شوهر)) زندگی زن را غورد یگری به بازی گرفت. شوهر به پناه ای زن راست و کوب کرد و او را با جبر و زور با سه غفلش بخانه پدر فرستاد.

زن بخانه پدر رفت و فکر کرد دوری از زن و فرزند فرصت بهتر فکر کردن را به شوهر خواهد داد ولی شوهر راه دیگری را رفته بود. مادر و پدر دست بلند کردند و برای پسرشان دختر دیگری را به زنی گرفتند. و تنی زن ازین ماجرا آگاهی یافت بخانه شوهر رفت. خانه بی محصول زحمت خود نش بود. ولی کسی به آن خانه راهش ندادند زن التماس کرد، گریه ها کرد.

بقیه در ص (۷۹)



چون خاکی، آبی تارک، آبی خاکستری رنگ و سفید تهیه و به مارکیت ها و بازارهای جهانی عرضه میدارند که این لباس ها سخت مورد توجه باشند و گان - پاریس که آنجا مهد مود و فیشن است، فرار گرفته است، به حدیکه مود های جدید شروع هیجان زنان زیاد پ را در اروپا برانگیخته و طراحان مود های جدید در اروپا و حتی سایر مراکز مود، با استفاده از جدیدترین مود های جاپانی و اروپایی، مود های تازه تری اختراع نمودند. جالبترینکه در لندن نیزه گرایش عجیبی بسوی چینی - اختلاط مود صورت گرفتند و از ترکیب مود های توکیو و بریتانیا، مود جدیدی راتهیبه کرد و اند «خیرا» زیر نام ((تیاترمود)) که در آن از فانتزی و سکن نیز استفاده شده، چندین مود جدید در لندن و فرانسه به نمایش گذاشته شد که اینجا از نظر خواننده گان مجله میگردد.

امروز دیگر نه مود ترهای جاپانی، لوازم ترانزیستوری و غیره اشیای جاپانی در مارکیت های جهانی هواخواهانسی دارد، بلکه اینک از مود های جاپانی در پاریس، برای طرح مود های جدید الهام گرفته و با عملاً از آن استفاده مینمایند و چنین مود ها جایی خاصی را میان طراحان مود در پاریس و مود بسندان احراز نمودند. طراحی های جاپانیسی ((هانایی موری)) و ((کیسوا)) سالهاست در پاریس هنگامه و شور برپا نمودند. است و در فیشن شوها و بسیاری نمایشگاه های البسه از آن استفاده بعمل می آید. آنان موج نوینی را در عرصه جلب و رضایت مندی هواخواهان مود ایجاد و مطابق آخرین ذوق و سلیقه جاکت دامن ها، بالا پوش ها، اشکان گوناگون لباس، پرد های منازن بارنگ های عنعنوی از رنگه جاپانی ها



مودهای توکیو در پاریس

ژمن ژورنالیت



وباله، او به هغه بخای کسی د استوگنی په موده کی یی د بند یانو د افتخاب یو روپو او د اچسی د جنوبی افریقا یو ۱۹ کلن تور - پوستکی لخوان د بند یانوله خوا به بی مسولیت سره ووزل شو، بهرته روانی کړی. د انگلیسی ژبی وریچاپنی (کاپ تاییز) د ژورنالیت

(انتون هیرد) د روپو له مخی د جنوبی افریقا ژورنالیتان و ناشران یی چی د خپل مسلک له لاری د ریالیستیکی روپونو په خپرولو سره خپله دنده په سوله بیزه توگه رواجی، همدا اوس د ژورنالی او شکیجسی توبد و شرایطو لاندی دی.

د یو فرانسوی ژورنالیت د روپو او عکسونوله مخی، په هانسبورگ کی د خلکو یوه بله مظاهره، د پولیسوله خوا ونکول شوه.

له روپونو څخه څرگند یزی چی د ژورنالیتانواو فوتو راپورترانو د فعالیتونو مخه د متروکو په وهلو او په زو سره ونیول شوه او (پوتا) د اپارتاید ټول مخالفان او انتقاد کوونکی پته خوله له مینه وپورل. دغه راز ژورنالیتانوته حتی هغه هیواد له پولونه بهر هم وجدان له مخی بخان مسوول

د مرگ کواین کیزی ۲۵ کلن سپین پوستی د اکثر (وتیدی هور) د وظیفی او ژورنالیتکی فعالیت څخه د بند ولواو د مرگ کواین سره سره بیاهم په روپو برابرولو بل وکړ خو په یو ژر جیل ته واچول شو. هغه وظیفه واخیسته چی د (پورت الیزابت) په روغتیا یی خانکه کی د چوپر (مستخدم) په توگه کار وکړی. هغه هلته د ناروغه بند یانو په وړاندی د وجدان له مخی بخان مسوول

کودکان تلف می شونډ

روزانه ۱۱۵ کودن د رگواتیما د تلف می شونډ.

د تاریخ گواتیما لا این اولین مراتبه نیست که کود کسان تا سنین پنج ساله کی د پراسر فلج اطفال، سیاه سرفسه، سرخکان، تیتانوس و د قشری و قایه میگردند. این تصمیم از نیمه سال جاری روید است گرفته شده است. بخاطر استیلگری و دیکتاتوری نظامی گرانه طی سالهای متواتر، آنکسور با بزرگترین برویسم اقتصادي مواجه بود و شرایط اجتماعی بگونه ایست که زنده گی نوسانجا راکه به هشت میلیون نفر بالغ میگردد. بسیار خفیه کن و نامطمین ساخته است. رشد بیس از حد فقر و گرسنگی شدت بیشتر کمب نموده است. موسسات خدماتی ملل متحد بمقتضه جلوگیری از مرگ و میر ناشی از گرسنگی اطفال معادیر زیاد دارو بوسیله هلیکوپترها به محلات، بخصوص محلات روستایی می رساند اما علی الرغم اینهمه تلاشها فرزندان آنان وجود نسنند.

قریبیان عفو عمومی

د رواشننگن برای هزاران مهاجری که از امریکای لاتین بدانجا آمده و مسکن گریه مانده، یک عفو عمومی اعلان شد که بموجب آن، آنانیکه قبل از سال ۱۹۸۲ بطور مخفی به آنکسور آمده اند، اکنون میتوانند تذکره تابعیت دریافت و بطور دایمی اقامت گزینند.

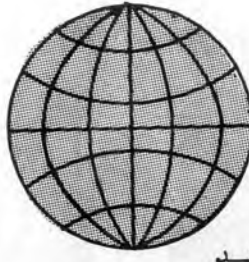
کسانیکه از امریکای لاتین بدانجا آمده اند، بهیچ وجه حاضر نگردیدند که در نقاط (ثبت تابعیت) بروند. چونکه سرنوشت اطفال و سایر افراد خانواده، شان که در کمتر از پنج سال قبل به ایالات متحده امریکا سفر کرده

اند، مجهول و چیزی جز رنج و عذاب نیست. آنها چون تابع عفو عمومی نمیشوند بزور توسط حکومت مورد مآخذ و مجازات قرار خواهند گرفت. اولیای امور که از عفو عمومی سخن میزنند، افراد امریکای لاتین را در اسارتگاه های انگنند و آنانرا عامل حاد ساختن بحران نات اجتماعی در کشور میخوانند.

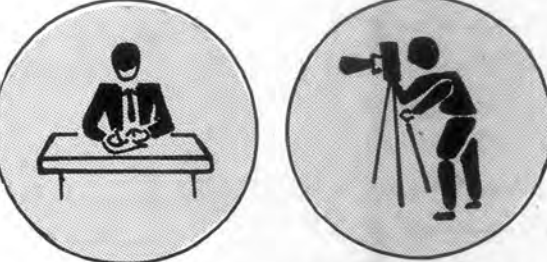
د رقص سفید از هزینه گرانی که وقف معیشت و تامین زندگی آنان میگردد، بیوسته تذکر بعمل آمده و موجودیت آنان زانبار ارزایی میگردد. اگر نیت بنگرم بموجب احتیاطیه های رسمی بسیاری ساکنین اسپانیایی زبان ایالات متحده امریکا از امکانات فراگیری واستفاد از خدمات طبی برخوردار نبوده. زمینه های دسر و تعلم برای فرزندان آنان وجود نسنند.



از سرسبز جهان



گزارشها گزارشگران



ترجمه و تنظیم: سرومند

موزیم پشک ها

(روزی ماری مولر) یک تاجر انجیک فروشی، مالک موزیمی است که نهایت دیدنی است.

این موزیم در نزد یک یکی از مکتب در انگلستان موقعیت دارد. در نزد یک مدخل مکتب، پشک تشنگی نگاه ها را بخود می کشد که خیلی ها زیبا کار شده است.

درین موزیم الی او اخر دهم بیست پشک های مصنوعی، تصاویر و دانستی ها در مورد قدامت ۱۰۰۰۰ نوع ازین حیوان در دست بود. اکنون با پشک گذاشتن درین موزیم با تمامی مشخصات و انواع پشک های روی زمین میتوان آشنا شد.

در واقع این اولین موزیم مربوط به پشک ها در اروپا است که بسیاری از انواع آن واقعا' اعجاب انگیز بوده، عجیب مینماید.

یکی از انواع پشک های مومیایی شده مصری که قدامتش به ۳۰۰۰ سال قبل میرسد پشک های انومات بشکل پشک تکت های پستی طبع شده با اشکال پشک کوچک به شکل یک جام یا ارتفاع پنج ملی متر که در انجیک رفتار ۵۰ متر قد آن دراز میشود از فلزی بنام (بتون) ساخته شده است. هکدا پشک از داشته های دیگر موزیم است. بهمین گونه لباسهای مرغوبی که از پوست پشک ها بوسیله توریستان ساخته شده و انواع پشک هاییکه در سرکس ها بازی میکنند، خیلی ها تماشا می کنند.

پشک مومیایی شده بیکه صاحبش در نیویارک از یک محله به محله دورتر تا فاصله ۳۰۰۰ کیلومتر نقل مکان کرد و آن حیوان همین فاصله را پیچود تا به منزل جدید صاحبش رسید. جاز جمله قصه های این کتب است.

گزارشها در زمینه میسرانند که پشک ها مجموعا' (۶۳) نوع (میوس) میزنند.

لباس «انتی دیسکو»

اخیرا' روی سن یکی از تیاترهای لندن نمایشات جدید به نمایش درآمد که زیاد جلب توجه نمود. گروه هنری جدیدی بنام (لندن لگو) این نمایشات را با لباس های خرقه گون و متنوع شان از رنگ های، درست مغایر رنگ های معمولی روز، پیشکش نمودند.

لباسها بعضا' بازه شبکه کاری شده، و خیلی هاد لچسپ به نظر میرسد. اختراع کننده این لباس جدید ستیف شترانگ مالک یک مغازه لباس فروشی د یسکو است.



شایعات برین است که اخیرا' بازارد یسکورس روزهای اولش را ندارد. ازینو بقول ستیف شترانگ وی با ابداع لباس های ((انتی دیسکوی اروپایی)) و بازی های تیاتری از نوع رومانیک جدید، خیاسته هم بازیگران گنم راه شهربت

لیبرها و دیشی جوی ولسو کامیبات د شیشه بی مواد د تهنکوالی به خاطر هغی په ترکیب الامن پوری کړید ی اوسرله ۸۰۰ څخه زیات بېلا بېل ډولونه کړیستان پدی کارخانه کی تولید پزی چی د ښه جلست اوزر پوری دیزانوند قالب اچولویسه ماشین سره جوړ پزی ددی

دسریو بلور

شایی دسریو بلور کلمه ولوستونکی په ذهن پوښتنه پیدا کړی، خو باید ووايو چی مقصد له پودول ترکیبسی موادو څخه دی چی سپین بلور اوسریدو څخه لاسی تراخی چی پدی وروسپو وختونوکی دالغان د دموکرات له جمهریت پت د لارل مارکن د ښارد هو

بهار طهر تو



در محبت صدایی کمند... فقط کلبه "خواهد خشکند"
در فضای رویایی شان سجید:
دختر که گفت: "ناشک بار زرس معازم"



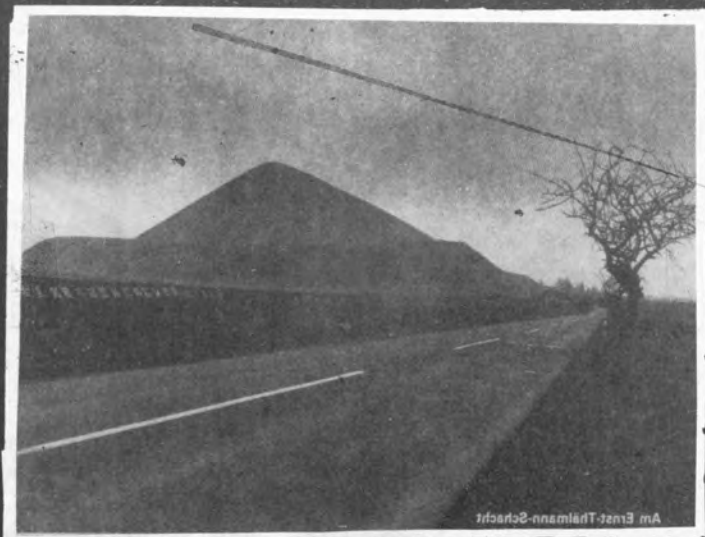
نسترن کوچک ناز آلود... نازها از ارتفاع دیوار ترکشند...
بودشامکاهان آندو دریای دیوار آمدند... در مالیدی
از حجب معصومانه سی بیمن نکر ترستند... هیچ تکشند
حواغ کل نسترن را نماند آوردند... نه کسبل
خطاب کردند و خودت شدند.



و ننداز آن شام محبوت... ناند های وزان زمان
رفتند.



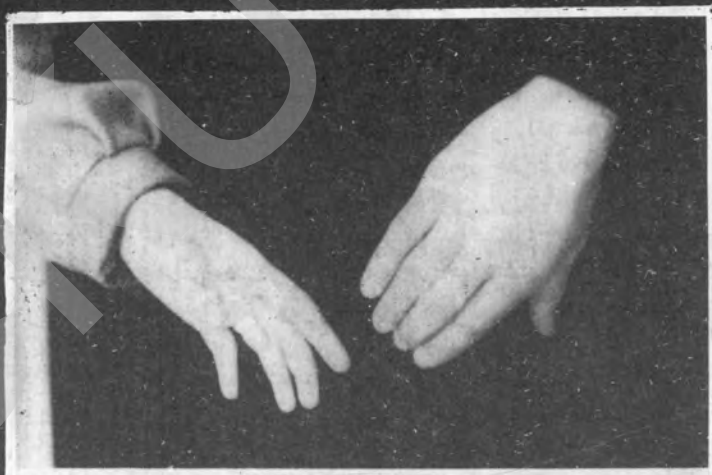
گفت: تو:
گفت: آرن | بخالرتو...
آندو همدیگرش را تو خالاب کسردند...



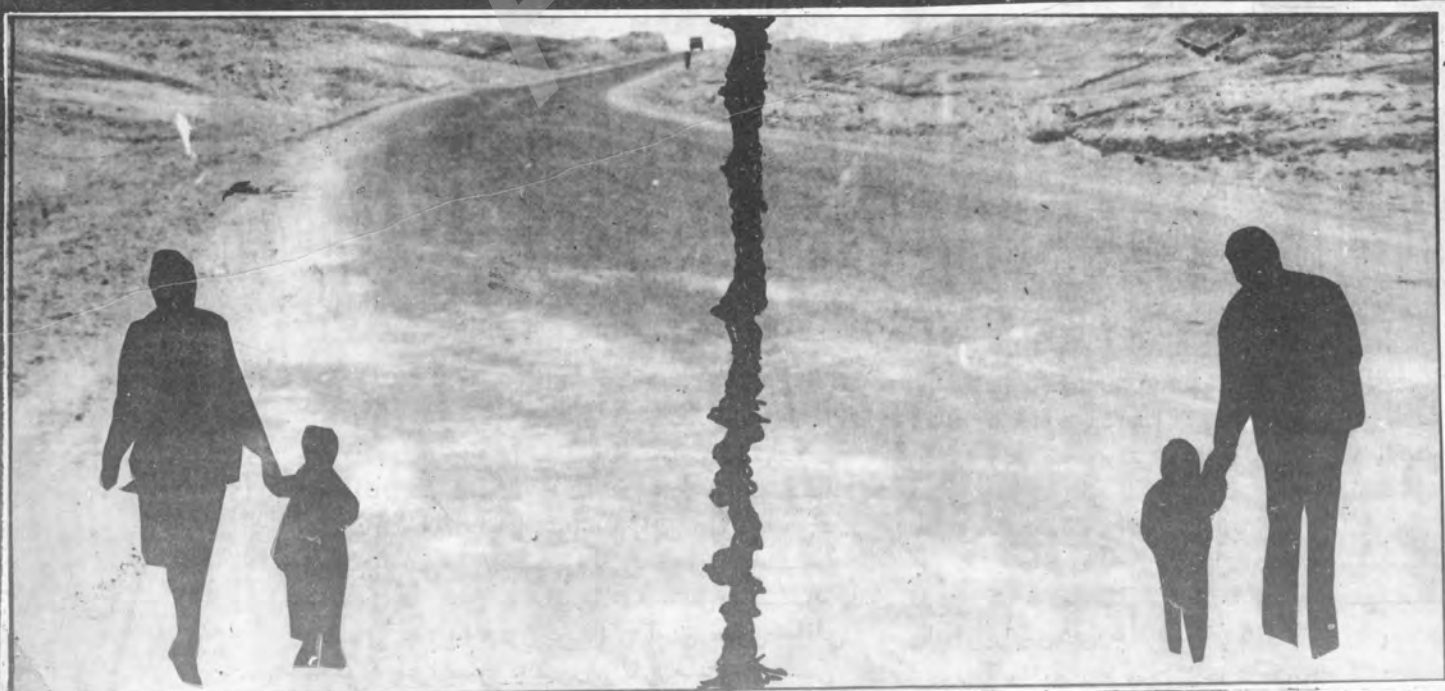
Am Ernst-Tälmann-Schicht

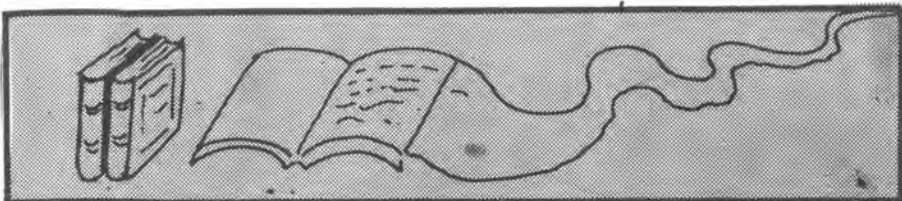


سالها و سالها گذشت. اینک پس از آن زمان درازا زهم از آن
کوجه میگذرند: نسترن کوچک شده و تمام هستی اش را
رون دیوار کهن بهن کرده است.



آند و دست در دست کودکانی در برابر هم میگذرند: در
برابر چراغان نسترن بزرگ می ایستند و یکدیگر
شانس را شما " خطاب " میکند. زمان کلمه " تو "
را با خود برده است و در ازای آن ثروت و بیگانگی
را به ارمان آورده است.





شاهان و سلاطین

باز میگردد و روانه زندان میشود. در ۱۹۵۹ -
 جمهوری خلق چین خاقان مخلوع را در یکس -
 به باغبانی گماشت که تا سال ۱۹۶۷، یعنی تا سال
 مرگش، به کارگل و گل مشغول بود.
 (هنری پوپ) ، یا آخرین خاقان چین،
 در شرح حالش می نویسد: «سرازان که به خاقانی
 رسیدم، هرگاه که برای تفریح به باغ امپراطوری می
 رفتم همیشه گروه کثیری از محافظان و خادمان
 در خدمت بودند. بیست تاسی متر جلو از همه
 محافظان، خواجه بی حرکت می کرد و باد میدان
 در بوقی که به دست داشت دیگران را از مسیر خاقان
 دور می کرد. ده قدم بسراز خواجه بودارد و -
 خواجه حرکت می کردند که بسرازان هاد و خواجه
 قلچماق محافظ امپراطور قرار داشتند. چون بر تخت
 به تفریح می رفتم این دو خواجه پشت سرم حرکت
 می کردند، و گوش به فرمان خاقان بودند. وقتی
 هوس قدم زدن می کردم دستم را می گرفتند و در
 خواجه دیگر تخت خالی را می کشیدند و خواجهگان
 دیگر به نوبت این دورا در حمله این تخت بزرگ
 ابریشمی کمک می کردند. پشت سر خواجهگان حاضر
 تخت، خواجهگان دیگری بودند که هر یک چیزی حمل
 می کردند. یکی چوکی راحتی را حمل می کرد
 تا هر وقت خواستم استراحت کنم، چوکی آماده باشد
 دیگری مقدار زیادی از لباس هام را حمل می کرد
 تا اگر لازم شد لباس هام را عوض کنند. پشت
 سر این ها خواجهگانی بودند که مایه حمل چترهای
 آفتابی بودند. بعد از این گروه، ابدارباشی
 های جعبه های شیرینی و خوراکی های لذیذ و
 نوشابه های خوشگوار و آب گرم و اسباب چای خوری
 حرکت می کردند. بعد از این گروه، پییمان و کسانی
 که جعبه های دارورا حمل می کردند قرار داشتند
 ... در پایان این صف بلند ملازمان و محافظان
 خواجهگانی می آمدند که گنجه بزرگی را حمل می
 کردند که جای پیشابدان بود. علاوه بر این ملا -
 زمان، چند خواجه نیز تخت روانی را برای مواقع
 ضروری حمل می کردند. این صف بلند در کمال
 نظم و سکوت مرا همراهی می کرد.
 ... حالا به آخرین امپراتور سلاله مینگ
 فکر می کنم که به هنگام مرگ تنها یک خواجه
 وفادار برایش باقی مانده بود.»
 روزگار ناز پروردگی خاقان چنین بود.

در طول تاریخ چین خاقانان مقتدر فراوان و -
 فرمانروایان ناتوان اندک بوده اند. یکی از آن -
 خاقانان سست عنسرا (هنری پوپ) Henry Popie
 از ۱۹۰۶ تا ۱۹۶۷ یا شوان تونگ است که
 حکایتش شنیدنی است.
 شوان تونگ نخست در ۱۹۰۸، در سه سالگی،
 به مقام خاقانی رسید. در سال ۱۹۱۲ با ایجاد
 جمهوری چین، خاقان، در هفت سالگی از امپرا -
 طوری معزول شد. در یازده سالگی، فرماندهان
 و جنگ طلبان شمالی او را به خاقانی برگزیدند و پس
 از ده روز دوباره او تخت را به زیر کشیدند.
 در ۱۹۳۲، وقتی جاپانی ها (منچوری) را تصرف
 کردند (شوان تونگ) را در ایالت منچو گوئو -
 به خاقانی برگزیدند که تا سال ۱۹۴۵ لقبش
 دست فانتخان جاپانی بود. در این سال چنان -
 از اتحاد شوروی شکست می خورد، خاقان هم
 به مدت پنج سال به سایبریا تبعید می شود.
 در سال ۱۹۵۰ (هنری پوپ)، یعنی همین خاقان
 مخلوع، بسرازمبری شدن روزگار تبعید به چین

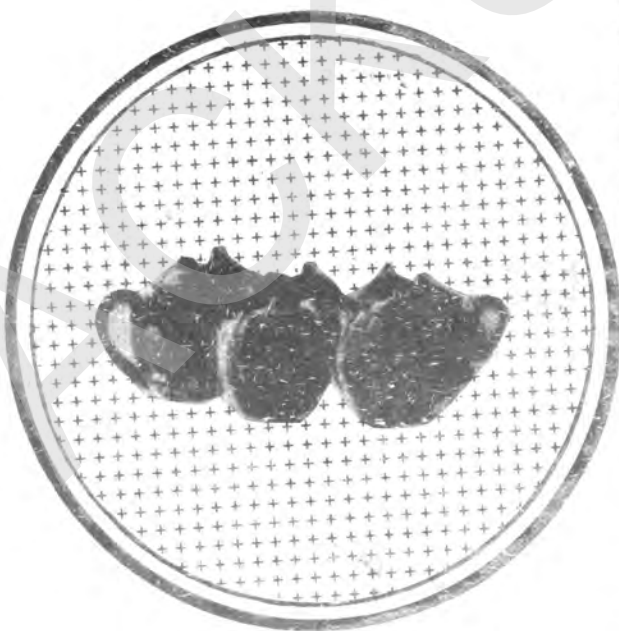
دوره شیر



اکرت راشتر استاد ویلون ساز به سنت دیرینه فامیلی اشتغال دارد. پدر وی در بزرگم ویالات موسیقی من ساختند. اکرت ریشت در سال ۱۹۸۳ در نخستین مسابقه بین المللی ویلون سازان بنام (لوکر سپورا) که در شهر کسل برگزار گردیده بود نسبت ساختن بهترین ویلون به دریافت جایزه ممتاز نایب شد. در همین سال جایزه مدال طلایی نمایشگاه لایپزیک را نیز بدست آورد. او بخاطر حفظ و ادامه این سنت دیرینه به تربیت شاگردان می پردازد.

شظرنج در روز شیر

از عرصه ده سال به اینطرف از روز بین المللی شیر بتاريخ ۲۶ می با مراسم خاصی تجلیل بعمل می آید. در جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکیا پروگرام های مخصوص مسابقات شظرنج بمناسبت این روز برگزار میشود. در مراسم تجلیل از روز بین المللی شیر که بتاريخ ۲۶ می ۱۹۸۲ در شهر پراگ برپا انداخته شد. بیش از ۲۰ تیم شظرنج اشترک ورزیده بود. در اخیر جوایز سیبوتی برای تیم های برنده و اشترک کننده توسط هیات حکم توزیع گردید. اولین بار روز بین المللی شیر در سال ۱۹۷۷ در شهر (بورنو) برگزار شد. به قول سازماندهندگان این مراسم « شیر به عنوان یکی از مفیدترین و ضروریترین غذا در حیات انسان ها مورد قدر دانی و توجه میلیونها تن از ساکنان سیاره ما قرار گرفته و با گذشت هر سال در سطح محمولات شیر و لبنیات افزایش رونما میگردد. ترجمه: غفور



چای دوره یه توتله

کافین چی په چای کاسی شته هسی اودز په دشر- پانونوسیم تحر کون، چی داتحر له په خپلو ناروغیو باندی ښه اغیزه کون. دشورون اتحادد رستوف ښاود خپری د مرکبو هانسو د نتیجه لاسرته راوړی چی چای د دکام له مخ نبوی -

کون. دالامرته راوړنه بی په څومو سمو کی د څو آزماښتونوپه ترڅ د هواد - فوری بدلون په وخت کسې ثابته کړه. په څو فابریکوکی هر کارکو چی به په دکام اخته شو پخلس دقیقې مخکی د ډوډی نه یادوه ساعته وروسته د ډوډی دخور لوڅخه به په منظم ډول یوه پیهاله تازه چای ورکول کیده چی په نتیجه کی دکام دناروغانو شمیرنمایی ته راښکته شو. همدارنگه هغوی وپوهیدل د چای اغیزه هغه وخت زیاته وی چی څو قطری ادا - ویتوجن په هغه کی نسبت کړی شی. ولی باید په یاد ولروکه خوز، ه شیدی اوبور شیرینی باب په چای کسې ورنیات شی د چای اغیزه د دواپه توگه له مخه ځی ځکه شیرینی باب د هغه - انسی جن چی د وجود مقاومت زیاتوی له مخه وړی. پری





آیا شما حساسیت عاطفی سمیتا را

تصور کرده می‌توانید؟

مرگ غم انگیز سمیتا بتیل در دسامبر سال یازدهم بردوزان
پسر جولان یکی از بهترین ستاره هاش که سینمای هند تا کنون
ن دیده بود، نقشه پایان گذاشت.

دو بررسی و گذشته نگری بر فیلم های او در سال ۱۹۸۴ در
لاروش و پاریس صورت گرفت و فیلم ساز نامداره کوستا گواراس بهترین
و درخشانترین کارهای او را در برابر دیده گان تماشاگران
بین المللی قرارداد.

**

همان سان که فیلم ساز معروف هندی - مرنیال سن - توضیح
و تصویر میکند، در عقب شخصیت، پیچیده، فریبنده و معمایی
او (سمیتا)، انسان پر حرارت با تعهدات عمیق اجتماعی
قرار گرفته است.

به حیت یک بازیگر، هیچ انسانیتی که در حرکات و اشارات
او، و در لرزش لبان و نگاههایش جان می گرفت، با او بیگانه نبود.
در حرکت تند و ناگهانی لب هایش در هر نگاهش، طبیعی بودن

سمیتا بتیل
شخصیت پیچیده و معمایی
ستاره با اقبال بلند اما عمر کوتاه

ترجمه: ع فرهم

و بازی بی از ظیب خاطر، می درخشید . او میتوانست، حالت ها را بدون درنگ عوض نماید .

زمانی، حین فلم برداری (اکالرسند هانی) در یکی از صحنه ها، او را کاملا آشفته یافتم . از سمیتا خواسته شده بود تا صحنه بی رابه نمایش بگذارد که ضمن آن، او هفت (رویه) را به عنوان روز مزد به سریلا - زن روستایی که نزد او به حیث مزدور کار میکند بفرستد . سمیتا به سریلا میگوید تا به خانه خود برود و از پسرش موا - بت بکند . سمیتا به او اطمینان میدهد که پول و غذا بی راکه مستحق آنست خواهد فرستاد . اما زن روستایی که مشکلی با شوهرش دارد، نمیتواند برگردد . بنابراین سمیتا پول او را - توسط زن دیگری می فرستد . سریلا میگوید که : او آن پول را - پذیرفته نمیتواند زیرا آن را با کار خود کمای نکرده است .

سمیتا دستهای مرا محکم گرفت و از من پرسید : « مرینالدا ! میتوانم عقب آن دختر برم ؟ » قرار نبود که سناریو تغییر داد شود، اما او (سمیتا) جدا در باره این تغییر می اندیشد . و من به او گفتم : « نه، تویک زندانی شرایط خویش هستی . تو عقب اورفته نه میتوانی . تو از یک زن فقیر، از فقیرترین فقیر ها شکست خورده بی و مجبور هستی این شکست را بپذیری . »

این حادثه، خاطره بی رابه یاد سمیتا آورد که هنگام فلمبرداری (چکرا) تجربه کرده بود . او گفتم : « مرینالدا ! من این صحنه رابه خوبی میتوانم تصویر کنم، چون خاطره بی را بیادم می آورد . » و برام قصه کرد که چگونه هنگام فلم برداری (چکرا) کارگردان از او خواسته بود تا با بچه بی در امتداد یک جاده راه برود . تا آنکه او به گروهی از زنان در جویاد بتی (محله کثیف) برمیخورد .

دوربین فلمبرداری بالای یک موتر در یک نقطه خوب قرار گرفته بود و میتوانست بدون آنکه کسی بداند که فلمبرداری صورت میگیرد نماهای گونه گون از زوایای مختلف بگیرد .

فکرمی شد که سمیتا در بین آنها بنشیند و گفتگوی را بسا آنها آغاز کند . و سمیتا در ارائه شخصیت ها و کترها و اینکه بنگالی مرانی - که خود بود - و تامیلی باشد، استعداد باور نکردنی داشت . او شاید میتوانست شرایط و موقعیت هایی راکه تصویر و تشریح آن از او خواسته شده بود، احترام بر انگیز سازد .

همان سانی که از سمیتا خواسته شده بود، او به سوی زنان جویاد بتی (محله کثیف) راه پیمود، با آن ها به گپ زدن آغاز کرد . زنان او را یکتن از شمار خویشینند اشتند و از او پرسیدند : از کجا آمده است؟ شوهر دارد؟ و غیره . . . آنها بسیار مهربان و پر حرارت بودند . سمیتا بخاطر ما آورد : « آنها تا زمانی که کسی وشغلی پیدا نمیکردم، برام جایی برای بود و با پیشکس کردند . در همین لحظه، یکی از کودکان شیرخواره آنها گریه سرداد . من کودک را در آغوش گرفتم و به جنباندم آن آغاز کردم . نزد زنان این تصور ایجاد شد که من یک دایه هستم . وضع و حالت چشمان آن زنان شایسته تماشا بود . »

« اما در همین لحظه موتر گروه فلمبرداری به سرعت سر رسیدن مرا از محل برداشت و دور کرد . مرینالدا ! من به هیچ وجه شما نگاه کردن به آنها را نداشتم . آنها با من مهربان بودند . و لسی من آنها را فریتم . من فقط یک زن بازیگر بودم . »
آیا شما حساسیت عاطفی سمیتا را تصور کرده میتوانید ؟

رویداد های بشمار برده هم راه باز میکنند . او بهترین انسانی بود که با او برخورد بودم .

بیش از رهسپار شدن به دهکده بی که اکالرسند هانی را در انجا فلم برداری میکردیم و در حدود سه تا چار ساعت موتر را بی از کلکته دور بود، به سمیتا خصوصیات آن محل را می گفتم :

« آنجا بوق نیست . » به او گفتم : « ماجنریترو خواهیم داشت . آنهم صرفا بخاطر مقاصد فلم برداری . ما در یک خانه ویرانه که زمانی به یکی از زمینداران بزرگ تعلق داشت، زندگی خواهیم کرد . آنجا تشنایی وجود ندارد . آب نیست، اما کسانی خواهند بود که برای ما آب بیاورند . همچنین ترتیب یک نوع تشناب را نیز خواهیم گرفت . دیگر اینکه، آنجا پشه دارد و آنهم بسیار . و بالا تر از همه، هنگامیکه در دهکده هستی نباید کاری بکنی که احساسات روستایی های فقیر جریحه دار شود . »

و پذیرفتن او، این همه شرایط را، رفتار و کردار او نمونه بود . حتی یک روز هم او لباس جینز نپوشید . او همیشه مثل زنان دهکده ساری در بر میکرد، حتی روزهایی که فلمبرداری هم نداشت . همینطور او با زنان دهکده دوست میشد . و چنین بود شخصیت او .

از ویکنند تلگراف



THE
PERSON
SHE
WAS

AL SEN

دلاوران



لطيف بد رام

غاي (الموت) كشيک ميدهد .
 خدايا، ايد و شيزه گـلـان
 شمالي ميگويند که اين شيرهاي
 تان برود راد زبرد (جالوت)
 ياري بده او ببرد ادامه دارد .
 شمالي در تب جنگ براي آزادي
 فرياد مي کشد . عليخان آمد !
 اين شحنة بي مرگ که چون شير
 ميدان که ربه هاي دشمن راتاز -
 انده است کيست ؟ ها ! اين
 مرزيان تنده است همان مرد ي
 که آتش توخانه سپاه (سيل) رادر
 حمله به قلعه گيان به سخره
 گرفته . کپتان اد وارد (کولسي)
 راي سر کرده و دشمن را تامغز
 استخوان وحشت زده ساخته .
 اين که عليخان است که مرد ميدان
 مرد کوهستان محبوب تمام دو -
 شيزه گان شمالي و حالاً نـزد
 زمينده گان کوهستان آمده از -
 جبهه آمده ، از فتح .
 باشد ، ميرسجدي سيل در
 جلگه است در قلعه خود که با بنجاه
 نفر اسطوره مجسم ، ببينيد بنجاه
 نفر ، اما آماده براي عبور از
 (هفت خوان) هاي بي شمار .
 ولي چي باک . شحنة هاي
 روستا ، مرد راتنهائي گذارند .
 سلطان محمد نجرايي دريست
 که دست اندر کار شده نجرايي رفته
 تا سر بازار داوطلب را در سنگر
 هاي که لازم است ، جاي به جاي
 نمايد . چرا که ميدانده اگر اين
 همه سپاه دشمن در جلگه بربزند ،
 بالاي ميرسجدي چي بلايي
 خواهد آمد . نتي اصد هاجلگه
 بايد ايجاد کرد و دشمن را در صد
 جاي بايد به نبرد کشاند که برا -
 گنده کرد و به ستوه در آورد . جنگ
 چريکي تمام عيار و سلطان محمد
 مشغول همين کار است .
 مجال اندک است .

از کند هارتا کابيسا که مخمل
 بدوشه (تاشا) که سيلاره
 بدست به آوردگاه من شتابند تا
 در ماز از روزگار خصم بيرون بر -
 آورند .
 تابستان سال ۱۸۴۰ است
 و صد اي ايد آمد امير دست
 محمد از آنسوي جيحون - از -
 در افگاه ساماني (روزگاري) راست
 است . امير که وارد شمال کشور
 شده و سرگرم تجهيز سپاه است .
 ميرماد بيگ والي تخارستان ،
 پنج هزار سواره شمشيرزن به
 خدمت ميگمارد ، امير ميگيرد
 و فخر بلخ ميکند و باز به خلسم
 سر مي زند ، به مير ولي بيگ والي
 خلخلم ، آنجا نيز پنج هزار سرد
 ميدان آماده است . امير ميگيرد
 و تا باميان مي تازد . هفده
 سپتمبر است . شکست ميخورد
 و منهن زمانه به بيگ روي مي آورد .
 افضل نيز در (باچگاه) شکست
 خورده است .
 باري يکاه بيشتر از اين
 حوادث ، قشون تازه نفس
 برتانيا تحت قوماند که جنرال
 سيل و برنر ، شهزاده تيمور
 در رکاب ، منظور فرو کوييدن
 دلاوران کوهستان (کابيسا
 و پروان) وارد معرکه شده
 همان قشوني که در مواضع قوه باغ
 و باه قشقار آبادي نمائده .
 ليکن همينجاست که يکي
 از درخشانترين و حماسي ترين
 صفحات تاريخ رزم عقابان
 کوهستان نوشته ميشود و آنها را
 جاويدانگي ميخوانند .
 جنگ ادامه دارد .
 ميرسجدي در قلعه خوي
 در (جلگه) است . انگار اين
 حسن صباح است که برد روازه

سالهاي سي از سده نهم
 است و دريست که نم قاره
 سپر انداخته ، منهن شده
 و به زانو در افتيده ، و برتانيا ي
 مغرور و رزمنده برتانيايي
 به قول نويسنده بي به سان
 (شهزاده بي ازابل و پاسواري
 از کار تاز ۱۰۰۰) با بر رکاب توسن
 فتح و آماده حرکت بسوي
 افغانستان ، اما بيش از بيش
 (لارد) گفته است که قلعه را
 فقط از داخل ميتوان فتح کرد
 ۱۰۰۰ سپاه مهاجم برتانيا اين
 سخن را بياد دارد از يثرو قبيل
 از همه در سوي آرايش - ف
 (مارقين) عمل ميشود و شاه
 شجاع ، در سرف چي جانانه بي
 که نيست !
 آماده است که شاه مانند عروسک
 خيمه شب باري ، بر سن تاريخ
 در جغرافيايي همه اش مقاومت
 به رقص درميآيد و د ينگونه
 صف مارقين وارد کارزار ميگردد .
 ولي کي بيد يرد ، فرزندان کو -
 هستان تياتر زنده اند ، تاکه
 بوق نمايش از کرانه هاي قندهار
 دميده ميشود ، با برهنه ها



کوهستان



از البره عسکهای محمود شمس، علافتندان میتوانسته عسکهای خوب را فرض چاپ به جمله سیارون ارسال بدارند.

به کارزار برآمد. درست هنگام حمله و ظنپرستان به بالا حصار مقر الکساندر برنمن، (اوسجدي) موازي ديگر حمله براي اشغال انبار خواروبار انگليس واقع در يبي معروف بود. چهل تن از کوهستانيان دوشيد و شمر مير مسجدی تا قلب سپاه دشمن تاخاوردند. انگليسيها باز نتوانستند ايستاده گي شند. ناگريه قلعه شيرپور خزيه ند. نام مسجدی بعد از اين نيزرد از مرزهاي شمالی بيرون برآمد و جز قهرمانان ملی افغانستان شد و بسوزه سرود هاوترانه هاي مردم گشت.

باري مسجدی، اين روح عزيزي که در کابلدر هاد ميده شده بود لحظه يي هم از فکر انگليس ها دور نمي شد. انگليسيها ديده نديشود در روياروي او. جنگيد و نيتوان اين دزاستوار را از بيرون فتح کرد، از راه ديگر وارد شدند. راه خدعه و فریب همان راهيکه عبدالله خان اخکراي را از پاي در آورده بودند.

و حالا من بايست زبون ترين فردي که از پشت بتوانند خنجر بزند سراغ ميگرد ييد. و يافتند، محد الله را يافتند. مزدوري که ميشد دلخواه کوکس کرد و قومانده انداد. چنين شد که يکی از روزها که شير شمالی در ستر بيماري به سود بواسطه اين جاني مسموم ساخته شد. و در نتيجه قلبس از تيديدن ماند اما مرگ او بايان کار نبود. بيشه ها خالسی نشدند که روحش چون رنگين کمانی از فراز آسمان شمالی گذر ميکرد و بپام رهایی ميداد.

عليه قشون دشمن را آغاز کردند. جنگ سختی در توابع پروان آغاز شد. بدین گرفت. سه کنگ از سپاه دشمن تار و مار شد و انسران ارشد انگليس نيزرد (براد) (کريستی) و (سترلارد) نيزر بقتل رسيدند. در چنين بسک گرمگاه نبرد. يعنی درست در هنگامیکه نيروهاي مليی در حال درهم کوبيدن دشمن بودند. امير وست محمد از زور برجم آبی نيزرد و رويه سوي جنوب گذاشت. شمال ها و بعد انا نيز عريان تر ميدان مخالفت بار زنده گان مليی برآمدند. تنها يابره نه ها بودند که در نيزرد تا آخرين رمق باي من افشردند.

امير (باشنه آسيل) اين نبرد از آباد آمد. چارم نوامير وارد بالا حصار شد و با زميست هاي يک ناچی ۱۱ سرد رآستان مکاشن فرورد، آمان خواست، چاقو و سينک خود را براي سردار محمد افضل فرستاد تا اون نيزر جبهه حالی کند. بد يگونگه امير، چهره نماياند و زمينس ادب بوسيد.

امير که به قيام خيانت کرد. قيام موقتا در گير برانگندگی شد. عبدالخالق و عبد الخالقی هانه صف دشمن پيوستند و در نفسا يهودا) ظاهر شدند. مردم دواره بسج شدند و مسجدی همچنان در جنبش مقاومت ستابيه چهره برجسته درخشان دانست.

بعد ها، با شروع خوانه هاي قيام در کابل باز در صف اول ک انجا که عبدالله خان اخکراي، محمود بيات، امين الله لوگري، رهبران جنبش مقاومت ملی بيگار ميکردند.

سلطان محمد کاخود را ادامه ميدهد، حتی با عجله هم که شده، ولی دريغ که مجال اندک است و يار قين در کمين و سپاه انگليس آماده حمله، شير شمالی اين قضايارا ميدانند و اينرا نيز ميدانند که در برابر چنين يک سپاه بر سار و برگ با بنجاه نفر به نبرد رفتن دشوار اما ک او کجا وسير انداختن.

حمله آغاز شد. انگليسيها در وارد و قلعه را محاصره کردند، آتش توخانه باريدن گرفت و ديوار قلعه شگاف برداشت. مير مسجدی شمشير بدست در ريشا بيتش ياران به نبرد پرداخت. چون شير حمله ميکرد و نمی گذاشت دشمن وارد قلعه شود. مرمي هاي دشمن تمام شد و جنگ تن به تن آغاز گرديد. مسجدی همچنان بر سپاه دشمن تا قلب گاه تاخت می آورد که ناگهان نيزه يی به تنش فرود رفت و به سختی مجروح تر نمود. ولی او رهها کردن نبود. مقاومت آسمانوي اش دشمن را از نظر روانی خلع کرد، چنانکه دشمن مجبور به جاي باز کردن شد. مسجدی و ياران سر از محاصره بيرون شده رويه سوي نجرا ب شدند که در ست مثل ابومسلم و ياران تر در دست هاي خراسان. و آنگاه تاکهاي شمالی نه از روي شکست، که بخاطر غره نشدن از بيروزي سرفرواد آوردند: لا خدا يا اشحنه کوهستان را در رننا هت بگير ا.

در نوامير ۱۸۴۰ به استناد (غبار) در همين ايام، سپاه ملی که مير مسجدی و ياران را از جمله گردان هاي اساسی آن بودند. باز حملات

سوز

فقط سوزدم را در جهان پروانه میدانند
غمم را بلبلای کاواره شدازلانه میدانند.
نگریم چون زغیرت، غیرمیسوزدبحال من،
ننال چون زغم، یارم مرا بنیکانه میدانند.
به امید نشستم تگوه خود را به دل گفتم،
همی خندد من، اینهم مرادبواشه میدانند
بجان او که در دش را هم از جان دوستتر دارم
ولی میمیرم از این غم که داندیا نمیدانند؟
نمیدان کسی کاندرسزلغش چه خونها شد،
ولیکن موسمواین داستان را شانه میدانند.
نصحتگر، چه میبوسی علاج جان بیمارم!
اصول این طبابت را فقط خانانه میدانند.

ابوالقاسم لاهوته



ابوالقاسم لاهوتی از چهره های برجسته
شعروسیاست در صدسال اخیراست. لاهوتی
تلفیق درخشان اندیشه و عمل است. او آنچه
در شعر سروده، زآوردگاه عمل کرد، و از شمار
آدمانی نبود که بیدار ببینند، وحشت را
احساس کند و بعد عده بی را بر له یا علیه
نصیحت کند و خود در زاویه سلامت خویش به
تماشا بنشینند و "زیرکانه" باستمگران جا-
می به سلامتی بالا کند...

لاهوته برای همه ما نام آشنا و درخور
احترام و سپاس است، بسیاری از سروده های
او را از حنجره آواز خوانان کشورمان شنیده ایم
مخصوصاً از حنجره زیبای "ساربان"
و "احمد ظاهر"، یونسکو امسال صدمین
سال تولد لاهوتی را در مقیاس جهانی
برگزار میکند به این بهانه چند شعرا ز دفتر
لاهوته برگزیدیم.

چارتی

من در تن شعر هم جو جان خواهم ماند
در مسلک عشق جاودان خواهم ماند
بیراست کسی که فکر او پیر بود.
من فکر جوانم و جوان خواهم ماند

امشب به منت هوای جنگ است مگر؟
دل میشکنی، دل تو سنگ است مگر؟
هردم زبیرم گریختن میخواهی
در سینه من جای تو تنگ است مگر؟

دلدار مرا ز من ملالیت مگر؟
آسایش دل کار محالیت مگر؟
یکروزه در انتظار او بپر شدم،
هر ساعت انتظار رسالیت مگر؟

نشسته از وفا سنگ تود در دل
چه پرشور است آهنگ تود در دل
چرا قصد جوتونی می نوازی،
مکردل دف بود، جنگ تود در دل.

دوست

ای درد تو آرام دل من،
ای نام تو الهام دل من،
یاد تو سرانجام دل من،
از مهر تو پر جام دل من،
وصلت ز جهان کام دل من.

من عشق تو را پنهان نکنم،
بیمان تو را ویران نکنم،
با غیر تو من بیمان نکنم،
بهر تو دریغ از جان نکنم،
جان بخشمت و افغان نکنم

دانی تو که من بیمار تو ام
دلسوخته گفتار تو ام،
جان باخته رفتار تو ام،
تو یار منی، من یار تو ام،
من منتظر دیدار تو ام

باز آ بپریم ای دلبر من
بنشین به کنار بستر من
بزرگ پروید امان نه سر من،
بنگر به دو جشمان تر من،
ای دلبر من، ای دلبر من!

شب دوشین



به خاطر یکمدمین سالروز تولد
شاعر بلند پایه زبان دری
ابوالقاسم لاهوتی

شهر خلوت لاهوتی

شب دوشین :

برون از نیستی

در شهر غوغا آفرین زنده گی،

در خلوت بودن .

به بزم خاطر شاعر

چه شاعر؟

شاعر دریادل موج آشیان آتشین پیغام

بدی روشن :

مرا از نور چشم جان -

درخشان شجر اغدل ، گرامی گوهر انسان .

به نور اینچنین مشعل

خطوط روشن دیوان شاعر

چنان رگهای جان در پیکر رو یایی هستی

دمیدی خون زیبایی .

از این خون جان گرفتی آرزوی بودن و زمیدن و رفتن بسوی اوج والایی .

ره رفتن ، رموز بودن و آیین زمیدن

زهر بیت و زهر مصراع ،

زهر لفظ ز بحر حرفش دلش پیدا ،

در آن : احساس زیبایی :

به گرمی دل خورشید .

در آن : اندیشه والا :

به ژرفای دل دریا .

زهی شب با چنین خلوت !

درین غوغای ناسوتی ،

شنیدن حرف دل -

از زنده گی ، از رزم و پیروزی

و از رویای صلح جاودان در شعر "لاهوته" !

شوس ۱۳۶۶

هدل بیتا براتاب شراب ناب نیست
آتش است این دردل پیمانۀ آخرب نیست
طاقت پروانه خواهد آرزوی آتشین
شعله را در بر کشیدن کار هربیتاب نیست
موج شو ، از خود برآ ، بردوش توفان سیرکن !
گرد خود گشتن بجز خاصیت گرداب نیست
هر قدم در زندگانی انقلاب دیگر بست
هوش کن ! صحرای هستی بستر سنجاب نیست
بحر توفان نیست ، ای کشته نشینان همتی ! ...
در قسبول جانفشانی به از این ایجاب نیست
گرم فریادم که جان زنده گی سردست - هنوز
وین حرارت دردل خورشید عالمتاب نیست
(بارق) اینجادیده غواص کور افتاده است
ورنه اندر بحر شرم گوهری نایاب نیست .



شعر

دمازدیگر پرور زونو

غم د آشنا هو ما زگر راخی
 په ما ژبا هو ما زگر راخی
 گودرد مینې به پیدا ځنگه شی
 عشقه سودا هو ما زگر راخی
 پری چی لسان ستړی په ژبا خوکه
 کله خدا هو ما زگر راخی
 د لبه وی یاد د چادسرو منگلو
 چی می پروا هو ما زگر راخی
 گودره پوه شه چی پوه شوی نه بی
 دلته فردا هو ما زگر راخی



فردق فزا

د آشنا کوڅه

دستوگو جام می چی سلو شو د آشنا کوڅه کی
 دالوند گویوان راته پیغور شو د آشنا کوڅه کی
 مالا ستا پشوتنه سر ته پری احتوا م ته نه وه
 حسنه له تانه په ما اهر شو د آشنا کوڅه کی
 خلکو لیدم چی می په لا تهلد لونه و م ل
 تشریپه ورتک راپسندی شو د آشنا کوڅه کی
 ماوی چی بس لور به لونه لم در قیپد لاسه
 په یو لکل تک بل په ما پور شو د آشنا کوڅه کی
 سپینه سپوز موه می خوروز لقا لایدی بیاولیده
 دمینی شو راپسندی زو شو د آشنا کوڅه کی
 خاندی رقیبه ستا په ترمی د آشنا لینه
 پدولی ترمی لن مختور شو د آشنا کوڅه کی
 ماوی زما دمینی بن په لور لوبه خپاندی
 دمینی بن می لاسه شو د آشنا کوڅه کی

ازدل نرودمهرت تادل به بوم باقیست
 گر خاک شوم جانا، عشقت به سرم باقیست
 مدبارا گرسوزد، از دلور جمالت جانا
 بینی به خدا آخر شوق دگرم باقیست
 تاجان به تنم باشدای شمع فروزانم
 افتم به سرو پایت تابال و پیرم باقیست
 من عاشق جانبا زم در عشق دهم جان را
 تا قات قیامت این شور و شرم باقیست
 از جرخ بنالم یا از بخت بد خویشم
 افسوس زغم تا کی خونین جگرم باقیست
 محنون شده ام (فکرت) در عشق پری رویان
 از عشق بتان آخوهرجا سرم باقیست



بیبا که درد غمت گشته بی حساب

بیبا که درد غمت گشته بی حساب
 بیبا که در آتش هجرت شدم کباب بیبا
 بیبا که گلشن عمرم خزان شده از غم
 بس است بهر خدا این قدر عذاب بیبا
 بیبا مروز کنارم میریزید مرا
 بود به دل زفراق توان انقلاب بیبا
 مزن به پیکر رنجور من شرار غمت
 که بیتوما غر عیشم شده حساب بیبا
 خمار رنگس مسقت دوا ی درد دلست
 تویی شقای غم این دل خراب بیبا
 بیبا ز شیوه بیداد بگذرای دلداری
 ز مهر گرم شوی رشک آفتاب بیبا
 بودتھی ز تو آغوش من بتا جوهلال
 در انتظار تو از کف شده شباب بیبا
 بیبا بیدل (فکرت) ز دوریت شده خون
 نیامدی توبه بیداری اش به خواب بیبا

رفیق حسینز

ویدیر

خدای تو آمد
 خدای تو دیدار رنبره کی نسیم بود
 و آشنایی غم من با
 یا سیده، ملک
 ز خود مرا مویشی
 زبطن خا مویشی
 و جان گرفتن و ضیقش

شیراز و نغمه‌ساز



از شاخه‌های صدای رها میرسد به گوش
 این بیدمانوای جهانم از کرده است؟

در این زلال صبح
 با حاشیای باد
 (صبحینه ساغری که صبحی کند افق)
 افسانه‌های نیلی پروازگاه را
 از هر کتاب ببری
 در گوش آسمان
 حی کی

ساز کرده است؟

باری، خدای من!
 از نای شب که نغمه‌ها دوی دلست
 سرینجه‌های عاشق افسوننی جنار
 طومار خاطر
 حی کلی

ساز کرده است؟

هر نفس ز شور نوایی به لب رسید،
 ای یادگار عشق
 باری، به من بگو...
 در برکه‌های آینه صبحگاهان
 این نغمه‌ساز بپر
 دل را

به نغمه‌های کی

پرواز کرده است...؟

پرواز را

به نام کی آواز کرده است.

شفت صورت

بدا من شب دی
 عکس صبح‌ها ری
 بلبیبیکر غم را
 زبیش دیده اندیشه دور میرانی
 چراغ قصه سیروز!
 یا چنین حضور نکفت -
 تو از تیار کدا من عزیز آواسی
 که نام من می خوردند را به یاد می آری!؟

دخمزه شینواری یوغزل

ستا ای نیازی نه پشتمنی شون زما اویشکی
 راغلی خود سترگونه ستنی شون زما اویشکی
 سترگی می تروی تروی زبیشی لذت اخلسی
 تاوود محبت نه شه خوزی شون زما اویشکی
 پتی شی کچه شی، آشنا ستاپه راکلو
 ستاد دوه لهو غودنی پخی شون زما اویشکی
 پام چه په خواننی بچوته نه شی تدروده
 شنگله شه خبرا که درپسی شون زما اویشکی
 ستاله تخافله خان په خان شون نه غودنی
 اوسد برکی نه درجگی شون زمسا اویشکی
 ستاله دی راتکه مخ روپی دمانام اویشکی
 راغلی زما سترگونه دیو شون زما اویشکی
 جوپه ختمیدومی دی دسر همدانسی
 وارد و یورانی چه من سرنی شون زما اویشکی
 ستاد لهونی غوروده خنگه تاوود اناو شون
 جارنی له شپسی چه زلالی شون زما اویشکی
 بنگلی فی حمزه که په محفل کتبی بی پردی کترو
 نه مدی داقیامت چه بی پردی شون زما اویشکی

درخمان بابا له دیوان ۳۰۰

غزل

دمینی رازدی په خبرولی ستا
 شومره اندازدی په خبرولی ستا
 پخوامرینه و او بیدلی لکه
 نن یواوازی دی په خبرولی ستا
 زما غوزولی انگازدی خپروولی
 لکه چی سازدی په خبرولی ستا
 ته راته خنده او خوسون کوه
 مینه ده نازدی په خبرولی ستا
 ساپه داغونه تودوم دمینی
 سوزدی گدازدی په خبرولی ستا
 لکه چی ماته نن سزارالکوی
 گداحی غمادی په خبرولی ستا
 انجام په شه وددی مینی اشنا
 نوم چی آغازدی په خبرولی ستا

شکر زده من با خدی



غزله

تاته چی لیکم آشنا غزله
 شی راته واپه داد نیاغزله
 زپه ته می راشی دژرانه گله
 اوینکی چی هراڼه کم زماغزله
 تاغودی گوانه ده پینتروا بابدی
 هروخت لیکلی ده پی ماغزله
 بینه شوچی تاته یو پاد گلریاتی شو
 زما دسوز اودژرانه غزله
 لنگه په سترگوکی موسکی غودی شوی
 داخوهیږه ده دخندا غزله
 خوشی په اورباندی پی خله سیزی
 دخپلی مینی اوینکلا غزله
 خوښه دی خاندی اوکه ژاپی ورته
 هرغزله می ده ستاغزله
 سړی ماښام زپه سواند لیبیلی ورته
 جوپه ایله کپی تومبیا غزله

درېنهمین فصل

درېنهمین فصل این دفتر سرخ
 باریکی ازپوش سبزگان هستی
 دستی فرا ترزا کلید کیهان
 شعری نوشته ست
 شعری هجا هایش ازحاری جو ساران فردا
 شعری سرشتش جو خواب سحرگانه حشمه ها پاک
 شعری شکوهش هما وردبا عشق
 رهتوشه عاشقان ، خوشه نور
 جا ووش صدکاروان تادیاران یا قوتی دور.

.....

صیبه زنده سوزان



هزار عامه

هیچ از خاطرم نخواهد رفت

هیچ از خاطرم نخواهد رفت
رودباران نیلی بی که از آن
توسا غازی سدی

آتشی از میان بنش و عشق
از من

و در آن شامگاه هر چه عزیز
آهوان نظاره، حلگه

سردادند ماه بکشیه را

- و درختان کاج در خلوت

چیزی از رودخانه میگفتند

نایی ای از فراز بام غمسی

آتشی را

سیندمیباشید

کفتی آسانه میآرات

در من آشوب شام جادرد

در نوآرامی به حمله نشست

چارده ساله، بریشم بوش

- عشق -

ز برقوس قزح برق آمد .

دو فرشته سلام مان دادند

دو ملک خیرا دمان گفته

تو بمن چیزی از ولایت دور - تحفه، رنگ رنگ بخشیدی

آن زمان چشمهای شیرینت

رنگ نیلوفری تیزی داشت

و نگاهت تسمی - شیری - به لب کودکانه ام باشید

حنگل از آب و تاب می لرزید

ومن از رودخانه پر بودم

تو ایس به دلبری بودی

هیچ از خاطرم نخواهد رفت

قویی از رودبار بال کشود

تو بمن بیشتر قریب شدی

آنقدرها که عطردامانت

از سرم نیزه نیزه بر میرفت

ومن از لرزش برود و دوشست

درد را تازه لمس میکردم

نامت آنروز جیزد بگر بود
نایی از نغمه و بریشم بوش
از ترنگ و ترانه
بس کردند
شام در دامنت بریشان شد
شهر نیلوفری چشمانت

خلوه، رودخانه را بگرفت

سنگلاخ از عطف جان آمد

- من ز حیرت بخواب میرفتم -

هیچ از خاطرم نخواهد رفت

چشم واکردم و ترا دیدم

که امیل ستاره هایت را -

از گلویت

وحشتم دانه دانه مینوشید

رودگاهی تهی گهی لبریز

از من و از تو حیرتی می برد

سنگ بودن

درختواره شدن

راه بر ریشه های بیشه زدن

گیسوان ترا بر آشتن

وانگهی استوار ایستادن

و تماشای بازگشتی را از تو

جانب خوابخانه، خورشید .

... کردن .

عشق اگر این بود

عزیز دلتم

هیچ از خاطرم نخواهد رفت

هیچ از خاطرم نخواهد رفت .

زیبا و گلشن در کابل

پس از حتم انستیتوت هنرها من گروه هنری بنام (سعدیان) نام داشت اکنون یا گروه گلشن همگاری نام. مابه صدای احمد شاهر و سایر هودا علاقه خاص داریم.

آهنگهایی که برای گسرت عالی کابل نام همه انجا بد اند. یک آهنگ هنری نیز اجرا می شوم.

انسامیل (زیبا و گلشن) پس از به جا ماندن سرود های جاودانه آنان به میهن خود عودت نمودند. اما هنر روز در گور و چشم همه آنانیکه گسرت های آنها را دیده اند و وسیله ای آنان تکرار میشود. ما توانستیم

به هنگام عودت عکس های سی از آنها بگیریم و این کلمات را: «دوستان افغانی خدا حافظ» از استقبال و معمان نوازی گرم شما قلب های ما بر از محبت شده. تکرار تکرار مرحمت بسیار»

کرامت الله همینه دستم را می مشارد از او می برسم.

- آیا درباره کابل قبلا چیزی می دانستید؟

- بلی درباره کابل بسیار میدانم مرد من را زیبا می رانند و قلب های عاشق را جوانان شاد بر را در سیاهی آهنگ های احمد شاهر می شناسم و در کس می کم که در کابل نیز زنده گسی چگونه می تپد اگر موسیقی این شناخت را نداند بعد چه عیبی دارد؟

از پاسخ می گفته میگردم که دقیقا که هنر موسیقی مرز هارا نمی شناسد و بار اول بود که میدیدم هنرمندی در شناخت مردم سزمینی نه با تاریخ و جغرافیا بل با موسیقی صحبت می کند. کرامت الله از کودکی به هنر آواز خوانی علاقه مند بود.

است. اینک هنرمند مستعدی است که در گسرت های کابل خورد رخسید. تاکنون بیست از چند آهنگ در راد یوتیویون تاجکستان ثبت شده دارند میگوید:

کرامت الله همینه دستم را می مشارد از او می برسم.

- شما در رقص هایتان سعی را نمائید هید؟

تقریبا همه پارچه های رقص ما با تمام حرکات آن دارای معنا است مثلا در رقص (سرود نیکی) شما می بینید که چگونه نیکی در اندام دختران جان می گیرد و تشیل میشود. قصه رفتن انسان و ماندن کردار نیکی دو قصه رقص است.

همچنان در رقص تشرک شیرازی، همان زیبا دخترکان شیراز که شاعر به خال هندویس سمرقند و بخارا را بخشید ما است جای دارد.

- گلناره جان شما درباره خود هم چیزی بگویید؟

- من همسر دام و طفلی بنام لیلی دارم، شوهرم نیز هنرمند است و در یکی از انسامیل ها دایره می نوازده زنده گسی هنری ام رادوست دارم.

مرد قد بلندی از کنار ما می گذرد، گلناره وی را معرفی می کند او کرامت الله نام دارد و بار او است به کابل آمده

خانم زیبا رهبر انسامیل رقص ارسال ۱۳۵۸ گروه را ایجاد نموده است. خانم معریان وجدی است وقتی بار اول او را می نگری هرگز تصور نمی کنی که او معلم رقص باشد و برای دختران بیاموزاند که ناله تن را چگونه به فریاد کنند و چگونه

زنده گی را با هنر رقص نمایش دهدند. خانم زیبا پایین و بالا می رود و منشا از نظم بروگرام رسیده گی می کند. من از جمع رقصان با گلناره صحبت می کنم. گلناره پهره زیبای سرفی دارد. اندام چنان با ملایمت با ساز و سرود پیچ و تاب می خورد که گویی این نوای موسیقی است که از ساز بر می خیزد و جان میگرد رقص او خیال انگیز و زیبایی است کسی اگر با وقت خیره میشود ترا از فضای سالون نمایش بیرون می برد. درد نیست بهنی یاداره کوهی یاد رنگی مثل آنکه حرکت آهورا می نگری. برای صحبت می ایستد. آنهم با ادای خاصی میگوید:

من انستیتوت هنرها را تمام کرده ام و شش سال است که به هنر رقص دل بسته ام.

- شما در رقص هایتان سعی را نمائید هید؟

تقریبا همه پارچه های رقص ما با تمام حرکات آن دارای معنا است مثلا در رقص (سرود نیکی) شما می بینید که چگونه نیکی در اندام دختران جان می گیرد و تشیل میشود. قصه رفتن انسان و ماندن کردار نیکی دو قصه رقص است.

همچنان در رقص تشرک شیرازی، همان زیبا دخترکان شیراز که شاعر به خال هندویس سمرقند و بخارا را بخشید ما است جای دارد.

- گلناره جان شما درباره خود هم چیزی بگویید؟

- من همسر دام و طفلی بنام لیلی دارم، شوهرم نیز هنرمند است و در یکی از انسامیل ها دایره می نوازده زنده گسی هنری ام رادوست دارم.

مرد قد بلندی از کنار ما می گذرد، گلناره وی را معرفی می کند او کرامت الله نام دارد و بار او است به کابل آمده



بقیه از ص ۴۸

بیدید به آواز خوانی شروع میکنم و از الف تا یا همه آهنگ هایم را با صدای بلند میخوانم حتی گاهی دوباره از سر شروع می کنم در آنجا احساس میکنم که صدایم زیبا تر میشود.

- ابا زتان دارید؟ آیا همسا یگان تا آنرا ادیت نمی کنید؟

همسایه های ما اکثر کلاسلاان اند. آنها صدایم را می شنوند ولی خودشان میگویند که ادیت نشان نمی کم بلکه آنها درین هنگام به خانه من گور می دهند. که من چی می خوانم و یکی از آنها بمن گفیت: (من صدای ترا از طریق تل اب مرکز گور می گوس می کنم)

- شما در اجرای آهنگ های تان حرکات زیبا نیز اجرا می کنید، آیا همیشه همینطور هستید؟

- بلی بخاطریکه من اصلا رشته تیاتر انستیتوت هنر را خوانده ام ولی هرگز در تیاتر کار نکردم ازین لحاظ گاهی آهنگ هایم را چون نمایش اجرا میکنم.

- شما روز بروز جان میشوید و چه آلام نام خدا (کم لاغری نیستید)، آیا روزی می کنید؟

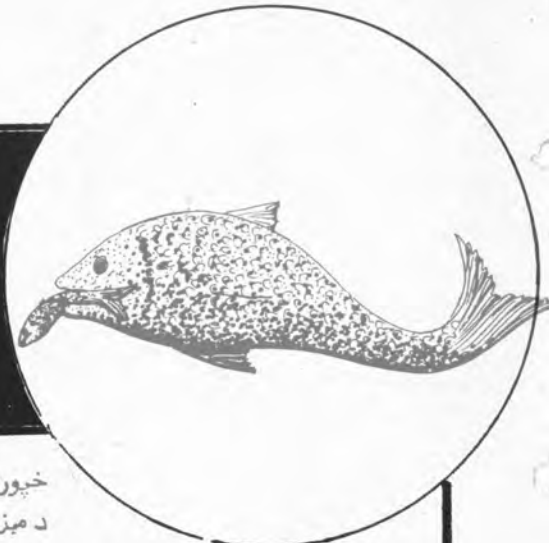
- قبلا روزی میکردم و الیال را دوست داشتم اما حالا تنبل شده ام و نتیجه هم معلوم است.

- آیا شما همیشه بدله گوس هستید و از لطیفه ها خونرتان می آید.

- بلی اما نه از لطیفه هاییکه انسان را تحقیر می کند.

- اجاره میخواهد که برای اجرای آهنگش برود، خرما در اجرای آهنگ (کبک مسکت بد خشان) عجیب استقبالی می میشود و انعاما با اجرای عالی این آهنگ و یکبار دیگر خود را معرفی می کند.





جمال میرصادق

سپی خیل سر له ورخیانی نه راپورته کړی او تر شونډ ولاند و غړی مېد؛

هره خواه مرک اووژنسه، بله هې خبره نه شته. په اند پلنه سره یې هغه کور چدر ماشوم ته چې کوز ووز روان و. خوابه مور یې ورتسه ته پته شوی ده اریام یې کلاه چو ونه لویز ی.

د انتظار په کوته کې، گڼه گوڼه وه، واپړاو غټ ماشومان له دې کوټې نه هابلې کوټې ته تلل او راتلل او خپلې میندې او پلرونه یې په خانو پسې کښول. سړی کوچنیانوته وکتل خونیه گلکه ژړل او لکه به یې هم خندل سترگی یې واوښتی او دورخیانی غټ عنوان ته مخ شو. ورخیانې یې په لاس راوړله او د کتلا قانو په سطل کې یې وغوړزوله.

پوه نری او کمسوری دیوال ده، انتظار کوټې پوله بله بیلو لسی د دیوالونو پرمخ، د گلا نواند خور لرونکی ښکلی کاغذ ښلول شوی و. د دوو کوټو د دیوالو په منځ کې د ښښو کوچنی حوض کوټی ایښودل شوی وه، او په منځ کې یې رنک په رنک کوچنی کبان کېسه او پورته تلل.

سړی د خپلې کوچنۍ لور په پستو او ورته مینو وینستو لاس را تیر کړ. ماشومه نجلۍ تیجه او بی حاله ده ده په څنک کې پر خرمنیزه څو کې ناسته وه او ماشومانو ته یې کتل. د تلفون د رنک غږ په کوټه کې

خپور شوپوه خوانه نجلۍ چسې دمیز شاته ناسته وه د تلفون غوږ یې پی پورته کړه او پسې ویل؛

«د ماشومانو کلبه د دې، - مهربانی وکړی.»
سړی د نجلۍ ستومانه خبرې ته وکتل چې په سړه سینه یې تلفون ته غوږ ایښی و. بیایې دهغې میده نانه غږ واورید؛

«لور څه ده واپې مېرمنې، تبه او ایډی می اسمال دې څرکمود ماشوم له پاره مه سرابوی غواړی له ډاکتر سره هم خبری وکړی؟ لطفام دې غوږ یې د سړه ووی.»

دهغه سړی لور له خایه پاغیده او دهغې نایمخکسې خواته ورتله. چې د ښښو د پوه صندوق په منځ کې ایښودل و، وې وه. یوماشوم د کبانو د ډنډو کې حوس کوټی مخی ته ولاړ او مور یې کبان ورښکاره کول، د نجلۍ ورتا و شو او هغوته یې وکتل او د حوض کوټې خواته ورتله ماشوم هله بیاروان شو او خپله مور یې په خان پسې بلې کوټې ته بوتله.

نجلۍ خپل پلار ته غږ کړ؛
پلارجانه، پلارجانه راشه دې تورک ته وگوره څومره غټ دې.
ځوانی نجلۍ، بله تلفون ته خواب ورکړ او په لاس او ازی د چانوم واخیست پوه خوانه مېرمنه خپل تی خوب ماشوم سره د دې څنک څوکی

ته راپورته شوه او د ډاکټو کوټې ته ننوتله.
«راشه وگوره پلارجانه، څومره غټ دې.»

سړی لږکچاپه پاڅید او د حوض کوټې مخی ته ودرید. تورکب یې ولید چې د حوض کوټې په اوز دوکی چټک ځی، تاویزی او بیابیره راگرځی کوچنی تور کبان به د ده له مخی تښتیدل او د او بود ښویه میخ کې بسسه پټیدل او د حوض کوټې له بلسې خواته راوتل. د او بوښده وایښه به د او پویه اراموڅپو سره پیدل. دهغوی په منځ کې یوسپین صدوعی صدف و چې خوله به یې پرانستله اوله خولې به یې بوکالی را ایستلی بوکالی به د او بو سرته راتلی او هلته به محو کیدل.

په پوه گوڼه کې پوه وېجاړه بېر یې د حوض کوټې درنوش کویر مخ باند یې پرته ده کوچنی کبان به دهغې له پنجره او د روزونه ورننوتل او بیرته به وټل. کبان سره، سپین اوتور، په رنواو لاند ورنکوټو لکواو ووزرونو، پند واونریواندا موسره د او بود ښویه منځ کې تاویدل، تپت او یاس تپاو لاسه یې وهله. کوچنی حلزونونه، د حوض کوټې په رنگه نوشو باند یې ښویدل او پوډبله سره به تاویدل. سړی پوه کوچنی سره کسب نه وکتل چې سره پېرسیدلی خپته، غټی سترگی او د چتر ی په څېر یې سره اوسپینه لکسې درلوده.

د پوه پتنک په شان په

بېر له پنجری نه راووت، په آرام او لمبنا دې نه په ډکسو حرکاتو سره د ښویه منځ کې وگوزید، په لامبولامبو پاس وخت، د او پور مخ درنبا د انعکاس تر یوې ټوټې لاند یې کوارو درید، او خپله تنگه خوله یې خلاصه اوینده کړه. د چت پرمخ د ښښا پوه شپته څراغ، د کوټې شاوخواته ژپ کمزوره رنبا خپوله. سړی د کړی کی خواته لاړ. باند یې تپام، وه او د او ورو وپړی ټوټی د کړی له څنډو بیرون ته ښویدلی لوری په ده پسې ورتله.

پلاراشه پلارجانه وگوره تور کب. له لاسه یې ونيو او بیرته یې د حوض کوټې مخی ته ودر او په هچان او اضضراب سره یې وویل؛

«تورکب غواړی سورکب وخورئ وگوره. هغه دې.»
سړی تورکب ولید چې په بېر، یې خان سره کسب ته وورسا وه او خپل نوبی دهغه خپته کې ورننه ایست او بیرته راوگوزید د سره کب، اندامونه په سختی سره وریزیدیدل. په چټکوا و لیاو لور کاتوی خان د او پوه بیخ ته کشر کړ. سړی وویل.

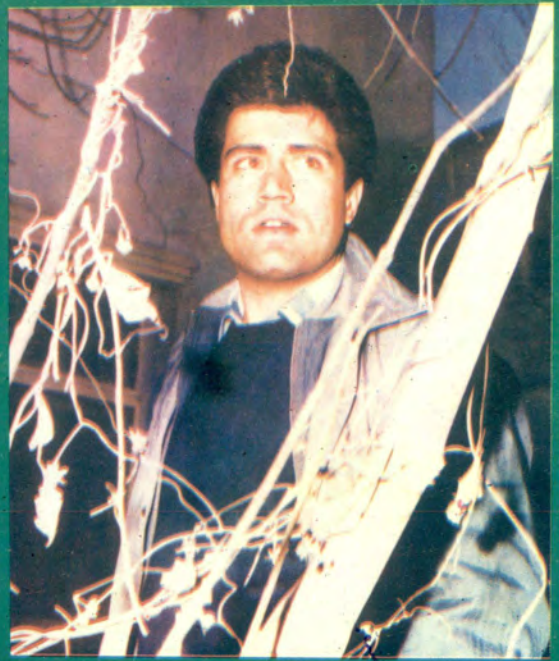
پوه اوکی، نه غواړی هغه وخورئ، لوبی سره کوی. سترگی په حوض کوټې څښی کړی تورکب بیار اگزیدلی او پوه بېر یاتی په (۹۳) څ



برای دوستاناران مجلسا وون تازه تریس
عکسهای گروه هنری زینا وگلشن را تهیه
نموده ایم. عکاسی قاسم ماعد



ریکا هر مند بر آوازه سینمای هند



عکاسی مسعود شمس

صدیق برهان و سلما



1987
DECEMBER دسامبر
JANUARY جنوری

۱۳۶۶
جدي
۱۴۰۸
۱۳۶۶

دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	یکشنبه
28	7	27	6	26	5	25
4	14	13	12	11	10	9
11	21	20	19	18	17	16
18	28	17	16	15	14	13
						29

سپاروون

کشف قاره امریکا و کشف تنباکو



آیا میدانید
که از برگ تنباکو یک نوع زهر می ساختند
که نیکوتین از نام آن نیکون مشتق شده است
که بنام معاد بین به رویت تنباکو و توتون را سوراخ میکردند
که بومیان امریکا این گیاه را...
که...
که...
که...

تنباکود رزمزه، هدایا

در کیوبا بومیان ضمن تقدیم سایر هدایا به مهمانان ناخوانده
برگهای خشک گیاهی را نیز هدیه کردند و اروپائیان بدون شک
از استعمال آن بی خبر بودند. دو تن از دریانوردان در جزیره ای
مشاهده کردند که اهالی این برکها را لوله میکنند، یک سر
آن را آتش می زنند و طرف دیگر را با دهان می مکند (می کشند)
و دود آن را از بینی و دهان خارج می سازند. دریانوردان ضمن
اقامت دریافتند که برخی از بومیان برگهای این گیاه را کوبیده و
مثل معاد بین امروز که هرکس به فراخور قطی سگرت یا نصور همراه
دارند، آن را نیز پوک کوبیده را در کیسه نموده و همه جا همراه
برده و در مواقع لازم مقدارب از آن را در نی یا استخوانی جا داده،
آتش زده و می کشیدند. برای دریانوردان نووارد این صحنه ها
بسیار غریب مینمود. ناگزیر با حزم و احتیاط آزمایش های نمودند،
طولی نکشید که معناد شدند و از سگرت دود آن احساس لذت
میکردند. این گیاه و برگ خشک همان تنباکو یا توتون یا توبا کو
یا تنباکوی امروزی است.

بعد از اروپائیان در جنگ ها با بومیان متوجه شدند که بومیان
نوک بیگان خود را آغشته به سم میکردند، مانند جنگهای قدیم که
پهلوانان تیر یا تیغ خود را زهر آلود می ساختند تا مضر و پاد
عین حال که مجروح میسازند مسموم هم نمایند. معلوم شد که بومیان
سم مذکور را از شیر «تنباکو» به نام نیکوتین تهیه میکردند.

در سفر مجدد کریستف کلمب به امریکا، کشیشی ویرا همراهی
میکرد. شخص مزبور در سال ۱۴۹۲ شرحی در مورد تنباکودرهایتی
نوشت و آنرا با برگهای تنباکو به اسپانیا فرستاد. در سال ۱۵۰۱
مرسله وی به کشور اسپانیا رسید و شاید در زمانی کمتر از یک قرن
استعمال آن همه اروپا را فرا گرفت و بعد هاروش استفاده از آن به
شکل سگرت، سیگار، پایپ، چلم و غیره رواج یافت. در سال ۱۵۶۰
سفیر فرانسه در پرتگال مقدارب از بذر تنباکو را از زمین برای ملکه
خود کاترین به ارمان فرستاد چون نام فرستنده زن نیکوت بود،

نام تنباکو، توتون، توباکویا تنباکو و پیدایش آن در دنیا
متعدن با کشف قاره امریکا و کشف جسر آن کریستف کلمب همرا
است.

در سال ۱۴۹۲ میلادی یکصد و بیست تن دریانورد تحت فرمان
مردی بی باک و دلیر به نام کریستف کلمب از بندر پالوس در جنوب
شرقی اسپانیا با کشتی های بنام (نینا)، (پینا)، و (سانتیا
ماریا) به تصور خویش به سوی هند شرقی براه افتادند. کریستف
توانسته بود این کاروان عظیم را با جلب محبت و کمک فادی ایزابلا
ملکه اسپانیا تدارک ببیند. میگویند حرکت این کاروان بی باک و
ماجزاجوی دریای روز سوم ماه اگست سال ۱۴۹۲ آغاز شد. هنگام
میکه قهرمان این داستان بر ماجرا ساحل را ترک میگفت، دریای
نوردان با تجربه و کار آزموده که عمری را بروی آبهای متلاطم و
خروشان اقیانوس های بیکران گذرانده بودند، از بیباکی و جسارت
کلمب متحیر شده و امکان موفقیت او را محال میدانستند.

هفتاد روز جز ستاره گان درخشان آسمان و اشعه سوزان
خورشید و امواج کف آلود پهنه اقیانوس ندیدند. مسافرت
یکنواخت و ناپیدا ای مقصد و رنج و تعب سفر همه کارکنان کشتی ها را
به ستوه آورد و رزمزه، اعتراض آغاز گردید. همه تصمیم به بازگشت
داشتند، فقط یک مرد آهنین اراده ناترس با زحمات فراوان آنها را
به اطاعت و انقیاد واداشت و دورنمای آینده درخشان را در صورت
موفقیت در برابر آنان ترسیم نمود.

پرواز اولین مرغ خاکی بر فراز کشتی ها، برای دریانوردان به
منزله بزرگترین مژده و بشارت محسوب میشد، زیرا عظمت آن جز
برای مایوسان دنیا و گمشده گان متصور نیست. و اولین مرغان خاکی
بر آسمان کشتی به پرواز آمدند.

صبح روز جمعه دوازدهم اکتوبر کشتی ها به کرانه گواناهانی
رسیدند. کلمب به خیال خویش تصور اینکه به هند شرقی رسیده
است بومیان را هندوان نامید. از آنجا گذشتند و به کیوبا
رسیدند.

اسرار خوردنیها

شماره از ویامین

زردن، امن تندرستی و شادابی.

زردن یکی از سبزیهای نهایت بهم بوده خوردن گوشت، پوست آب یا تخم آن در رشد بدن، حفظ تندرستی، مرمع کبید یهای بعضی از مواد مورد ضرورت بدن و تدابیر بعضی از بیماریها کمک می نماید.

زردن دارای ویتامین های (ا) (ب) (ب) (د) (ک) می و سی نیو تولوز و اکستروز از ۲ تا ۷ فیصد که بوزا در خون جذب و هضم میگردد) مواد معدنی مانند آهن (۷ فیصد)، فسفور، کلسیم، سدیم، پتاسیم، منگنیم، ارستیک، سلفور و سرمیاسند زردن در خراسان، در مونسلی، در این ترمیم کننده و التیام دهنده، تشویه کننده، رقیق کننده، تقویه کننده و اشتها آور می باشد.

برای کسانی که اختلالات رشد بدن، کم خونی، کمبود مواد معدنی، نرس استخوان، احتیال براسیر، دیپوست، قسح معده، عفونت روده، ورمی، سلسل برونشیت مزمن اسماء، روماتیسم، نفروز، سندرم خرابی کبیده، زردی، (تحتی) سینه گرمگی صدا، کم خونی گسی دندان، امراض جلدی، کسرم، کد و دانم کمی هموگلوبین خون، معدنیایی، زخم زده، یا معده، غلظت خون و بی اشتغالی داشته و بالاخره برای کسانی که از جری و دین و جروک یا (بطلک) ای) جلد در هراسند

عسل بخورید

عسل، هم لذیذ و هم شفا بخش! عمل از حرارت آفتاب، عطر شیره گل ترکیب گردیده با داشتن ۷۲ نوع ماده ویتامین

و یا برای میاشند خوردن مقدار متناسب به ضرورت آن مفید و لازمی می باشد. صرف از ۵ تا ۱۰ گرم آب زردن در وقت خواب یا وقت ناشتا و یا صرف روزانه یک گیلار آن برای هر کس ضروری می باشد. برای مبتلایان عفونت ریه، اسهال یا گرفتگی صدا مخلوط آب زردن با شیر مفید می باشد. برای اطفال اسهال ناشی از سوء زردن و برای اطفال اسهال سبب حوار آب زردن خام داده می شود. برای تغیه سو زردن یک کیلو زردن در یک لیتر آب جوشانده می شود. و تنبک زردن خوب نرم رحل شد در آن یک مقدار آب جوش و یک قاشق نمک انداخته پس از یک ساعت به طفل خوارانده می شود. برای رفع کم اشتغالی یک قاشق چایخوری دم شده تخم زردن در یک گیلار آب جوشانده آخته شده و مصرف میگردد. برای دندان کشیدن اطفال خوردن زردن های کوچک خام مفید می باشد. استفاده از زردن در ریسوربانی ترکاری نباید براموس شود. شست و شو با آب زردن عینا مانند آب های باد رنگه، کاهو، باد نجان روس و توت زمینی جلد خانم ها را نرم ساخته از چین و چروک یا چلکسی دست و روی آنها جلوگیری طراوت و شادابی جلد را نگهداری مینماید. از آنجاییکه پوست زردن سرشار از ویتامین ها و مواد معدنی است هیچوقت زردن را نباید پوست کرد. بلکه بجای پوست کردن باید آنرا با آب شسته و با برس پاک نمود.

خوراک بسیار لذیذ و مقوی و دارای موثری را میسازد. بوی سفید سفیدی بلخی در حد و یک هزار سال پیش نوشته است: بقیه در ص (۷۳)

به همین جهت آنرا نکوتینا و شیریه، آنرا نکوتین نامیدند. این گیاه در مدت پنج سال از فرانسه به آلمان و سپس به انگلستان و بعد ها به هالند و بلجیم و سایر نقاط اروپا رسید. تنباکو در اوایل سده هفدهم میلادی به هند و سرزمین های شرقی و در سده یازدهم هجری قمری به افغانستان رسید.

بعضی از محققان تنباکو یا تاباکو را نلم محلی در جزیره هاییتی میدانند و این امر مسلم آنست که بومیان این گیاه را بتون می گفتند.

توتون که بیشتر برای تنباکو سگرت و بایپ استعمال میشود از کلمه ترکی (تن) گرفته شده است. این کلمه در زبان ترکی دود معنی میدهد.

سیگار از کلمه اسپانیایی سیگار گرفته شده است که سایبر اروپائیان آنرا سگرت میگویند. در حالیکه سیگار به معنی همان سیگار برگ است و در واقع همان سیگاری است که بومیان امریکا برگها را بهم پیچیده و در لفافه ذرت گذارده و می کشیدند و در عربی آنرا حیکاره و در زبان آذربایجان آنرا چقالا می گفتند.

درمانوردان انگلیس در سال ۱۶۱۰ تنباکو را به کشورهای ترکیه، یونان، سوریه و مصر وارد کردند. ولی استعمال آن از طرف دولت های متبوعه به اشکال مواحه شد. در محدویت استعمال در خانیات همین کامیست که سلطان مراد عثمانی پادشاه وقت ترک فرمان داد تا باین مرتبکین استعمال در خانیات را سوراخ کرده و انواع شکنجه و آزار را بر آنها روا دارند.

در استان خالیس درین باره به شاه عباس ایرانی منسوب است. می گویند روزی برای اینکه در باریان معتاد خویش را بیازماید و قبح عمل استعمال در خانیات را علنا حاضر نشان سازد، در محلی که آراسته شده بود محرمانه فرمان داد تا به حای تنباکو در چلم سرگین خشک اسپ نهند. آنگاه به چلم آتش زدند و به دست چلم گشان سپردند. آنها بی خبر از ماجرا بنابه عرف و عادت پس از استعمال هر یک به نحوی از کیفیت توتون و خاصتا مرحمت شاه ستایش و تمجید کردند. درین موقع شاه با خشم فراوان ضمن لعن و نفرین به سببین توسعه این گیاه خدشناک اظهار داشت که ماده مورد علاقه بعضی شما که حتی تمیزان از سرگین اسپ امکان پذیر نیست چه لطف و محافی میتواند داشته باشد؟

معهذ امتاسفانه روز به روز بر وسعت کشت و استعمال این گیاه در سراسر جهان افزوده شد تا حائیکه امروز در لب بیروجوان وزن و مرد به شکل سگرت، سیگار، بایپ و چلم به شاعده میرسد، و صحت شانرا تباه میکند.

x

یاد داشت اداره: خواننده عزیز!

موظیفه خویش میدانیم تا صریحا اظهار و اخطار کنیم که اعتیاد به در خانیات (سگرت، سیگار، بایپ، چلم و غیره) دشمن صحت شماست. اگر معتادید، بدانید که هنوز دیر نشده است. همین لحظه برای ترک آن تصمیم بگیرید و حتی اگر سگرتی را همین لحظه آتش زده اید، لطفا از لب تان دور بیندازید و برای همیشه با آن وداع کنید.

به امید عزم جنم شما

موسسه های

چنانکه

قتل و سبب سرقت

تعمیر کننده و پیام نویسی

سامان لوکر فروشی واقع شهر نو رخدان، منجر به قتل یک جوان ۳۵ ساله گردید. اما بزودی مرتکبین این جنایت به اثر فعالیت مؤظفین امنیتی دستگیر و به بنجه قانون سپرده شدند. در باره جریان این واقعه یکی از مسولین امریت مبارزه با جرایم قوماندانی خارنسدوی شهر کابل چنین توضیحات داد:

بتاریخ ۱۵ حمل اصلاح سرقت مغازه مشترک پیرمحمد ولد عبدالظاهر و محمد ظاهر ولد محمد ابراهیم میرسد و ماهم موضوع را به تمام شبکه های مربوط اطلاع میدهم.

بنام اشخاص مشکوک نظریه سابقه جنایات و اعمال شان به شدت تحت تعقیب مؤظفین امنیتی قرار میگیرند. از جمله اشخاصیکه مورد تعقیب قرار گرفت

یکی هم عبدالجبار ولد علمت الله بود. بهم موارد بیشتر مشکوک شدند. درباره وی نسبت تعقیبات و امدار مؤظفین به امریت کشف جرایم میرسید. بالاخره توسط مؤظفین مربوط اطاق نامبرد. تحت تلاشی قرار گرفت.

عبدالجبار باد وزن عید ارید کاره در حالیکه بوی مشروبات الکولی اطاق را پیچیده بود. بالفعل دستگیر و نیز به اثر جستجو و تلاشی از اطاق مذکور مبلغ پنج و نیم لک افغانی پول نقد بدست مؤظفین مافتاد.

اعترافات متعم :

در جریان تحقیق و رسیدگی قضیه متعم به جرم خود چنین اعتراف مینماید:

بلان سرقت مغازه سامان لوکر فروشی پیرمحمد ولد عبدالظاهر و محمد ظاهر ولد محمد ابراهیم واقع شهر نو را با همدستی امیرمحمد ولد میرزا محمد و عزیزالله ولد امام الله طرح نمودم. قرار بر آن شد که عزیزالله کارگر مغازه مورد نظر یعنی سلطانعلی ولد امام نصر جوان ۳۵ ساله را که بساوی آشنایی قبلی داشت و طبیبی معلوماتیکه داشتیم، کلید مغازه همیشه همراه او میبود، به پنهانی به استقامت شغفدای صالحین ببرد. مرحله اول کار ما باموفقیت انجام شد.

در آنجا سلطانعلی کارگر مغازه مورد نظر را بقتل رساندیم. وی افزود که: من لباسهای سلطانعلی را در بر کردم و خود را در قیافه مذکور آراسته در ساعت ۴ صبح بود که هر سه نفر خود را به آن مغازه رساندیم. دور از مزاحمت و بدون کوچکترین عملی که اشتباه احرافیان را علیه ما برانگیزد. مغازه را بازنمودم و مبلغ شانزده لک افغانی پول نقد را بابت بایه تلویزیون با خود به سرقت بردیم.

به تعقیب دستگیری عبدالجبار در وقت از سرکای جرمی ارنیز گرفتار شدند که پول نقد و مال مسروقه از نزد سارقین اخذ و به صاحبان آن مسترد گردیدند. مرتکبین به بنجه قانون سپرده شدند.

یک درد و ...

ن. د. ماه اخیر ارسال منامات امنیتی یک سلسله اطلاعات را مبنی بر سرقت منازل و اموال که در نواحی مختلف کشور صورت داده شد. دریافت گردید.

در این سرقتها از جمله تنایه و نوع رنگی و مساحتی که بسیار رفیع بود. سانی آن بود که باید آنرا به دست خسر معینی صورت گرفته باشند. مسئولین امنیتی را در این امر تا در زمینه منامات جدید و اموری تشریح متوسس گردید.

با توجه به تاریخ ۲۹ نیلله به اثر تعقیبات و امدار مؤظفین ایدار دارند وی، نوروز علی ولد قربانعلی مدینه ولسوالی بوسید به ایدتی در غنای مایه سر اشخاص بملاحضه سابقه جرمی اش تحت تعقیب قرار داشت. به جرم سرقت منزل محمد اشرف ولد محمد نریب واقع کوه باران مسروقه حوزه اول امنیتی گرفتار گردید.

مجموع در جریان تحقیق به جرم خود اعتراف و منما به (۱) سرقت دیگری که در سن اتاره می با در سخاات حربه اول امیتم زیارت هم امنیتی دست ازده بود، اقرار نمود.

نوروز علی که ۴۲ سال دارد و در بهارم حوت سال گذشته از حبسرها ده بود. اکنون استعزاز ششماه و باره بحسب بقیه درص (۷۳)



سرقت پیاپی از دهک افغانی



((از چندین سال در شهر کابل...))
 نخل حمالی داشتیم و ازین راه
 امرار معاش مینمودم. سر از فوت
 زخم اتانق را در بارتمان های
 جاده میوند کرایه گرفتیم. البته
 به اثر غمیشتی با اشخاص نا
 مطلوب به محافل قمار کشانیده
 شدم. از آن بعد قماربگانه
 سرگرمی روزانه ام گردید. بالاخره
 با صوفی مراد که مدت هشت سال
 میشد از مزار شریف بنابل آمده
 و اکثر اوقات را با قمار و زدی -
 سبب میکرد، آشنا شدم. با
 آشنائی او مسیر زنده گی ام بکلی
 عوض شد.

این اعترافات بعین علی
 ولد غلام علی است که روزه اسنبله
 به اتهام ربودن اموال علی یاور
 و اختر محمد باشندگان ولسوالی
 بهسود از دروغ مؤلفین امنیتی
 دستگیر و غرض تحقیق تحت نهارت
 قرار داده شد. وی که روزگاری
 زنده گی شرارتمندانه داشت
 ولی به اثر نیست و برخاست
 با قماربازان و لگردان بدنامی
 دامگیر شنی شده بلند است
 از اعمال گذشته به سخنانی چنین
 ادامه داد.

((با راول روزی که سر نوشتم
 تغییر کرد ظروف چینی شخصی را
 حمل مینمودم که از وی تعداد ف
 مالک آنرا گم کردم در حالیکه عرق
 از پیشانی ام سرازیر بود خسته
 و درمانده به اضراف میگرستم
 که چکم با صوفی مراد برخوردیم.

به اثر تشویق مراد هر دو
 با اموال سوار تکسی شدیم
 فردای آن چینی هارابه محمد رحیم
 چینی مونس مروتیم.
 با گذشت زمان و کسب تجربه
 و معارت درین راه و معرفت
 بایکده مالخوران از قبیل
 عبدالوکیل، سن سنگ و محمد رحیم
 روزگار مانگ و رؤف، بختیری
 پیدا کرد.

چون کاسم را خسران شیرین
 کرده بود دیگر در ربودن اموال
 و مبادله آن با پول نقد، مشکلی
 برای ما باقی نمانده بود.

سر از مکث کوتاهی به
 گفتار من چنین ادامه داد:
 روز ۹ اسنبله طبق معمول
 همراه با شریک جرمی ام درسی
 شکار بودیم که در ساحه چند اول
 مردی از من خواست تا اموال من
 را که در بوجی جاداده شده
 بود، انتقال دهم. در عرض راه
 با استفاده از غفلت صاحب مال
 خود را از نظر او غایب ساختم.
 صوفی مراد که مراقب اوساع
 بود تکسی را توقف داد و هر دو
 سوار آن شدیم. بقصد فروش
 محتویات داخل بوجی به دروغ
 تکسی او در خانه عبدالوکیل
 مالخور رادادیم.

وقتی داخل خانه عبدالوکیل
 میشدیم در اثنای بیرون کردن
 اشیای داخل بوجی ناگهان
 متوجه شدیم که یک مقدار قابل

کلیه



در اواخر این میان چون
 هوا سرد میشد انگور را در شاخ
 ج می زند لذا آنرا خشک
 میکند است که کلیه پت غلظت
 کلی است که مشکل از رویه
 عفونی و تخمائی میباشد این کل
 را با مقدار نام عمده یکسای
 انداخته و آنرا با است خوب
 میرشد تا آن حدت بود و بعد
 در دست این قوه که از آن به
 قسم قالب استاده بود و کل را
 بالای آن می اندازند بعد از
 خشک شدن کل بالای قوه است
 به کلیه تا کل میرسد.
 بعد به اسی شکیه را گرفته
 سوسه غای انگور را که سوسه
 شده باشد در قوه دانه های خراب
 میورزد و آبی میچند آنرا
 تا است در آن کدالت که دوی
 را بالای آن میچند بعد از
 گرد کردن شکیه را با کل بسوزی
 بسته میشود که هوا داخل آن
 نبود البته اکثر شکیه سوسه
 تا ماه های دلو و خوت در داخل
 شکیه سالم نگذارد نه میشود
 شکیه سالمه چترار باشد مان
 دارند که در شقیه میریزد کوه
 اسی کلگان سمت همان تا کل
 ساخته میشود. یاد تراشگرهای
 غایبی و گردان و کسب منسی را
 شکیه میکند و بعد از در شب
 نسبی های ریشان بوی
 صندلی شکیه را شکستاده
 اگر آنرا درین معراند اخته
 میخیزد.

اشرا شکیه را در بالاخانه
 های که برای شقیه است
 باشد تصدای میشود.
 نوشته:
 عیادت الله محب زاده

ملاحظه بول نقد در آن جایجا
 گردیده است. سر از شمردن
 معلوم شد که پانزده لک افغانی
 بود. ماکه جز اجناس را انتظار
 چنین بول هنگفتی را نداشتیم.
 اشیاء داخل بوجی را رایگان
 برای عبدالوکیل گذاشتیم
 و در لک افغانی دیگر نیز طور
 قریب به اردادیم. باقی را من
 و صوفی مراد بین خود تقسیم
 کردیم صوفی مراد هفت لک
 افغانی قسمت خود را در کمتر
 از دو روز در قمارخانه به سید
 محبوب شاه باخت. از جمله
 شش لک آن که به من رسید
 یکصد هزار افغانی آنرا چون
 نوتعی هزار افغانی بود،
 به اتانق خود برده با پول های
 قبلی بد داخل دوشک جایجا
 کردم. و پنجاه هزار افغانی
 آنرا نزد محمد رحیم ولس
 محمد رعاه چینی مونس که
 مالخور من بود، طور امانت
 گذاشتم.

بقول یک منبع امنیتی
 کسانی که بولهایشان به یغما
 برده شده بود آرام نشستند
 علی یاور و رفیقش اختر محمد
 باشندگان ولسوالی بهسود
 مراجع امنیتی از برده شدن
 بولهای شان توسط یک حمال
 اطلاع میدهند.

علی یاور و رفیقش که یک تعداد
 مواشی را از ولسوالی بهسود به
 نابل آورده بودند. بولهای
 حاصله از درک موش آنها را
 برای اینکه از گزند در دور هزن
 در امان مانده باشد در داخل
 بوجی باجای و برده و دیگر
 درویات جاداده بودند.

با کسب این اطلاع مؤلفین
 شانردوی به منظور پیدا کردن
 فاعلین تقیه دست به اقدامات
 جدی زدند. در نتیجه بعد از
 گذشت پنج روز از واقعه سرقت
 متعین دستگیر و به پنجاه قانون
 سپرده شدند و اکنون انتظار
 سر نوشت شانرا میکنند.



پژوهنده کاظم حسین چاویز

آکادمیسین دکتر چاویز ، شخصیت دانشمند ادبی کشور ماست وی در زمینه مسایل ادبی تاریخی پژوهشها و تکرشهای زیادی دارد و ما از ایشان دعوت نمودیم که در سپا وون صفحاتی را برای خواننده گان مجله آماده سازند که در این صفحات برخی پژوهشهای ایشان و نیز پاسخ به پرسشهای ادبی ، تاریخی ، جغرافیایی و ژورنالیستی خواننده گان به نشر میرسد .
 در سر آغاز محترم جاوید این صفحه راتعیه نموده اند که امید داریم طرف توجه و استفاده خواننده گان قرار گیرد .

مرقد های جدید در مشهد ای صالحین

کرد و کابل در سال نس و شش هجری قمری در عهد حضرت معاویه بدست عبد الرحمن بن سمره گشوده گشت .
 یکی از صحابه کرام که در سال ۴۴ در کابل به شهادت رسیدند ابو رفاعه عبد الله یا تمیم بن حارث عدلی که با عبد الرحمن بن سمره همراه بود و مزار مبارکش در مشهد ای صالحین زیارتگاه خاص و عام است . سه مزار مبارکی که درین دو سه سال اخیر در گردنه شهدای صالحین بین دیوار جناح غربی بالاحصار و آغاز دیوار کوه خواجه عفا تصادفاً از زیر توده های خاک بیرون شده و امروزه روز زیارتگاه مردم ماست ظاهراً از عهد سلطنت بابر و احفاد اوست . در لوحه سنگ مزار اول نوشته شده بود : امیر ابوعلی قورچی بن قل علی و در لوحه سنگ مزار دوم نام امیر ابو الحسن قورچی بن قل علی بود که گویا برادر بود . اندک روزی سم نامی تفسیر نشده بود . قورچی لفظ ترکی است بمعنای کسیکه متصدی امور زراد خانه یا اسلحه و مأمور تنظیم عامه باشد و باصلاح امروز سلجوق که شاید شغل و عنوان یا خانواده آن بزرگواران بوده است . ظاهر شدن این مرقدها مآر ابیاد این شعری اندازد :
 بهر جاتود کردی است مردی است بهر جایشته خاکی است باکی است شکاف هر زمینی را که بیندیشی گریبان باره بی یاسینه چاکی است

نخستین سردار لشکر عرب احنف بن قیس تمیمی بودند که در سنه ۱۸ یا ۲۲ هجری قمری یعنی در حدود یک هزار و سیصد و نود سال پیش بحساب قمری ، به تعقیب یزدگرد ساسانی به خراسان آمد و هرات را فتح کرد . صحار عبدی را حاکم هرات ساخت بعد بلسخ و تخارستان را گرفت ربیع بن عامر را حکمران این نواحی ساخت . در سال ۲۳ یعنی سال اخیر خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه لشکر اسلام به سیستان رسید و ربیع بن زیاد حارثی حاکم سیستان شد . پس از وفات ابو عبد الرحمن بن سمره Samura به سیستان آمد و قندهار را نیز فتح نمود . در سال ۳۷ جعد بن هبیر مخزومی حاکم مرو شد .
 در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه در حدود سال ۳۰ هجری عبد الله بن عامر حکمران خراسان و سیستان قسمت جنوب افغانستان را فتح

بسم الله الرحمن الرحيم

تذکره: در لغت بمعنی یاد کردن، یا یاد آوری و یاد گار است که امروز آنرا در میرد کتبی بکار میبریم که شامل ترجمه حال، شرح احوال و نمونه کلام شعر باشد که در قدیم در چنین موارد لفظ طبقات مانده است طبقات الادبا، انساب مانند الانساب معانی و معجم مانند معجم الادبا و بکار می بردند. هرگاه نام کتابی با کلمه تذکره شروع میشود در چنان موارد بمعنی (یاد گاری) می بود. در زبان دری حضرت عطار نخستین بار این لفظ را در کتاب ارجفند

خود تذکره الاولیایا بکار برده که در شرح حال و مناسب بزرگان تصوف و عرفان است. در قرن نهم دولت شاه سمرقندی کتاب خود را که در ترجمه احوال شعر است بنام تذکره الشعر خوانده. کتابهایی داریم مانند تذکره الملوك که در زمینه ادب سلطنت و دستور العمل شاهان نوشته شده یا تذکره خوشنویسان که شامل حال خطاطا معروف است. بهر حال قصه شعر با وجود نوشتن عده ها تذکره هنوز ناتمام است: آنچه مجهول مانده در عالم ذکر تاریخ و قصه شعر است

در قدیم به کتاب یا کتابچه می گویند که در آن شعر شعرا نقل می شد. بیاس، جنگ و سفینه میگفتند. کلمه جنگ که آنرا لغت چینی میدانند بمعنی کشتی و جهاز آبی است. چون در کشتی هر نوع کالاست. درین کتابچه هم انواع ابیات و اشعار هست نظیر کشتکول که همه چیز دارد و کشتکول شیخ بهایی مشتمل است بر اشعار، در قافی - ادبی و سایر مسائل دیگر شبیه طبله عطار که مثل شده برای طبله در بر گیرنده همه چیز: مردم همه دانند که در نامه سعدي مشکي است که در طبله عطار نباشد

کن؟ کن؟ کجا؟

چی؟ چرا؟
چطور؟

زوزنالیست های نرین عقیده
یک خبیرنگار امریکایی کشف کردید
و نخستین مرتبه در سال ۱۸۶۵
بکار برده شده با اصطلاح جنس
به الفاظ فارسی: سه کاف و سه
ج: کی، کی، کجا، چه، چرا
چطور.
اما تا آنکه سال ۱۹۰۰ در حد و
در حد و یک هزار و صد سال پیش
گویی با این عناصر آشنا بود و
آنرا بکار برده است:
آوردن بوم، کی؟ یا کی؟ وقت شعر
ترسند مزی؟ ز خصم، خصم کی؟ پدر
لب بد؟ نه چه؟ عقیق چون بد؟ چو شکر
بدل میخوانیم: از زعمات حضرت
دی خفت، کی؟ نایقه، در کجا خفتی؟ بگل
کردم، چه؟ فنجان، از چه؟ بیاد منزل
داد، از که؟ ز خود، چرا؟ ز منی یا ظل
داد، از که؟ ز سو، بر کی؟ بدل

تلفظ درست

حسب الحال: باند از حال، در
خو حال، حوادث جاریه، گزارش
حال. درین بیت با الف و لام
تعریف بکار رفته:
بیان آمد این در فتر حکایت همچنان باقی
بصد در فتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی
در بیت فوق حسب الحال به سکون
سین استعمال گردیده و آن همان
حسب الحال: باند از حال، در
خو حال، حوادث جاریه، گزارش
حال. درین بیت با الف و لام
تعریف بکار رفته:
بیان آمد این در فتر حکایت همچنان باقی
بصد در فتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی
در بیت فوق حسب الحال به سکون
سین استعمال گردیده و آن همان

آداب نشستن

شاهان در چرخ فلک در هزار سال
چون من یگانه بی نمایم بصد هنر
گزیرد ست هر کس و ناکس نشانیم
اینجا لطیفه ایست بد آن من اینقدر
بحریت مجلس تو در رحمتی خلاف
لوه لوه بزیر باشد و خاشاک بر زیر
امیرشاهی
به بنم آصف جمشید رتبت
گهی کابین الیمین از پا نشیند
ندارد خویشتن را در رضیقی
زنا اهلی اگر ادنی نشیند
مروتی پایه دارد مرد نادان
اگر چه برتر از دانا نشیند
ندارد قدر گوهر هیچ خاشاک
بدریا گرچه او بالانشیند

حسب: شمرن، کفایت کردن،
کافی بودن، بسنده.
حافظ شیرین سخن درین دو بیت
خود بر حسب راهم با سکون سین و
هم با فتح سین بکار برده یعنی
هر دو حالت را مجاز دانسته:
شکر خدای که از مدد بخت کار ساز
بر حسب از روست همه کار یار دست
سیر سپهر و ورق رقر را چه اختیار
در گرد شمش بر حسب اختیار دست



موسیقی ما:

دیروز
امروز
فردا

درین صفحه نظریات فرهاد دربارۀ موسیقی و وضعیت آن در کشور ما به نشر رسیده است. این مباحثات ادامه می یابند و همه هنرمندان فرصت خواهند یافت تا درین باره بنویسند. ما این صفحه را گشوده نگاه میداریم.

تفتاب

فرهاد دربارۀ

□ در شماره قبلی مقدمه گونه و حرفه های پیرامون موسیقی خانقاهی داشتید لطفاً بگوئید در این شماره چی گفتنی های دارید؟
□ گفتنی های این شماره را، نظر اجمالی بر موسیقی های رزمی - بزمی (مجلسی)، درباری و بومی سرزمین ما احتوا میکند و چون در مجله ساوون بحث های تکنیکی و مسلکی کمتر جا دارد زیاد کوشش کردم حرفها و گرفته هایم را تا حد ممکن ذوقی بیان کنم. همچنان بنا بر نداشتن گنجایش زیاد صفحات خیلی بیشتر از آنچه ممکن است فشرده صحبت کرده ام ولی در آینده حرفهای بیشتری خواهیم داشت.

در باره دوره های مختلف محل تجمع یابۀ اصطلاح باتوق اهل هنر بوده است گرچه این معمول آنقدرها عام هم نیست مگر گاهی دیده شده که زمینه ایچا در بزرگترین آثار هنری و کشف و رشد نخبه ترین هنرمندان را توانسته فراهم کند که تاریخ گواه آنست مثلاً در باره های سلاطین غزنه سلجوقیها - تیموریها - بنا بر اقتضای قوانین و مقررات و حال و هوای سرد و تشریفاتی دربار - موسیقی آن نیز خشک بیروح و متعارف می باشد. چون موسیقی کشور ما بیش از حد ساده صمیمی

مردم ما همه چیزشان را با سرود برقرار میکنند وقتی زمین را ششم میزنند من سرانید وقتی...

روی تکلف بوده هیچگانه مورد توجه و تایید در باره قرار نگرفته است. چنانچه در عهد امیر شهر علیخان تعدادی چند از هنرمندان هندی ام از آواز خوانان نوازنده گان و رقاصان به دربار دعوت شدند و تا امروز در کشور ما باقی مانده و همواره مورد لطف و تایید در باره های وقت قرار گرفته اند که خرابیات امروز از بقایای آنست با آمدن و جاق شدن محافل رقص و سرود شان موسیقی کلاسیک هندی بازار موسیقی رسمی کشور ما را از رونق انداخت و هر دو چنان درهم آمیختند که امروز به مشکل رنگ یکی را از دیگری میتوان باز شناخت. سرود های بومی سرزمین ما ازین معمول بد و راست در دست پس از آن زمان و سایل اصل موسیقی هندی مانده طبله، دلریا، سارنگ و ستار به پیمانۀ وسیعی جای خود را در مجالس و محافل باز کردند. گرچه امروز زین نام موسیقی در باره اصطلاحاً موسیقی اشرافی چیزی نداریم اما رنگ متعارف و تکلف موسیقی کلاسیک هندی را که روی بخشی از سرودها و ترانه های ماریخته و یکواختشان ساخته میتوانیم با کمی دقت باز شناسیم.

موسیقی ما همواره از تحرك پویایی و بافت صمیمی میلودها برخوردار بوده و تنوع از خصوصیات بارز آنست اما با تازۀ سف این گنج را نه تنها ماری حراست نمیکند بلکه امروز خوراک باد و خاک است.

موسیقی رزمی :
این نوع موسیقی سه شکل جداگانه دارد :

- ۱- موسیقی میدان جنگ
- ۲- موسیقی بهلوانی خانسه (ضرب میل یا هرکاره ها)
- ۳- موسیقی شهنامه خوانی .

که هر کدام خصوصیات ویژه خود را دارد . موسیقی میدان جنگ اکثراً سازی بوده و ریتم یا ضرب در آن جای بیشتر و پراهمیت را داراست و از وسایلی مانند دهل، سزنا، طبل، شیور، نقاره بیشتر استفاده بعمل می آید . میلودهای آن کوتاه و متشکل از پرده های اصلی بوده، ریتمهای آن فوق العاده هیجانی و ضربه دار می باشد .

موسیقی (ضرب میل) معمولاً در هرکاره ها (محلی که در آن بهلوانان به مشق و تمرین میروند) از آن برای گرم کردن بدن و سرعت بخشیدن به حرکات عضلی و آماده گی بیشتر بهلوانان استفاده میشود این نوع موسیقی بیشتر با وسایلی مانند نی، جنج (نوعی زنگ) و دهلک (دو استوانه چوبی که دهانه هر دو را با پوست حیوانات میوشانند و با دو چوب نازک نواخته میشود) اجرا میگردد ، این موسیقی امروز فقط جنبه تزینی و نمایشی دارد و به جای دهلک که از رواج افتاده از زیرغلی استفاده میکنند . در این نوع موسیقی میلودی آنقدر اهمیت ندارد بلکه ریتم بیشتر مورد استفاده قرار میگیرد . ابتدا ریتم



سرعت قابل ملاحظه ندارد اما آهسته آهسته اوج میگیرد - پهلوانان همراه ضربها با هیجان بیشتر نمایشات خود را به پایان میرسانند .

موسیقی شهنامه خوانی :
اما برجسته ترین - غنی ترین و مؤثرترین نوع موسیقی رزمی شهنامه خوانیست . هر قلم و حتی هر قبیله شهنامه را با میلود یهای مخصوص مجزا و متفاوت از هم اجرا میکنند . که هر کدام خصوصیات جداگانه و طرز آرایه ویژه خود را دارند شهنامه خوانی را هم تنها و هم دسته جمعی انجام میدهند . آنچه از تنگ انواع موسیقی رزمی تا امروز رنگ نیاخته و بد آن برداخته میشود ، شهنامه خوانیست و همین خود برهان روشن نیست بر اصالت آن .

مردمان سمت شمال و خاصه دره بانان پنجشیر نابترین و سجه ترین میلود یهای این شیوه را میسرایند . شیوه های متنوع شهنامه خوانی و غنای میلودیک آن ایجاب میکند تا برای شناخت دقیقتر و بیشتر صفحات زیاد تری را اختصاص داد . حال تا همینقدر میخواهم بگویم که شهنامه خوانی سرودی نیست که شرحه در زبان بگنجد بلکه باید آنرا شنید و احساس کرد .

موسیقی بزمی (مجلسی) :
این نوع موسیقی در کشور ما رواج فراوان دارد . چون تعسبات ملی و مذهبی معمولاً مجالس ساز و سرود زنانه و مردانه را از هم جدا ساخته بنا موسیقی که در هر دو بزم نواخته میشود از هم تفاوت دارند مثلاً در مدافن زنانه نوازنده گان و آوازخوانان در اجرای سرود ها و سازها نبود بیشتر

را متحمل میشوند و حتی اشعار و تصانیف را که در هر دو اجرا میکنند از هم جدا متفاوت اند کیفیت موسیقی مجالس مردانه بنا بر داشتن امکانات و دسترس به نوازنده گان و آوازخوانان مسلکی و مجرد بلند تراست چون مجالس زنانه بیشتر در پرد بوده مردان در آن راه نمیدانند شتابند لذا نوازنده گان و آوازخوانان خورد سن و تازه کار بیشتر در میان راه پیدا میکنند و وسایل موسیقی خیلی معدود و محدود میباشد . میلود یهای بخصوص سرود ها که رنگ شناسا و خالص این نوع موسیقی را در خود داشته باشند کمتر محسوس است و اکثراً آمیزه است از چند نوع موسیقی متفاوت بیشتر تفننی اجرا میشود و دارای ریتمها و سرود های کاملاً شاد و شوخ بوده گاهی هزلیات را نیز احتوا میکند .

موسیقی بومی :
یگانه موسیقی که استقلال شکلی و محتوایی خود را دارد - سرود های بومی یا محلی ماست . متنوعترین ، شیرینترین ، اصلترین و زنده ترین میلود یها را میتوان در این موسیقی یافت و چون ما در مردم است رنگ خود شانرا نیز دارد . مردم ما همه چیز شانرا با سرود بر گرا میکنند وقتی کسی زاده شد در راهس میسرایند ، وقتی زمین را شخم میزنند میسرایند و وقتی که در و کران درو می کنند میسرایند . وقتی می خندند میسرایند و وقتی گریه میسرایند . وقتی عاشق میشوند بزمک میسرایند وقتی میجنگند میسرایند و زمانیکه کسی از ایشان میمیرد میسرایند . بالاخره زنده گی یک بومی سرود

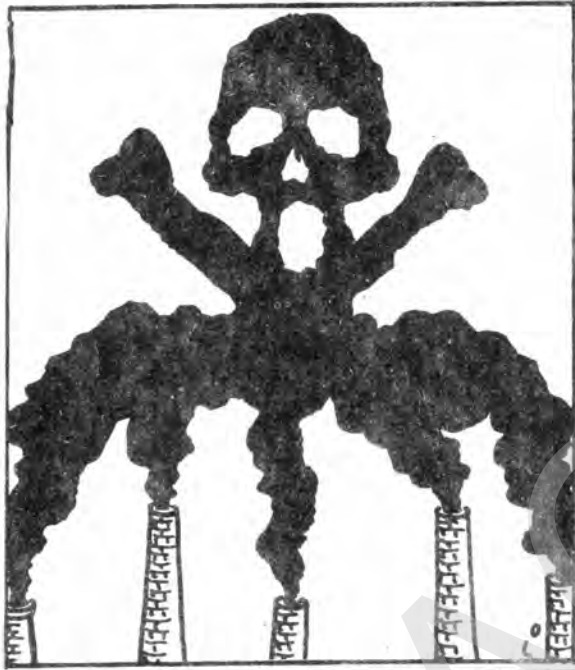
بلند است که عشق و آزادی نام دارد . هر قوم و ملیت و یا اگر کلیتر بگویم هر ولایت موسیقی خاص خود را دارد که بنا بر شرایط مختلف فرهنگی ، جغرافیایی ، و سایر لویزیکی از هم تفریق میشوند ، مثلاً مردمانیکه در کوه ها و دره ها و محلات مرتفع زنده گی دارند آوازهای رسا دارند و از کرجهای بلند و اصطلاحاً زیر میسرایند و میلود یهاییکه در سرود های شان بکار میرود بیشتر سلیس بی تکلف ، کوتاه ، و حتی و بکر میباشد . ریتم یا تال همواره در موسیقی کوه نشینان هیجان و شدت زیاد دارد و برعکس مردمان صحرائنشین و مناطق هموار دارای موسیقی نسبتاً آرام تر میباشد .

توالی سکر آرمیلود یها و ضرب در سرود های همواری نشین ها بیشتر بوی کهن و سفردارد و تقریباً از کرجهای متوسط خوانده میشوند و هر چه از کوه و کوهپایه به شهر و مراکز تمدن نزدیک شد ، بزم موسیقی بیشتر متکلف ، پیچیده و یکواخت و حتی کسل کننده میشود و همان تناسب از هیجان ریتم و ضرب کاسته میشود .

خصوصیات لهجه هر زبان نیز در کیفیت سرود های شان مؤثر است مثلاً بعضی از لهجه ها بسیار آهنگین و متناسب بوده به زیبایی سرود ها می افزایند و نظیر مغناطیکه دارند آنرا کمال بیشتری بخشند و برعکس بعضی لهجه ها چنان بد ترکیب و بد آهنگ اند که با وجود فراوانی میلود یهای زیبا ، سرود های شان چند آن جنگی بسند دل نمیزند .

پرسش : آیا ممکن است صحت و سقم حرفهای خود را با مثالسی واضح سازید ؟
پاسخ : بلی بسیار هم ممکن است : اما تنها از لهجه های

متناسب نام میبرم زیرا شما بیشتر از من حساسیت موضوع را در نظر گرفته میتوانید : مثلاً لهجه های مناطق شمال کشور بی نهایت لطیف و آهنگین بوده و وقتی روی موسیقی میزنند (یا برعکس) به زیبایی هر دو از هم جدا افزوده میشود . نقطه دیگری که سرود های بومی ما را از هم تفریق میکند تفاوت خصوصیات روانی و عاطفی شان است مثلاً مردمان مناطق هموار شمال کشور چون بیشتر روحیه متعادل دارند لذا سرود های شان بیشتر تغزلی و عاشقانه است و برعکس مردمان ارتفاعات هند و کنس و جنوب چون بیشتر خون گرم و شور و شگفتی دارند موسیقی شان هیجان رزم و بیگانه بیشتر دارد (در این زمینه استثنائات نیز وجود دارد مثلاً مردم پنجشیر با وجود یک از شمال اند اما موسیقی شان اتم از تغزلی و حماسی از هوای تحرک و جنگاوری بیشتری برخوردار است حتی در سرود های قرصک که یک موسیقی کاملاً عاشقانه و ترانه ایست ضربها از چیزهای دیگری - کایت میکنند) در وطن ما مناطقیکه موسیقی غنچه ترند ازین قرارند : هرات نورستان ، پنجشیر ، مشرقی جنوبی ، ولایت های ازبک ترکمن و هزاره در نقاط مختلف کشور . اینان خصوصیات موسیقایی نابل در کجگاهان خود را دارند و بحث طولیتر تخنیک و مسلکی را ایجاب میکند که در صحت های این شماره نمیگنجد . در شماره های آینده بیشتر به آن خواهم پرداخت . در موسیقی بومی این وسایط بیشتر موارد استفاده و رواج زیاد تر دارد : تنبور ، دوتاره ، دهنوره ، زیرغلی ، رباب ، دهل ، دهلک ، چنگ ، غیچت نی ، (شیلی) دف (دایره) زنگ ، سزناو شمارک بگر که کمتر مروج اند .



شیرینی
فولاد
در
صحن
فولاد

کندل خان همه را جمع
کرده و فایده پدر خود را گرفته
بود. از او پرسیدند:
- پدر مرحومت چی مرضی
داشت؟
- جور و تیار بود.
- کدام حادثه اتفاق
افتاد که فوت کرد؟
- نی. از دوری مه مرده
اینه خودش نوشته.
بعد کاغذی را از جیب
کشید و به یک آدم با سواد
داد تا بخواند. در کاغذ نوشته
شده بود: فرزند عزیزم، زود بیا
که از دوری تو مردم.

زیر نظر جلال نورانی

در هتل پیشخدمت روبه مدیر هتل کرده گفت:
مثلیکه دزدی در منزل دم هتل پنهان شده است؟
مدیر هتل گفت: از کجا فهمیدی؟
صدای خرخرش را از زیر چپرکت شنیدم.
مدیر هتل با خوشحالی گفت:
بگذار تا فردا صبح بخوابد که بتوانیم کرایه اتاق را از او بگیریم.
(جواهرات)

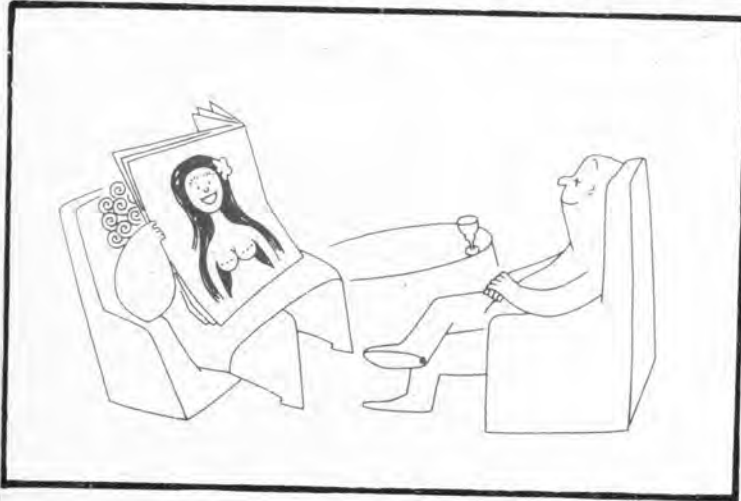
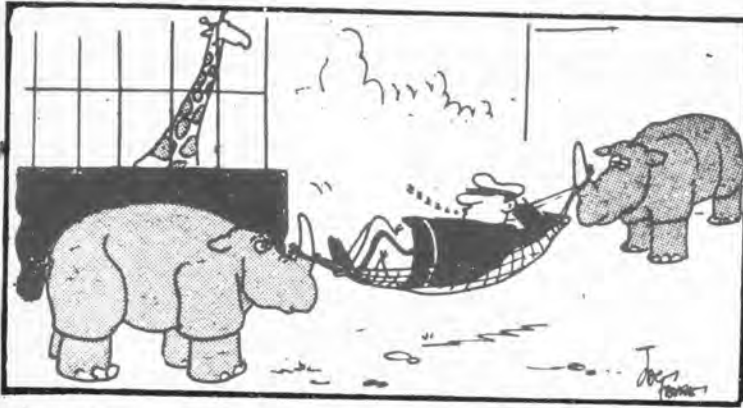
زنی نزد نقاش معروفی رفته و گفت:
استاد میخواهم تصویر مرا نقاشی کنید ولی علاقه دارم جواهرات
زیادی رو گردن و دستهای من بکشید.
نقاش گفت: آیا شما اینهمه جواهر را دارید؟
زن جواب داد: نه!
نقاش پرسید: چرا میخواهید رسم تان با جواهر کشیده شود؟
زن گفت:
برای اینکه اگر من قبل از شوهرم بمیرم زن دیگری که جای مسرا
میگیرد با دیدن عکس من ناراحت شده زنده گی شوهرم را خراب
کند که چرا برای او جواهر نمی خرد، و اگر شوهرم قبل از من
بمیرد این عکس را به شوهر دوم نشان دادم به او میگویم که شوهر
اولم برای من اینقدر جواهر خریده است.

با این شرفیما و بیگرن
خنده بیرون

(خوش خدمتی)
داکتر: مرض تبش خیلی شدید است آیا هدیان میگوید؟
پرستار: بلی قربان چند دقیقه قبل ازینکه شما تشریف بیاورید
میگفت حالا اعزرائیل میاید.

(شباهت)
در کنار دریا مردی به یک نفر که در کنارش روی ریگها دراز کشیده
بود گفت:
واقعاً عجیب است که این روزها دخترهای جوان و مدرن اینقدر
به پسرها شباهت دارند مثلاً این دختر جوان را نگاه کنید،
او یک دختر جوان نیست پسر من است.
آه معذرت میخواهم نمیدانستم شما پدر او هستید؟
اما من پدر او نیستم مادرش هستم.

پرسشهای کوچک و پاسخهای بزرگ



موقع سکوت نمودند. قبل از اینکه شاو به سخن آید از آخر سالون کسی صدا کرد: «نمایشنامه» امشب بسیار مزخرف بود! شاو خندیده گفت: «بله، اتفاقاً من باشاهم عقیده هستم، اما چنگم که ماوشما در برابر این اکثریت اقلیت ناچیز هستیم»

اقلیت و اکثریت
شبی برنارد شاو به دیدن یکی از نمایشنامه های خود رفت. چون نمایش به پایان رسید تماشاگرانی که او را در تالار دیده بودند، شروع کردند به گفتن و فریاد برآوردند که شاو برای شان سخنرانی نماید. برنارد شاو ناچار به روی صحنه رفت و همه درین

یک فلسفه ها

طنز

را دریافت کرده بود، حود دوستی بجا آورد و متقابلاً یک کارت عنوانی جلندریان فرستاد و مقرری او را بحیث رئیس فرمایشات تبریک گفت. این دو رئیس باهم دیگر قرابت و خویشاوندی نداشتند. اما رشته های محکم رفاقت از دوران مکتب و فاکولته میان آنها باقی مانده بود و در هر جائیکه همدیگر را میدیدند، بغلکشی و روی مایه راناموس نمیکردند و حتی گاهگاهی به خانه همدیگر

درست یکماه و سه روز بعد از آنکه جلندریان بحیث رئیس اداری مقرر شد، مکتوب مقرری دوست صمیمی او جلندریان نیز به حیث رئیس فرمایشات در وزارت خانه، دیگری رسید و موصوف کرسی خود را اشغال نمود. قلندریان همان طوریکه یکماه و سه روز قبل کارت تبریکی دوست خود جلندریان

سوال - آیا بجز خواستهای دیگری از خواستهای خود صرف نظر کردن کار شایسته است؟
جواب - بلی! برای مردیکه عروسی نموده است مجبور است.

سوال - اولین و آخرین آرزوی محبت چیست؟
جواب - وصال اولی اکثر دختران اینرا نمی دانند و بعضی بسرها نیز.

سوال - در لحظات تنهایی دختری از آشنای مرد سر برسد که اگر همین اکنون یکایک برقا برونند چه میکنی؟
جواب - مرد گفت میروم و میوز تازه می اندازم.

سوال - درستی چه وقت گران تمام میشود؟
جواب - هنگامیکه جانب مقابل دختر زیبایی باشد.

سوال - اگر زنی بخواهد هر مردی را که بدام بیندازد میتواند ولی این توانایی در مرد هانیست چرا؟
جواب - سائله تند بر است. کسی حق احتجاج را برای برنده که خود نبره دام می آید نمی دهد. اگر خانمی از شوهرش بیبرسد ای بابا دختر د یگری نیز عشقش و زیزده است. شوهر به جواب بد دهد؟

سوال - اگر دعوت شنیدن در خانم موجود بود راست راست حقیقت را بگوید.
سوال - در عصر حاضر مرد ها از خانها میترسند اما خانها از چه میترسند؟
جواب - از تاریکی - بخصوص که مردی از جا باشد.

سوال - اگر دعوت شنیدن در خانم موجود بود راست راست حقیقت را بگوید.
سوال - در عصر حاضر مرد ها از خانها میترسند اما خانها از چه میترسند؟
جواب - از تاریکی - بخصوص که مردی از جا باشد.

سوال - اگر دعوت شنیدن در خانم موجود بود راست راست حقیقت را بگوید.
سوال - در عصر حاضر مرد ها از خانها میترسند اما خانها از چه میترسند؟
جواب - از تاریکی - بخصوص که مردی از جا باشد.

پاک نفسی

چاره! اورا بکنم. اما دوست عزیز خودت میدانی که مردم گپ گو هستند و اگر او را در اداره خود مقرر کنم تبصره میکنند.

قلندریان حق دوستی به جا کرد و گفت:

جانم! اورا بیس من روان کن در اداره خود مقرر میکنم وزیر بال خودم نگه میدارم. باجه! قلندریان در ریاست اداری مقرر شد و روزگارش بهبود حاصل کرد کسی تبصره هم نکرد. آخر قلندریان آدمی نیست که خویند و قم خرد را مقرر کند و رتبه بدهد. آن شخص باجه! قلندریان بسود نه باجه! خودس.

چند ماه بعد قلندریان باجه! دوست خود را در یک بست بلند تر ارتقا داد کسی تبصره هم نکرد اما قلندریان آدمی نبود که احسان کسی را فراموش کند. فوراً خسرو! قلندریان را در بست بالا تر ارتقا داد. کسی تبصره هم نکرد یک سال گذشت از میان ماموران لایق و مستحق! خود قلندریان شخصی را که هیچگونه خویشاوندی هم با او نداشت به یک بورس بسیار خوب معرفی کرد. کسی هم تبصره نکرد. اما قلندریان نیز در میان ماموران لایق خود دنبال آدم مستحق! میگشت تا به یک بورس خوب معرفی کند و آن شخص را یافت و حق دوستی داد شد. کسی تبصره هم نکرد.

میگویند قلندریان رئیس عادل و حق بین است. در اداره خود هیچکسی از اقارب خود را مقرر نکرد و امتیاز نداده است. اگر کدام خویشخوری کرده است بفرمائید بگوئید!

اما قلندریان نیز بسیار گسل آدم است. یک نفر از خویشاوندان خود را هم در اداره خود مقرر نکرد و به کدام خویشاوند خود امتیاز نداده است. هر دو رئیس های بسیار نیکدام در دو وزارت خانه هستند و موثقانه کار میکنند.

میرفتند. هفته! دم مقرر بود. قلندریان هنوز سبزی نشده بود که روزی دوست صمیمی او قلندریان به دفترش تلیفون نمود.

سلام قلندریان عزیزوارجمند. چه حال داری؟ چوچه ها خوب هستند؟

زنده باشی قلندریان محترم! خوب شد که تلیفون کردی! بسیار پشتت دق شده بودم.

راستی ضمن اینکه میخواستم از احوالت خبر بگیرم یک خواهش هم داشتم.

بگو دوست عزیز! به سرچشم! هر امری باشد به هر دو دیدم قبول دام.

جان برادر! همین خسرو! من تازه فارغ شده و باید به کار مقرر شوم. خودت میفهمی که مردم گپ گو هستند. اگر در اداره خود مقررش کنم تبصره میکنند که قم و خویند خود را آورد و چنین وچنان.

فوراً بیس من روان کن! یک بست خوب! پیش میدهم.

خسرو! قلندریان به زودی در اداره! قلندریان مقرر شد. کسی تبصره هم نکرد. زیرا آن جوان خسرو! قلندریان بود نه از قلندریان. یکماه بعد قلندریان رئیس فرمایشات به آن وزارتخانه دیگر که رئیس اداری آن رقیبش بود تلیفون کرد و ضمن احوالپرسی در حالیکه از پیشرفت آتی خسرو! دوست خود اطمینان میداد گفت:

عزیزم! خودت میدانی که رابطه خویشاوندی مثل تارخام است. اگر رعایت نکنی عیال و خانوادها عیال خفه میشود. باجه! من آدم خوبی است. در جائیکه کار میکند آدرس با او مناسبات خوب ندارد و امکان پیشرفت او وجود ندارد. حالابه من میگویند که



خصلت آن زن

هیچگاه باران نمی بارد. هنگامیکه سینما می رود، مراد آنجانی یابد و همراهِ ملاقات میکند.

خوش خوی و مهربان است. قبل از آنکه لب به سخن باز نماید میگوید: (چقدر شیک و باسلیقه میباشید! اتاق تان را خیلی زیبا ترتیب و تنظیم نموده اید.) برای تنفس هوای تازه به تفریحگاه می رود هرگاه وعده باز دید با او بد هم و از ساعت معین دیرتر برسم هرگز نمسی رنجد و به تویخ و سرزنش نمی بردازد.

مهمان نواز صمیمی و مهربان است. خیلی شیرین و دل انگیز حرف میزند. افکارم را از دوریکا یک میخواند. قبل از اجزای یک کار من میگرد و بعد از آن عمل میکند.

جوان، زیبا و تمام اعصابی وجودش کلاسیک است! ارتفاع قد ۱۶۵ سانتی متر وزن ۸۵ کیلو گرام!

خوش طبع و خندان، فعال و وفادار است و به تمام اوصاف خیالی من مطابقت دارد.

آیا کسی میتواند؟ دخترتری بچنین صفات را در یابد و بمن معرفی کند؟

خیلی تشنگ و مقبول است! وقتی روی جاده را می رود، هرکس بسویش روی میگرداند و به تعاشایشش می بردازد.

هرزنی از حسن و جمالش رشک من برد، حتی پیر مردان در سرورس با احترام از چوکسی بر میخیزند و برای وی جای خالی میکنند. هنگامیکه جوانان با وی مقابل میشوند، هزاران خدمت را با او عرضه میدارند. اشیای سنگین و کارتن هایش را میگیرند و بخوشی اینسویا بمنزلش انتقال میدهند جتري اش را بر میدارند، سیت تلویزیونش را برای ترمیم میبرند، تیپش را بکارگردان راه خانه اش میبرند و بوی جاپی یا آپس گرم تعارف مینمایند.

بخت و ظالم همیشه بکامش می چرخد، هرگاه بخواهد برای شخصی حرف بزند، تلیفون در خدمت او بیکار میماند. زمانیکه به ایستگاه نکسی برود، نکسی در انتظارش می باشد.

وقتی تکت لاتری میخرد، حتماً فرعه بنامش اصابت میکند. وقتی برای هوا خوری می رود،

دیرتیبهای کتابهای کودکان

فوشته بریانا ریالی

کتابهای که در کشور ما برای کودکان و نوجوانان به نشر رسیده اند، از نگاه تکلیفی و محتوا کمبودهای جدی و فراوان دارند. در بهبود وضع ناموس سامان و چاپ نامرغوب این کتابها نیز، کوششی که مبین تلاش و توجه به خصوصی باشد، صورت نگرفته است. مولفان، مترجمان و موسسات نشراتی ما هم یا نخواسته اند و یا نتوانسته اند نقایص موجود در چاپ کتابهای کودکان را رفع نمایند. مؤلف یا مترجم کتاب کودک همین که مطمئن شده کتابش چاپ میشود رضایت نشان داده در پی مسایل مهم بعدی چاپ کتاب، که باید مرغوب، نفیس، انگیزنده و با کیفیت بهتر چاپ شود، نبوده است. باری آخرین تلاشش این بوده است که هرچه زودتر حق الزحمه



کتابش را به دست آورد و با تأسف حق علاقه مند نبوده است بداند که کتابش بر سبب چاپ در کدام ذخیره خانه انباشته و بنا بر کدام طرز دسترس خواننده گان و نیازمندان به دور مانده است.

در این جا با نظر داشت سخنانی که گفتم، برخی از مهمترین نکات را، که رعایت آنها در چاپ کتابهای ویژه کودکان و نوجوانان ضروری پنداشته میشوند، یاد آور میشوم. امید وارم که مورد توجه و نهایت مولفان مترجمان و موسسات نشراتی که برای کودکان کتاب چاپ میکنند، قرار گیرند.

(الف) از نگاه شکل:

۱- سبک و اسلوب نگارش کتاب بدیعی یا علمی و معلوما تی - باید با زبان کودک و نو-

جوان هماهنگی کامل داشته باشد.

۲- واژه ها، عبارتها و جمله ها باید کوتاه، رسا و بدون ابهام و ابهام باشند و بیشتر از آن واژه هایی استفاده شود که کودک و نوجوان بر آنها تسلط دارند.

۳- تسلسل و پیوسته گسی اندیشه میان جمله ها، فقره ها و پاراگرافها باید دقیقاً حفظ شود.

۴- پیامد ها و نتایج هر بخش چنان روشن، صریح و مؤثر باشند که کودکان و نوجوانان بتوانند میان رویدادها و گزارشهای متن و پیامد های آن رابطه برقرار نمایند.

۵- هر بخش یا هر مبحث کتاب باید با تصاویر زیبا، برجسته و سازگار با متن آراسته



شود. به گفته ((پل فوشه)) نویسندگان فرانسوی ((تصویر کتاب باید با چندین مقصود موافق باشد، تا آنجا که به متن مربوط است باید به احساس عاطفی و اخلاقی طفل کمک کند، او را تفرساند و در او ایجاد تشویق نکند. باید بارنگها و هماهنگی نشاط انگیزش بر شادی کودکان بیفزاید. تصویر باید از نوع دوری از واقعیت و خشکی و زشتی ببری باشد تا بتواند نمودار روشن و محسوس از واقعیت باشد))

۶- موضوعهای بدیعی یا معلوما تی باید در قالبهای طبیعی خود نمایانده شوند. یاد کرد های خشک و مجرد یا گنجاندن خواستها و تمایلات ویژه فردی و انتزاعی نویسندگان بقیه درص (۸۸)

حضور آگاهانه در کنار کمره

بقیه از ص (۱۶)

آیا تا حال کدام چهره ها را به سینما معرفی کرده اید؟ در فلم بیگانه ظاهرگرندی که نقد بسیار جالب خارجی را بازی کرد و غلام بلوچ هر دو چهره های جدید بودند.

□ چه کمبودی ها برای کار سینما گران وجود دارد، چگونه این کمبود ها را میتوان رفع کرد؟

■ سینمایی ما از نظر تخنیکسی تحت صغرو از نظر محتسوی در سطح عالی قرار دارد، اگر بگویم این قهرمانی است حق با من خواهد بود. زیرا ما صرف یک کمره داریم. سینما یک هنر است و تخنیک باید در خدمت این هنر قرار بگیرد.

ما از امکانات وسیع تخنیکسی در افغان فلم و حتی تلویزیون برخوردار نیستیم. در قسمت لابراتوار فلم، سستن فلم،

صدا برداری فلم هیچ وسایلی نداریم

سینمایی خوب نمیتواند با تخنیک بسیار بائین آرایه شود. کارگردان نمیتواند تخیلی باشد و در تخیل باقی بماند. تخیل او را امکانات بهترین آلات تخنیکسی میتواند بیاده بسازد و کیفیت فلم را بلند ببرد.

□ چرا ستاره های زن در سینما کم است، علتش چیست شما چه ابتکاری در زمینه سینما دارید؟

ازین سوال تان تشکر میکنیم. درین زمینه مردم ما متعصب نیستند، بسیار بسیار میخواهند

به سینما بیایند ولی متاسفانه بعضا مرزهای اخلاقی هنری را آلوده ساخته اند و اکنون این تصور عام شده و بسیاری ها را هر اسان ساخته و این امر موجب گردیده که سینمایی ما از لحاظ داشتن ستاره های زن محروم باشد.

من در هونتون بخاطر فلم بیگانه زیاد تلامر کردم تا چهره تازهی را بیابم. دختران با استعدادی را میشناختم زیاد دل شان میخواست که به سینما بیایند ولی جرئت آمدن به سینما را نداشتند بقیه درص (۸۹)

د بڼاره هټی

د شلمونسخ چی لوړ له کچالوشی
نودیکونه په تاخچه کی کیز ده پاس
چی پسونه دی منگی ته وی لک کړی
له ماواوړه ورته ونه مینخی لاس

تن می وچ شولکه وچ لندور د بهار
رنگ می زهر شولکه ونه کی نارنج
چی په مياشتومی سابه نه وی خورلسی
خوږبه وی زما دمخ پوستکی غونج



نېز دی دی چی په دی ورځوکی د بنار له
اوسیدونکو څخه د هتو شمیر زیات شسی
لکه چی له تنگ اوکراچی نیولی بهاتر کانتینر
اومغازی پوری د بنار هره کوشه اوس کوشه له
هتو په که ده • نود سباوون مجلی هم له چانه -
په سیالی کی که نه ده ، اوله دی وروسته د
مجلی په همدغه واک کی د بڼاره کی هټی -
پرانیزی • مینه ولال کولاشی چی د خپل خوښی
متاع په مناسبه بیه له دی هټی څخه تر لاسه
کړی •

— یوازی هغه ښوونکي په
توله ورځ کی یوه خبره
هم رښتیا نه کوي ، هغه زمونږ
د کوشی هتپوال دی •
— یوازی هغه ښوونکي چی
د خلکو جهونه دخپل
لخان جیب بولی ، هغه کینه •
اهلی خور دی •

— یوازی هغه ښوونکي چی د
هیچا سم اونه لځای نظرته
اهمیت نه ورکوي هغه زمونږ د -
موسی آمر دی •
— یوازی هغه څه چی کار
دکار اهل ته نه رسوي ،
هغه واسطه ده •



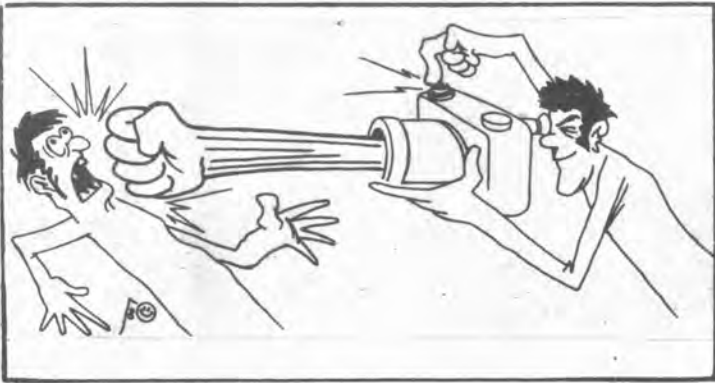
د مرزا خوشنویس خوابونه

زمونږ لومړی پښلی همکار شغل گل د چکریاره
د هټی په پته لیک رالیزلی اوداسی پوښتنه
کړی چی ده :
— آیا د بنار د اوسیدونکو ژوند ولی دکلیو او
بانډو د اوسیدونکو په نسبت لږ وی ؟
راځی چی ددی پوښتنی جواب د میرزا خوشی -
نویس له جوبی واورو :
— څه به مونه وی اوږدلی چی انتظار د
بسی نیم عمر کموی • نویه دی حساب د بنار
د اوسیدونکو ټول عمر په انتظار کی تیریز • یانسی
په تم خایونوکی بناری سرپوښتو ته له انتظار څخه
نیولی بیاد کیون د مغازی ، نومه ای حمام ، د بڼار
د مغازی اود سکرو اولرگو اخیستلو ترانتظاره پوری • او
حتی که په رسمی دفتر ونوکی درته کار پیداشونود
نیتو امینتویوه لاسلید ته دغه انتظار ترورخصو ،
ورځو پوری اویز د تیری •



آیا که مود بنار له گرځنده هتپو لکراچو) -
څخه تازه میوه اوترکاری اخیستی ده که نه ؟
آیا که هم داسی پینه شویده چی کورته موروسی
باد نجان وړی وی ، او د خام والی له کیله د کور د -
میرمنی له خوا د څغی په گولڼر تهدید شوی یاست ؟
که د ا ډول بده پینه درباندي راغلی وی او یا په
راتلونکی کی دکور لپاره د سود اکتوره درپه شا
کیزی نودامه هیروي چی :
۱- که چیرته انګور اخلی نود کراچی -
سایه وان یا د پاسه ورباندي غوړیدلی څا د ر
رنگ وگوري • که دخادر رنگ یی ژر ونود انګور و
اخیستلو ته هیڅکله به جیب گوتی ونه وی •
۲- که غواړی چی منی اورو چی باد نجان
واخلی نود سره څا در لسه هټی دري خلکو ر
هټی ها خواله داسی چا سره چنه ووهی چی د
هټی سایه وان یی سورنه وی • دا لکه چی د تازه
میوی اوترکاری پلورونکی خپله خامه اوخوسا متاع
د خادر د رنگ له مخی پلوري ، نه د میوی اوترکاری
د خپل یاخه رنگ له مخی •

هغه اودعنه



- آشناگه دا اصولی -
 اجراء تڅه ته وائی ؟
 - که مطلب دی د -
 همضی لپاسه احکاموڅخه
 وئ ، نود اصولی اجراء توله
 برکه عرصه دومره په یواځل
 دفتري وسولیزې چې د -
 اجراء توځای پکې پاتې نه شی .
 - ښه نوداسلسله مراتب
 ئی لښه شی دی ؟
 - سلسله مراتب هغه کړه ،
 زړه اوله لوړ وژورو پکې
 لږه ده چې د اصولی اجراء تو
 دیرنگتري ستومان احکام پکې له
 ښو لکړنې ، خود لارې سلسله
 پای ته لرو .
 - چې داسی ده نوظهق
 مقررات څه ته وائی ؟
 - طهق مقررات هغه موافق

اڅخندونه دی چې دکارد
 اجراء په لږه کی رامنغ ته کبزی
 - مگردادی ونه هل چې د
 اڅانه کاری په وخت کی نوم
 کارونه سرتو رسبزی ؟
 - د اڅانه کاری په وخت کی
 یماله بازارڅخه دکور لپاره د
 سودا اخستل اهامم د ورځی په
 اوز دوکی دپیکاری له امله دراپیدا
 شوی ستهیا د رفع کولو لپاره دچاپو
 څښل لپیر مناسب اومروج کارونه دی
 چې ترسره کبزی .
 - داسی درسره ومظله خواوس
 داراءه بولیه چې دموسساتو اداری
 تشکیل دکوم ضرورت له مخی جوړبزی ؟
 - په تشکیل کی دلور همستونو
 مفع ته راتلل دکارد ضرورت
 له مخی نه ، بلکه داشخاصود -
 ضرورت له مخی صورت نیسی .

په هر زمان اوهرمکان کی ده چتی چاپلوسی
 یوده زړه چاپلوسی ، بله عصری چاپلوسی
 زړه په ملاکی کړ ویدل دی چارقرهان به وائی
 - ادار اوځان به وائی -
 المونه ، پښی به دهرکراودناکس ښکلوی
 دچس اوپس ښکلوی
 برتته سترکی ده اومتی ده ، بویتیاکی چاپلوسی
 یوده زړه چاپلوسی ، بله عصری چاپلوسی
 عصری دخولی چالاکي غواړی زړنگی وی پکسی
 هم دوه رنگسی وی پکسی
 چارقرهان نشته ، خوشخصی ارتباطات لهوری
 تل داڅخه رات لهوری
 شب تشینی ئی مرچ اومالگه ده حتی چاپلوسی
 یوده زړه چاپلوسی ، بله عصری چاپلوسی
 بی چون چرا به د آمدوښاننگه کوی
 دابه سی درنگه کوی
 په ((رگ خو)) به ئی هروخت په پته ځان خبروی
 نه چی جهمان خبروی
 پتاکره خوبونه ، خوشکاره کوه چستی چاپلوسی
 یوده زړه چاپلوسی ، بله عصری چاپلوسی
 که په هرڅه وی چاپلوسی دتیمت انسان کاردی
 دپه رنسادان کاردی
 په چاپلوسی چی مع ته دروی رسواکبزی آخر
 مع ئی توی زوی آخر
 بقامی نشته ، په ځان خلك خندی چاپلوسی
 یوده زړه چاپلوسی ، بله عصری چاپلوسی

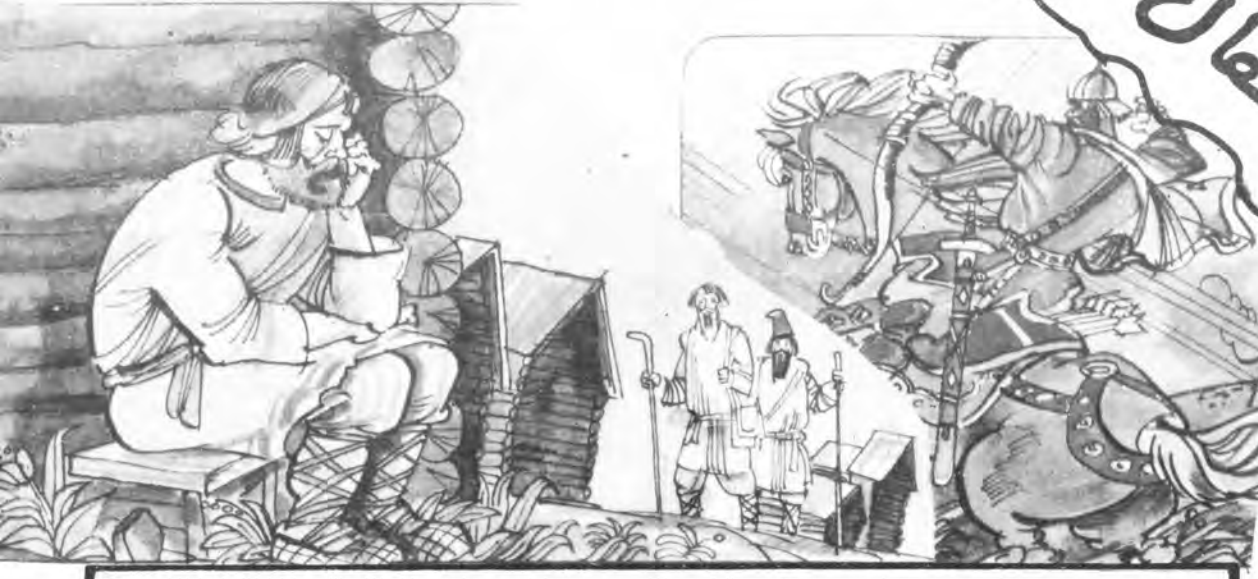
یانی له دوه ترکیبونو (چما)
 او(پلوس) څخه مشکله ده چی
 دلومړی ترکیب لومړی توری -
 (چ) د چپلکی اود دوهم ترکیب
 لومړی توری (پ) دپلاستیک
 په مانا راغلی دی چی ددواړو
 دیوځای کېدویه صورت کی -
 چپلک پلاستیکي ، یاپلاستیکي
 چپلکه ورځنی استخراجبزی
 اوطالین ئی د پلاستیکي چپلکی
 غوندی تل د آمینوپه پښوکی
 کښته پوره کبزی اوحقایق پسا
 غلظه او اویشتی ښه دهغوی
 ترغوز رسوی .
 دغوره مالی (چاپلوسی)
 دپولونویه برخه کی د -
 علماوونظرونه مختلف دی ، خو
 زموږ دلعوسوچوال د سوچ
 څیر نواوتحقیقاتوله مخی په
 لږه ډول صنف بندی شوی ده
 لومړی ډول ئی زړه اوکلاسیکه
 اودوهم ډول ئی نوی اوعصری -
 غوره مالی ده ، چی دغه دوه
 ډولونه دلعوسوچوال په شعری
 دیوان کی په لاندی ډول -
 موندلی شو :

طکر

دغوره مال لغوی مانا
 دغوره مال ، یاغنه څوک چی
 لپور غوره اوتزمه زه لری
 یاکه غوره د لغت معنی -
 ورتلونو نوموړهغه څوک چی په
 هغه کی د کار استعداد نه
 وئ ، خودی په استعداد کی
 وئ . دغه ډله گمان په نوی
 کی له اوتزم او هملینس کی
 دهغه لوی شکل اونه ځانته
 غوره کوی . دغه اصطلاح په
 دوی ته کی د چاپلوسی په معنی

غورمهکان

مورام



((الیا)) دهقان بچه‌ی بود که مدت سی سال تمام در خانه نشسته و از قشقه‌اش دور نگردد و بود روزی از روز ها در کنار منزل خوشش نشسته بود دید که چند نفر مسافر از نزد یکی خانسه اش میگذرند . مسافرین وقتی الیا را دیدند از او خواهش کردند که برای آنان قدری آب نوشیدنی بیاورد . الیا گفت : ((من از انجام این عمل خیلی خوشمیشوم ، اما چون با هلم متاسفانه قدرت و توان حرکت را ندارند ، معذرت میخواهم)) یکی از مسافرین گفت : ((بر خیز یکبار تجربه کن)) الیا از جا بلند شد ، یک قدم . . . بعد قدمی دیگر برداشت و با شادمانی وصف ناپذیری دانست که بعد از مدتها میتواند از پاهاپش کار بگیرد . او خندید و باخود گفت : ((چه خوشبختی بزرگی برایم روی آورد . . .))

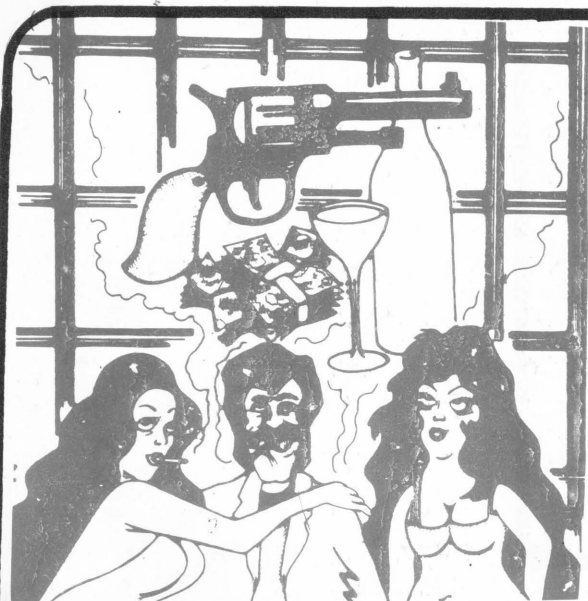
او رفت و برای مسافرین آب آورد . آنها آب را نوشیدند و به الیا گفتند : ((اکنون شما هم از این آب قدری بنوشید)) الیا وقتی آب نوشید بیش از پیش در خوش احساس نیرومندی کرد . و مسافرین با اطمینان دادند که بعداً وی شخص فوق العاده قوی و بزرگی خواهد شد . دیری نگذشت که این جوان دهاتی اسپ خود را زین کرد و پایدرو مادرش خدا حافظی نمود و به شهر کتیف رفت و حتی از آن شهر هم گذشت و به دریای ((سومار - ودنیا)) رسید . در این محل دزد بد هیتی بنام ((ناپت - اینکل)) زندگی میکرد که کسی را ، حتی مقتدرترین ، قویترین و متنفذترین اشخاص را اجازه نمیداد از ناحیه‌ای که تحت تصرف اوست پیاده یا سوار عبور کند وقتی این رهنز نیرومند الیا را دید ، مانند بلیبل اشبلاق کرد ، چون حیوانی خوفناک فرید و مثل مار فشن فشن کرد . چنان اشبلاق کرد و فرید و فشن فشن نمود که از شدت او از او درختها بسوی زمین خم شدند و اسپ الیا ، پلستره افتاد .

الیا وقتی عمل دزد کتیف را دید ، تیر را به خانه کمان گذاشت و او را نشانه گرفت و نقش زمینش ساخت . بعد تیرک او رفت و وی را با تسمه‌ای به رکاب اسپ خود بست و باخود به شهر ((کتیف)) برد . و هنگامیکه شهزاد ((ولا - دبیر)) همراهی صاحب منصبان بزرگ خود مصروف صرفه‌فزا بودند ، دزد را به قصر شهزاده برد . شهزاد و این جوان زیبا و خوشقیافه روستایی را مورد خطاب قرار داد . پرسید : ((ای جوان خوش قیافه از کجا آمده‌ای ؟)) - من از شهر ((مورام)) گذشته و دریای ((سومارودنیا)) را عبور کرده نزد شما آمده‌ام ((چی میگوئی ؟ نزد یک آن دریا)) ناپت اینگل)) دزد خطرناک قرار دارد و از صدای اشبلاق او حتی درختان بزمین من افتند و حیوانات جان میدهند)) الیا جواب داد . گفت : ((ناپت اینگل)) همین اکنون خوار و ذلیل به دربار شما قرار دارد . شهزاد ، چون آن دزد بد کار را دید گفت : ((حال میتوانی مانند بلیبل اشبلاق کنی ؟ ای سنگ

آدم کش . . . چون حیوان خونخوار آواز بر آور و چون مار زهر آگین فشن فشن کن . این توفندی که مرا شکست داد ، و به وحشت افکند ، بودی ؟)) این توفندی که میگفتی : ((باد شاهان هم با پس از من اطاعت نمایند ؟)) اکنون من بالایت امر میکم و مجبور هستی که اطاعت کنی . در این وقت الیا ، جوان روستایی قوی همکل و مقبول نیز امر کرده به دزد گفت : ((حتماً امر شهزاد را - اطاعت کن ورنه کشته میشوی)) بعد شهزاد دستور داد که دزد اشبلاق بزند و فشن فشن کند و فرود . دزد بد طینت فرید و فشن فشن کرد و اشبلاق زد ، چنان غرید و فشن فشن کرد و اشبلاق زد که باثران ، درختان بزمین افتادند و برج ها کج شدند ، شکست کردند و آدمها به هوا بلند شدند و بزمین خوردند . در این وقت الیا خشمگین شد و سر ((ناپت اینکل)) بد عمل را برید و گفت : ((بیشتر از این نمیگذارم مردم را بقتل برسانی و اطفال معصوم و بیگناه را بیهوش بگردانی))

جنگ

انچه را که درین صحنه میخوانید . یک قصه واقعی است که خبرنگار ما با مراجعه به بخش جنایی خازندوی شهر کابل آنرا تهیه نموده و به شکل یک داستان جنایی آماده نشر نموده است .



هو اتاریک میشد ، تاریکی از پشت شیشه های پنجره خودش را به درون اتاق میکشید . جگد جراع را روشن کرد و در گوشه اتاق ، بالای دوشک رنگ رو رفته بی نشست ، صدای تایپ را اندکی بلند کرد ، قطعی سگرت را از فروش برداشت و سگرتش را روشن کرد . بزد ها و دیوارها را قشر نازکی از دود پوشانده بود ، جگد در حالیکه دود سگرت را حلقه ، حلقه به هوا فوت میکرد ، به تار عنکبوت ها در کج دیوارها نظاره میکرد ، چنان به آنها خیره شده بود انگار زنده گسی اش را در تارهای چرکین آنها میدید ، به ساعت دستش نگاه کرد ، گویی منتظر چیزی هست ، هسته باخود گفت . هنوز وقت اس . لحظه بی نگذشته بود که در باز شد و زن جوانی لبخند بر لب در آستانه در ظاهر شد ، زن پیراهن گلدار با چین های ریز بر تن داشت ، جگد بدون آنکه از جای حرکت کند ، بالبخند گفت :

سآمدی فیروزه ، بیانشین . فیروزه آمد و درهلوی جگد نشست . جگد دست سیاه چرکینش را بر شانه فیروزه گذاشت و گفت :

مرحان چه چه کدی ، او نیاید ؟

شاید حالا بیاید . انگشتان دست جگد ، شانه وار برابریش موهای خرمایی فیروزه کشیده شد ، فیروزه چپون گنجشک باران دیده مطیع و آرام لبخند میزد ، جگد دستش را بدورگردن زن حلقه کرد و او را در اغوش کشید .

... در این هنگام مرجان در آستانه در ظاهر شد ، جگد بدون خود داری صدارت :

بیا مرجان که جای تو خالی بود ، بیا اینجا بنشین . لحظه بعد یکی بی دیگری و سرد قوی اندام و دیگری باریک و اندکی لاغر ، داخل اتاق شدند . جگد به هر دو دست داد و گفت :

این چه آمدن اس کمال !

کمال لبخندی زد و گفت : مه و مرتضی تا از بازار سودا ره خریدیم ، یک کسی ناوقت شد ، تا اینجا باتکسی آمدیم .

چرا تکسی ؟ موتور مرتضی مگر خراب شده ؟

موتور ده گراج ماندیم . اینقدر ما را سوال بیج کدی نماندی با این قندول ها سلام و علیکی کم .

جگد به خنده گفت :

هنوز شب دراز اس و صحبت باقی ، تو بگیر کمال ناوقت نان یک سگرتی درست کو .

سپیدی ، خوشتر ترکیسی و هوس انگیزی سینه های فیروزه از چاک گریانش جلوه نمایی میکرد و چشمان سبز و شرر بار جگد بر آنها دوخته شده بود ، مرتضی باد استخوانی اس ، بازوان نرم و ولورین مرجان را نوازش میداد ، و از رخسارهای گوشت آلود مرجان بوسه میریود .

کمال سگرتی را روشن کرد و جگد پک به آن زد و بعد به جگد پیش کرد و گفت : بگیر بسیار خوب اس ، خالص شیره اس ، کم بکشی که خرابت نکند .

جگد در حالیکه دود چرس

را قورت میداد و گفت : کمال بچم ! تو مره نمیشناسی به این چیزها جاری مانعش ، یک سگرتی دگه هم پر خوات کدی .

جگد پس از آنکه چند پک به سگرتی زد دودش را به سوی فیروزه فوت کرده گفت :

بگیر فیروزه جان ، که کیف کنی .

فیروزه دوسه پک همراه با سرفه کشید و بعدا به مرتضی پیش کرد ، فضای خانه را بیوی و دود چرس پر کرده بود . اهسته اهسته نشه چرس جمعیت را فرا ترف . خنده ها ، مزاح ها و شوخی های بی مزه شدت گرفت ، دست هابه کار افتادند بوسه زدند رخساره های آنها را گلگون ساخته بود ، فیروزه و مرجان چون موم در دستان آنها قرار داشتند ، بدن های نیمه عریان زنان سخت برهوس های مردان غلبه میکرد ، کلمه ها ناخود آگاه از دهان مردان بیرون می جست . عشق مه ، عزیزمه ، نازنین مه ... هر کدام دیوانه وار چون سگسی که دست و پای صاحبش را میبلیند بردست و پای زن ها میلویدند ، فیروزه و مرجان سر مست از نشه امیون چون جسد های کیه متعلق به خودشان نبودند ، در اغوش مردان عشوه میفروختند ، آنها بازچه های بودند در دست مردان هوس آلود .

عشق در نظر آنها به هوس مبدل گشته است و هر روز در لجن جندگی بیشتر فرو میروند ، کسی چه میداند که چه چیزی آنها را بازچه هوس آنان ساخته است ،

شاید هم اجبار بول و ساچمیز های دیگر عقل فریب زندگنی ... صبح کم کم نزدیک روزنگ شیرین سحر برانبوه تاریکی به آرامی چیزه نمیشد . جگد خسته و کسل از خواب دیده گشود . بسوی چرس هنوز هم به شام میرسید فیروزه و مرجان بادن های نیمه عریان به خواب بودند ، جگد آنها را بیدار ساخت ، فیروزه و مرجان با چشمان آما سیده و رخسار آلود بر چاهای شان نشستند ، جگد به آنها گفت :

هواروش مینه ، بخیز که ناوقت اس .

فیروزه و مرجان هردو از کسالت خمیازه کشیدند بعد لباسهای خود را پوشیدند ، جگد به آنها گفت :

یاد تان نره ، شام چشم به راه تان هستم ، نسین راهم بیارین .

آنها رفتند و جگد کمال و مرتضی را صدا کرد .

بخزین بچه ها ، بر اس . کمال از زیر لحاف صدا زد :

چند دقیقه ماره بان که خواب ما بوره نشده ، سم در ... میکند .

کم مستی میکنی ، بخزین نان صیحه ده هوشل میخورم . از آنطرف صدای مرتضی بلند شد :

شیر و براته میخورم .

خوصحیح اس ، حالکی بخزین دست و روی خود و بشوین ، باز شیر و براته جایی نمیره .

قندولک ها چه شدن !

بقیه درص (۸۲)

پير کورجمن

دنيا شريفوان

د فليپين د پو مجيبي او هغي قبيلي په باب رپوټ چي ژوند يي د موجوديت له پار د ناپا په مبارزي څخه جوړ شوي دي . شا او خوا يي چي د يوو شتمن پيري په درشل كي ولاړه ده ، په دغو خلکو هغ اغيزمنه ده كړي . په فليپين كي د ټوليزويدلونو نوشمال لگيزي اوويه ولسو چي دغه شمال به نوموړي كوچني اولمرت ه څه راوري ؟

لري وپشتا ن يي اوز ده اوپه لمر سپره شوي دي * د سمدري كار سره د بلدو شوو لاسونو او پښو غصلي يي داسي معلوميزي چي گوندي په برنجورنگ شوي وي *

د باجاو هره كورني بايد ليز تر ليزه دري بهري ولري * د استوگني ځاي معمولا په بهرنيو كورنيو جوړوي د اړول بهري د لپا په نامه ياديزي د چېنگيني د سپكو او تنگسو بهرنيو څخه د گاونډيو كورنو د تلولو پاره كار اخلي *

د بهرنيو پل ډول د اړانگ نوميزي چي د كيانو نيولول په پار تر گټه اخلي *

د باجاو د بهرنيو ياد بانونه رنگه وي او معمولا يي د ژېړو ، تورو ، شنو او سپينو ټوكرانو د ټوټو څخه جوړوي *

د شتمو باجاو او د لپا بهري د پيري لويي او پراخي او كورونه يي د لرگي د تختو څخه چي په چين چين - شوو او سپينو ښكلي شوي جوړ شوي دي * د غريو څلكسو كورني په كوچني پيري چي د يانيس سوران لري قناعت كوي * د نوموړو بهرنيو سوران دومره تپتوي چي د وتلو په وخت كي بايد تر يي په ناسته ټوپ ووهل شي *

د باجاو د قبيلي تر لسي كورني يوه دبلي سره د پيري نژدي اوسيزي او معمولا - خپلي لوړگاني د خپلوانسو زامنو ته په دكاح كوي او خپلوي له سره تازه كوي *

د قبيلي تران معمولا بهري چلوي ، كيان نيسي اوپه ساحل كي يي پلوري ، ښخي په پخلي ، كالي مينځلو او ماشومانو په روزلو بوختي دي * ماشومان د دوي په كورنيو كي لكه د فليپين دنورو

احاطه كوي ، د يوه ټاپو څخه بل ته كوچ كوي * دوي د سامان په مهليت پوري * لري خوله هغوي څخه د ا تپير لري چي په اوپو كي او - سيزي اوله همدغه كبله دي چي لكه لكه د سامان - لوت يعني سمدري سامان په نامه اوزيات وخت د باجاو يعني (كب نيونكي) په نامه ياديزي *

دوي غطري كب نيونكي اولامبو هوونكي دي چي د - مرغزو د صدونو او مرجانو پسي د غوتي وهلو حيرانوونكي توان لري * په ټولو بادونسو اوسندري جريانونو هميزي كولايشي چي د توفان په باب څوورځي - مخه اټكلوكسري پوهيزي چي په كوم مرداب كي دښي هوا انتظار وباسي او همدارنگه چېرې اولكه كېان وپسي *

دغه قبيله تر څو لرسمسي بهري پوري په ماليزيا كي - اوسيدله ، وروسته د ښوشرا يټو د پلټلو په لړ كي د سولو ټاپو ته راغله * خويه وچه كي د هغوي له پاره ځاي پيدانه شو ...

دغه خلك هډوكين بدن لري پوټكي يي د باد اوسندري مالگي په اثر د باغي شوي او تور رنگ

په فليپين كي نژدي سل لوي او كوچني راز راز مليتونونه ژوند كوي چي د ميوه ژوند په بونه يو ډول د سندرگي سره اړيكه لري * سندرگي د باجاو د قبيلي له پاره چي عمومي شمير يي څو زره تنه دي ، ده يوازي روزي رسان بلگي استوگني همدې * باجاوان په بهرنيو كي استوگنه كوي * بهرنيو كي نيز يي * لو - يزي او كورني جوړوي * باجاوان مړه كيزي هم په بهرنيو كي او همدې يي سندرگي دي * دوي په ټلونو كي د - سمدري سونو مجسمي جوړوي سمدري اسوده د دوي په عقيد د مړو ارواح جويل دي غوره سندرگي ته چي توفان اوسو څوونكي لمريه كي نه شته اوله همدغه كبله ښه هوا د پركيان او چويتالري * ليز - دي *

باجاوان په تود او ويوگي چي د فليپين په جنوبي برخه كي د (سولو) مجمع الجزاير

فروشگاه بزرگ افغان

• امرال داشیای مورد نیاز

تا نرا از فروشگاه بزرگ افغان بخريد

• دستورات فروشگاه بزرگ افغان مراسم

عروسی و شربني خوری شمارا

بطور مجلل برآزار مينمايد.

فروشگاه بزرگ افغان

بزرگانه صفحه چر چطور ميشود

مجرب نصيحت و نصيحت جايزه مردهد

۱. صرف نان چاشت ۵ نفر در

دستورات فروشگاه

۲. يك توب پيراهن نخن قاق

۳. يك حيره بوت

۴. قرطاسيه به بهاي ... افغان

د صدف بود بولوطرقة د صدف
پهري په اوز دوکي هم بدله نه
شوه، د مرغلرود پيدا کولو
ممارت لکه د پخواپه خبر د
حوصلي، زپه ورتيا، روغو
سنز و او تيزو سترگو پوري اړوند
دی • کله چی ورسره چانس
پاری وکړی او وربرابره شی نو
د ((گلور ماریس)) بعضی
((سندرری جاپ)) زین صدف
هم ترلاسه کوی، دغه پیاوړی
اوزپه وړانسا نان د نوموړی
صدف د ترلاسه کولو په پاره
شوڅو ساعت په پرله پسې
ډول غوټی وهی •

د قلیپین د مرکز بعضی مانپلا
د سار د سانتا کوپین په کوڅه
کی د ((باجاو)) په نامه
لومړی درجه رستوران جوړ
شوی او د روزی ترڅنګ پی
رنگه باد بانونه درول شوی
شتمن ځله په دغه رستوران
کی د ما بنام د ډوډی په
بدل کی د و مړه پیسې تحویلوی
چی د باجاو کب نیوونکی پیسې
په پوه کال کی هم نه شمسې
پیدا کولای •

همدغه سبب دی چی د
اعلانوی په کوڅو کی لیکل کېږی
چی: ((باجاو سندرگی
بی غمه اوسې پرواز من دی •
باجاوان په ساحل کی خانونه
نارام احساسوی • دوی څپو
اوغلی ځله دی او داسی
معلومې چی په هبله لوی
اوهغه دا چی د پیر هغه
ځای ته چی دوی په کی توافق
کړی او ازاده ژوند لری، را و
گرځی)) •

دا چی د دغو ځلوه پاره •
تراوسه پوری په ساحل کی
ځای نه شته نو پوره کومې

خواته لاری شی ؟

د ((لری)) پراشو او خوا ((
مجلی څخه •

سپویه څیرې پری • ژوند
د دوی په نظریته له ما
شومانو څخه هېڅ مفهوم
نه لری •

د شلو څخه تردیر شو
پوری بهی شرکت بعضی
کامیونیکیشن • باجاوان
د څارلسی سپوږمی په شپه
چی ختیځ کی د جشن د
شپې په نامه نومول شوی
ژپه وزمه شنی جامی اغوندی
او د سندرگی د څپو ترڅنګ
له کپ بال سره سندرگی جاپی
نڅا کوی او د خوښی دغه
جشن ته چی د هغویه
اصطلاح پاکچین نومېږی
ترسهاره دوام ورکوی • حامد
داری ښځی د بانس د لرگو
شا او خواپه جدیت سره
پتوی او کله چی ټاکلی وخت
راورسیږی نو قایله د ماشوم
نوم د بانس په تیره لرگی غو
ځوی •

ځینی باجاوان غواړی
په • یوه ټاکلی او ثابت ځای
کی مېشته شی • د توغکا لان
په لکی کی چی دوی سسل
کوډی په کی ولاړی دی •
حتی پوښوونکی هم جوړ شوی
چی کوچنیانوته په کی
حساب اولپه زده کوی د مړ
جانوی په ډیر کوچنی گردی
ټایوکی پی چی د څپو په
زیاتوالی سره هم نه
ډوبیږی • د سهرت میدان
جوړ کړی • مېشته کېدونکی
باجاوان هم ځپلی د
((خروم)) بعضی خرما
ونی په سندرگی کی ځای پور
ځای پریږدی • د دوښو
تراندی په څپه ورواوسو
کی درنگه باد بان لرونکی
بهی ګانی ولاړی وی •

په مرغلر پیسې هم د شپې
لمپ لوه اوده تله، پلار او
نوی، وروڼه او باګاوندیان
ځی •

چاپخانه پستی

وکیل چالاک

بقیه شماره گذشته

نوشته حمید

زهره نگاهش به ساعت طرف و خالاشی خود که در دست چپش بطرف آرنج بالا رفته بود انداخت. آن شباهتی کرد. ساعت از او گذشته بود. در خوابان گفتگاه عدای عبور موتری به گویی میرسید. ساعت ربابد ستراستفاد ست چپش باین کشید و برای اطمینان بیشتر یکبار دیگر به صفحه منگی آن که دو عقربه طلایی رنگ روی آن یک یکگردن بیان میکردند انداخت. درست دیده بود. ساعت از او خواب بود و انتظار دیده و زهره ای که از ساعت ۸ شب وجود را تسخیر کرده بود ادانه داشت.

آقای (با مدادی رنگی بود)
(خان مراد) سالی خراب
هد آمد و حوادث از چشم
ساعتی شد و بعد از آن
به خانه رفت و بعد از آن
پیدا کرد و بعد از آن
اطمینان یافت و بعد از آن
کمال و بعد از آن
چهار ساعت بعد از آن
خوابی را به ستوا کرد
زهره هم رحلت خود را حاضر
نرسید و بعد از آن
آن کیل را بر زمین گارد بگیر
نگاهش به ساعت بود
پرتود دیده بود که در دست
در دهلیز ها به آنگاه که
هدایتی به کوچه رسید و کجا
عنه به خواب رفته بود
برای اطمینان بیشتر خود را
پشت در زد و بیرون آمد
و گوشه ای در بستند. سکوت
حاکم بر دهلیزها اضطرابی
را پیشتر کرد. «نایب ابراهیم
را نمیگویم با او...» و بلافاصله
به خود میساخت داد. (در این
صورت من توانست از این
عربی مقابل حرکت او را
نزد و بگوید: «...»
چند قدم از او دور شد
حرکت و روی چوکی که در آن
بود تسلیم و بار دیگر
خلوت نمیداد و به پشت
از نیایان عبور میکرد
بطرف سرری که خانه او
قرار داشت نمی آمد.

حسنتی ناسی از کم خوابی
واضه تراپ توام با انتصار
توانند را فرسود
بود. دو سال زندگی با مرده
کوچترین علاقه ای به او نداشت
و بعد ماه رابطه یکنهانی با جوانی
که در بیرون به بزرگترین فداکاری
ها برای از دوای با ارتن بدهند
زهره را جسر کرده بود. در ماه
های اخیر احساس میکرد
باردیگر به دختر ۱۷ ساله ای
تبدیل شده است که شبها
با ازو میخوابد و هیچ باغدوسی
بمقدم چشم روی جهان می
کناید. بارها در طول این دو
سال به خود گفته بود که اگر
برای برار از خانه ای که مال او است
در این حکومت میگردم نبود
به از دوای با مصطفی خان نمیشد
داد و آنقدر در خانه میان
علاقش به سرافتم بیاید و آنوقت
زندگی با خوشی را با مرده کی
بمستند و به شروع میکرد. اما

روزی در این خانه که امسوسهائی
بمیرد به بیخچه میرسند
بسال را باید متوقف کرد. ماهی
را در این خانه که از آن بگویی تازه
دو سال و دو سه زندگی با مرده
که در این خانه را نزد زن دیگری
میدراند و تو با این واقعیت را
ببیند بری کامی است. هر لحظه
ای که زندگی جدید را شروع
نشی به آن میدانم تازه شروع
شده ای.

عدای بزرگ موتری که چند
متر بالاتر از سر او ایلی از حرکت
باز ایستاد رشته تخیلات زهره
را باره داد. مردی که نمیشد
احد روز چند ساله است،
از او بیخده شد و داخل یکی
از سرکشتند. هیچکس وارد
سرری که خانه زهره در آن وقت
بود نمیشد.
ساعت ۹ بود. زهره
دیگر امید به آمدن خاله (دو
واجب شده و کل نداشت
موتری را بر سر خواب میبندد و
به خواب میرود.
از آن بزرگ موتری که در آن
خانه پیدا کرد: «اگر مصطفی
خان پیدا کرد که کلید دارد و دستی
پوشش آید و اگر بیاورد
(خان مراد) پیدا کرد (میرند)
لباس خواب بپوشد و بالذات
و کوتاهی با پوشید و بالذات
بسیار خود را روی تخت خواب

ردا کرد. در آن میخوابد است
عجب فکر نداشته با آسوده
خوابی بعد از این همه
بگذارد اما چنین چیزی امکان
نداشت. نقرت از آن که زندگی
با مصطفی خان و جسم مگر
زاینده شام مردی که امسب
در تارنن دیگر خوابیده -
است. رویای شیرین پندانی
از مصطفی خان و از دوای با
فلام) تر و با اضطراب از پایان
نقد ای که رگین دارالوکاله
برای واقعیت بخشیدن به این
رویای شیرین برای رکن شده
بود. همه رفته رفته اجازه
خواب آسوده را به او نمیداد.

زهره درست میدانست
خواب می بیند و با یاد راست.
عدای سره های مدت
در روزی با ابراهیم بر سر
پیدا کرده بود. با در این بسیار
تعمیر گرفت. بعد از این را بارند
وه تردید خواب و بیداری خانه
بد عدد. روی تخت خواب نشست
و با بدن نیمه باز یکبار دیگر
ساعت صفحه منگی را بر مفاصل
بمعه امیر گرفت. ساعت از او
بود. راعی همسوز روی و اتان
خواب روی بود. عیب چیز
بی نمانده بود و این نشان
میداد که مصطفی خان هم
خونریز نباشد. است از بار دیگر
تردید به سرافتم آمد: (نگند
براستی کسی با مدت در دور-

دی ابراهیم می نویسد و سا
مدای آن از خواب بیدارند.
است. (برای پایان دادن به
این تردید از تخت خواب بیرون
آمد و چون راه بست در روی
رماند. عیب حاشی از آنسوی
دره گوش می رسید. دره برای
ایمینان بیشتر در راه کرد
بود هدیز بیرونی را چند پسا
بدقت نگاه کرد. عیب چکر در
دهلیز نبود. باردیگر داخل
ابراهیم بازگشت و از پنجره
به جایان نگاه انداخت.
در آنجا نیز سب و سکوت با تمامی
سگینی خود حکومت میزند.
بیاله راه بپراز خواب در آن
چای نوشیده بود از روی میز
برد است. هنوز کمی بیای
سرد در آن وجود نداشت.
و سر از آنکه بیاله را سرد ایسر
مد است. ای سرد و تلخ مزه

را در حالیکه ایردهایش را مسخت
در دم کشیده بود از گلو مردود
چاره ای نبود، نشستن و انتظار
کشیدن خسته کننده تر از خواب
توانم یا اضطراب بود. باردیگر
به اتاق خواب بازگشت اما هنوز
به تخت خواب نرسیده تصمیم
گرفت برای جلوگیری از تکرار
تابوسی که بر اثر آن از خواب
بیدار شده بود در زورده ای ایار -
توان را نیمه باز بگذارد و خودش
هم روی تخت خواب دراز نکند.
عمین کار را کرد و اینبار وقتی
به تخت خواب بازگشت ملحفه
سعدی را روی خودش کشید.

* * *

ابتدا تصور کرد خواب
می بیند اما بتدریج که از خواب
فاصله گرفت، هر لحظه بیشتر
از لحظه قبل گرمای دستهای
نا آشنا را با تن خود احساس
کرد. برای آنکه مطمئن شود،
خواب نمی بیند چشمهایش
را باز کرد، و به دیوار مقابلش
خیره شد. چراغ اتاق روشن بود
اما سکوت بیش از خواب احساس
نمیشد مدتی که در زیر رویش
به خودش اجازه داده بود
تابه شدن زهره
راه بیاید، همچنان به بیخوری
ادامه میداد. گرمای دستها
ثاملاً برایش نا آشنا بود. تمام
نقشه ای که وکیل برایش شرح
داده بود در عرض چند ثانیه
در ذهنش محسوس شد و دنبال
آن به یاد در نیمه باز ابارتجان
افتاد. دلش میخواهت بداند
چه ساعت است اما جرات
نداشت دستش را از زیر
رویش بیرون بیاورد و از طرف
دیگر ستفای کنجکاو جستجو
کری که زیر رویش سرعت عمل
میکرد قابل تحمل نبود. این
و هیچ قابل تحمل نبود. باید
من فهمید صاحب دستها کیست
خودش را کی عقب کشید و سه
سرعت روی تخت خواب نشست.
مرد ۵۰ ساله توی هیگلی کنار
تخت خواب نشسته بود و با
خونسردی تمام لبخند می زد.
زهره رویش را تاروی سینه های
نیمه عریانش بالا کشید. در حان
لیگه سعی میکرد خود را در رویش
پیچیده و خونسردی تر با ساز
یابد جویده جویده برسد:

شما (خان مراد) هستین
مرد که گوئی به خانه خودش
آمده و سر به سرزن خودش
میکند، باخونسردی کامل
از جایش بلند شد و گفت:
... بلی آتشپاره (بامدادی)
گفته بود مثل هلو میمانی اما
کمان نمیکردم اینطور رسیدم
باشی (بامدادی) ترا کجا
پیدا کرده؟
زهره برای آنکه به بحث
خانه بدعد به نقشه بامدادی
و تاکید عیای او در این باره که
(خان مراد) دست از پا خطا
نخواهد کرد اشاره کرد و در -
حالیکه به ساعتش نگاه میکرد
خطاب به مرد گفت:
... حالا ممکن است از اتاق
خواب بیرون بروی، نامن لباس
پوشم؟
(خان مراد) با اعتماد
بسی اعتنائی و خونسردی اول -
پاسخ داد:
... خانم جان همه بحث
اینجاست که تو باید نیمه برهنه
باشی و من هم در اتاق خواب
بانم. شیدر خوش غیرت باید
ما را در همین وضع ببیند. مگر
اینها را (بامدادی) برایت
گفته؟ از من هم نباید چیزی
اگر کاری از من بر میآید (بامدادی)
دادی برای این کارها از من
استاده نمیکرد. راحت باش.
زهره که کمی آرام گرفته بود
روی تخت خواب کمی جابجا شد
و رسید:
... کی آمدی
... نیم ساعت میشه
... یعنی ساعت یک آمدی؟
... بخیرالم
... عسایه ها متوجه نشدن؟
... من کسی راندیدم
... زهره میخواست یکبار دیگر
به ساعتش نگاه کند اما
صدای بسته شدن در ابارتجان
خواستش را بریشان کرد. خودش
را آماده زورده شدن با مصطفی
خان کرد و به (خان مراد) هم
اناره کرد که آماده باش. (خان
مراد) که در ستر از
حفظت داشت بلافاصله سترانش
را دور زهره حلقه کرد و
خودش را به زن جوان چسباند
زهره در حالیکه مثل یک کبوتر
در بازوهای (خان مراد) جای

گرفته بود زیر چشمی در اتاق
حواب را نگاه میکرد تا عکس العمل
شهرش را ببیند اما ناگهان
احساس کرد عرق سرد تمام
بدنش را نمناک کرده است.
... چگونه میتوانست به چشمهایش
بازر کند؟ یا تمام توانی که
داشت (خان مراد) را کنار زد
و از تخت خواب بیرون آمد. بخورت
در اتاق خواب دید اما فاصله
را آنکه (غلام) را در آغوش بگیرد
و همه چیز را توضیح بدهد
صورتش با ضرب سیلی گرم شد.
در حالیکه غمزه اجازه نمیداد
کلمات را کامل ادا کند خطاب
به جوانی که همه این سحنه
سازها را برای رسیدن به او انجام
داده بود گفت:
... این، این... خان مراد
است. این یک نقشه است.
... میخواستم، میخواستم از ستر
مصطفی خان خلاص شم. میخوا -
ستم... طلاق بگیرم تا بتوانم
با هم زندگی کنیم...
... اینها را گفت و بار دیگر
خودش را به (غلام) رساند تا در
آغوشش بگیرد اما مرد جوان
به گوشه دیگر اتاق رفت و خطاب
به زهره گفت:
... به خودت نگاه کن...
... همه چیز نقشه است؟
... زهره نگاهی به سر ایستای
خود بر انداخت. کدام سردی
میتوانست حرفهای او را بپوشاند
کند؟ موهایی آشفته، پیراهن
خواب کوتاه، سینه های نیمه
عریان...
(خان مراد) که گوئی نقشه
دیگری را اجرا میکرد خودش
را به (غلام) عاشق پیشه رسانده
و بنان یخن سر را در منبت گرفته
که گوئی چنگ به گلوی یک سره
انداخته است.
... بسر پاره نه، من خرجش
را میدهم، آن وقت تو دستت
را بالا بیاور بلند میس؟ مرا میگن
(مرد کوری) سرت را روی سینه
ات میگذارم...
... غلام دست و پایش را رخم کرده
بود برای رهائی گریانش از چنگ
(خان مراد) چنان دست
و پامیزد که همه حان ترش کف
اتاق به هوا بلند شده بود.
... زهره برای نجات غلام روی باهای
خان مراد افتاده بود اما خان
مراد دست بردار نبود و غلام

را کشتان کشتان تا کنار در زورده ای
ابارتجان برده بود. غلام
به اتماس افتاده بود و قسم
میخورد که اگر رهایش کند دیگر
اینطورها پیدا نخواهد شد
و فکر زهره را هم از سرش بیرون
خواهد کرد.
(خان مراد) میخواست
در ابارتجان را باز کند و غلام را
بیرون کند که در خودش باز شده
و مصطفی خان (سهر زهره) در
آستانه در بالا فریاد زهره که
فکر میکرد الان همان نقشه قبلی
اجرا میشود و غلام به همه چیزی
خواهد بود و ما جراب خوبی تمام
خواهد شد موهایش را از صو -
رزش کنار زد و لبخند زنان بیخوف
(خان مراد) رفت اما قبل از آنکه
دهان باز کند، خان مراد در
حالیکه هنوز گریبان غلام را در -
دست داشت بادست دیگر
چنگ انداخت و گریبان مصطفی
خان را گرفت و شروع کرد به
ناسرا گوئی.
(مصطفی خان که بیشتر از
غلام دست و پایش را رخم کرده بود
گفت:
... من شوهرت هستم اما امشب
چشم بازند. خدا بد آن کسی را
رحمت کند که خبیم کرد سرب
خانه ام بزنم.
(خان مراد) خنده تمسخر
آمیزی کرد و گفت:
... بر شوهری غیرتش تو
استی؟
... مصطفی خان نوزاد ادامه
داد:
... تا امشب بودم اما دیگر
نیستم. فردا سه طلاقه اش میگیرم.
فقط شما را بخدا گواهی
و در میان همسایه ها
آبرو برام نمی مانه. بر پدش
لعنت که گفت زن جوان بگیرد این
نان را گذاشت در ستر خوانم.
(غلام) که زیر چشمی به صورت
متوحش و متعجب زهره چشم
دوخته بود، یک بندل بسول از
جیبش بیرون کشید و در جیب
(خان مراد) گذاشت و گفت:
... مرا اگر رهائی به بروت
هایت قسم که دیگر پشت سرمه
نگاه نمیگیرم. (خان مراد) اضافه
کرد:
... آه هم بیدایت شد با چاقو
شکمت را میدم. لطفاه ورق بزنید

وکیل چالاک



در آستانه در ابارتمان ایستاده بود و بعد از چند لحظه متوجه گیتی زهره شد داخل شد و در را پشت سر خود بست. زهره بیصوت مانده بود و کلاهی برای گفتن پیدا نمیکرد. وکیل چالاک سر گفتگورا باز کرد:

— راعده ای فکر میکنی سیب سرخ برای دست چلاق خوب است؟ اصلا شما یک نگاه به خودتان در آینه بیاندازید. این گوشت برای غلام حرام است. همان قدر که برای شوهر پیر و از کار افتادهتان حرام است.

زهره مثل بره ای که در جنگ گریه میکرد کجکترین اراده ای از خود نشان داد و همین دلیل هم وقتی آقای بامدادی در اغوشش گرفت نیرو و توانی برای مقاومت در خود شریک نکرد.

دنيا به آخر رسیده بود: شوهرش را از دست داده بود و غلام را هم همراه آینه به گور سپرد. بود. در قابل وکیل حيله بسازي که تمام این صحنه سازها را برای دست یافتن به او ترتیب داده بود. چگونه میتوانست مقاومت کند؟ این سرنوشت نبود؟

کرد اما بحمر آنکه او خواست بطرف زهره برود شانه هایش را گرفت و گفت:

— نشد! مگر نگفتی سرودا نباید نمود؟ مرد و از خانه میروم و عیالت را میگذارم به انان خدا. صبح بیاید کدام محله که خلاق برده می مصطفی خان رو کرد به زهره:

صبح ساعت ۱ پیشروی محکمه شماره ۵ منتظرت استم.

(خان مراد) و (مصطفی خان) در ابارتمان را بهم زدند و بیرون رفتند. زهره نمیدانست چقدر از رفتن آنها گذشته بود که با رد بگردید در ابارتمان بلند شد. خواست لباس بپوشد و در ابارت باز کند اما چون فکر میکرد غلام ویا مصطفی خان بازگشته اند با همان بیراهن خواب در را باز کرد. آقای (بامدادی) با صورت تراشیده و لباس آراسته

گریبان غلام خلاص شد و در عرض چند دقیقه در ابارتمان بهم خورد و غلام ناپدید شد.

بعد از رفتن غلام (خان مراد) رو کرد به مصطفی خان.

— بانها چه کم؟ راست میگی که شوهرت راستی؟

مصطفی خان که هنوز دست و پامیزد تا گریبان را خلاص کند گفت:

— شوهر من بودم از فردا صبح دیگر نیستم. حق زحمت شما را هم میدهم. آخر چشمهای مرا امشب باز کردن زیرا آب روی چندین ساله ام می رفت.

زهره دستهای (مصطفی خان) را هم دید که از جیب بغلش بیرون آمد و در جیب

(خان مراد) پرورفت. خان مراد یخن مصطفی خان را رها

بقیه از ص (۵۳)



عسل، بر علاوه امراض دیگر شده در رفوق درتدای امراض جگر، گرده، کیسه صفرا و غیره نیز مورد استفاده قرار میگیرد. چنانچه بانزده گرام عسل با نم لیتس جوشانده گل نسترن را طبیبان درتدای بیماری های گرده تجویز می نمایند.

عسل مانند سایر داروهای هرگاه بصورت درست و بجا مورد استفاده قرار نگیرد بجای مفید واقع شدن منتر تمام خواهد شد. چنانچه اگر بیشتر از غذا بدون وقفه خورد شود تیزاب معده را افزایش خواهد داد. خوردن عسل برای بیماران مبتلا به دیابت یا مریضند و همچنین برای اشخاص دارای حساسیت معنی قرار داده شده است.

صرف مقدار و صد گرام عسل در یک شبانه روز و آنهم برای مدت درازی اصراری بدنبال خواهد داشت. نقیب چمن

سد و ویت و نیم یاد و ساعت قبیل از خوردن غذا صرف گردد تیزاب معده همچنان ویم و زخم معده را علاج خواهد کرد.

عسل از لحاظ تولید کالوری با خوراکی های مغزی چون جاکلیت، ککاو، چارمنز و شکر همسری میتواند. چنانچه صد گرام آن -

۲۳۵ کالوری تولید مینماید. باین اساس خوردن عسل برای اشخاص مصروف کارهای زیاد جسمی و دماغی ویا برای بیماران در دوره نقاهت ضروری و حتمی میباشد.

کلو کوز یا قند موجود در عسل از خوردن شدن شریانهای قلب جلوگیری نموده جریان خون را در قلب بهبود می بخشد.

هرگاه در طول یک ماه روزانه سه بار وقت خوردن غذا صد گرام عسل صرف شود قیضی هموگلوبین خون از دیاد رونسج عمرس بدن بهبود حاصل خواهد نمود.

عسل، حوراک صحت بحسن انتخاب آور، یاری دهند. چهارها، معده، فرحت بخش دماغ و تقویت کننده قوه تفکر می باشد. از مخلوط عسل با چارمنز جنگلی در جلوگیری از سوزش واز مخلوط آن با برگ گلاب در تداوی دوره اول توپر کلوز شش استفاده بعمل می آید.

طبیبان سر قدیم عسل را به حیث یک داروی شفا بخش در امراض چشم، ویم و زخم جلد مورد استفاده قرار میدادند.

خوردن یک قاشق عسل بابت گیلان سیر دغ در شیب ویا یک قاشق چای خوری عسل با آب لیمو یا صد گرام عسل) در روز درتدای سرما خوردگی و گلودردی مؤثر میباشد.

عسل نه تنها در هم غذا کمک میدهد بلکه اگر در طول یک و نیم یا دو ماه هر روز یک قاشق آن در صد گرام آب جوثر مخلوط

یک روز

بقیه از ص ۵۵

سرت بدست قوای امنیتی گرفتار گردیده درباره سوابق جرمی امر که درج در سیه نسبتی اثر - میباشد چنین اظهار داشته است :

نخستین بار در ولسوالی بمسود به اثر سرقت اموال بیست منزل توسط قوای امنیتی دستگیر زندانی گردیدم. یکبار هم در سال ۱۳۵۰ به اثر سرقت یک تراچی مجازات شدم. و بالاخره در - اوایل سال گذشته به جرم بیست و سه فقره سرقت به دو سال حبس محکوم گردیدم که بعد از سپری نمودن میعاد تقریباً یازده ماه از زندان مرکزی به اساس عفو عمومی در چنانام حوت سال گذشته در زمره عفو شده - گان از حبس آزاد شدم.

نوروز علی طی سولاتی به - (۹) سرقت دیگری بعد رهایی - اس از زندان اعتراف نموده و - چنین بیان داشته است که :

بعد از رهایی از حبس اولین شکار من در منطقه شامهید دکان بوت دوزی بود که از دکان مذکور سی جوهر بوت و یک پایه ماسی - ن خیاطی را ربودم و آنرا ببلع بیست هزار افغانی بالایی وکیل نام فرو - ختم.

همچنین نامبرده از سرقت یک دکان خیاطی و مغازه خوراکه فروشی در حصه سوم خیرخانه مینه و چندین مغازه در نقاط مختلف شهر اقرار نموده است که مبلغ هنگفتی از فروش اجناس سرورقه بدست میآورد. طبق اظهارات - خود س تمام آنرا در قمار و شراب و غیره صرف مینماید.

وی عبد الوکیل ولد عبد الحق و شیر نظر ولد شامه کهنه فروش و محمد امان را بحیث مالخوران که مال های سرورقه را برایش به پول نقد مبادله میکردند معرفی نموده است. اکنون در سیه مربوط به محکمه راجع شده است تا قانون در مورد نامبرده تصمم بگیرد.



فرها و موریکه

قدیم کن بهترین کسب ما
مستور افکار هنر و غیره
فرها و موریکه: در راه
شاه در زمین به ابداع کسب ما
مستور ساز و آفرینش
است و در کسب ما

آدرس: کابل کابل
بهر فرهنگ و کسب ما

آدم مهربان

بقیه از ص ۹۵
وامان که دیگر طاقم طاق شده است با کتایه میرسوم (ساحب قیمت کرونچند است) و او متلیکه از ده بیست افغانی صحبت می کند سهل و ساد ه میگوید (هشت تنه لک تمام میشه) وقتی این مبلغ سرسام آور ارمیتوم به لوزه می اتم. تمام وجودم میلرزد. دند آنهاج هم ا می کند اما. اما باز لاجول بالنده گفته خشم را می گیرم.

بدرم که متوجه وسع دیگرگون شده ام میشود میرسد. (چرا بچم میلرزی) چه میتوانم بگویم. بدروغ متوسل میشوم میگویم کسی تبالرزه دام و همی آدم - مهربان دفعتاً بانگ میزند.

حسین. اریچه حسین (ا) حسین مورا. حاضر میشود و میرسد (چه امر ا) و همی آدم مهربان دستور مید هد (یک تابلیت مسکن برای آغا (ا) اریمن) بیار. تا میخو ا هم بگویم نه.



قرطاسیه مورد ضرورت
تا از اینجا تهیه نمائید.
همچنین عکسها را بنگه
بهر فرهنگ و کسب ما
و عروس بنفوشه ارسال کنید.

حسین فرمک واری دوباره سر میرسد و هرچه میگویم لازم نیست جورشدم کسی باور نمیکند ناچار زیر تاثیر نگاه های سنگین و اصرار همی آدم مهربان تابلیت مسکن می خورم.

تصور نکنید من با همی آدم - مهربان بدر کشتگی دام. نه اینطور نیست چرا که فصل خدا بدرم حیات است. و این خیال را هم نکند که من و همی آدم مهربان بان باهم (عقره) خوردیم. اینطور هم نیست و هم حدس نزنید که من بخیل استم و مال و منسال همی آدم مهربانه دیده ندا ام. همی آدم مهربان همانطور که گفت بسیار مهربان است.

همان نواز است و حتی مافریبان راهم معمان میکند و بدون تکلف با ما صحبت میکند و بدون خود خواهی حرفهای ما را میشوند حتی برای من وعده داده است که بعد از اینکه

بخیر مکتبه خلاص کردم نمیگذارد که مرابه عسکری ببرند برای من جواز میگیرد و به خارجه روانم میکند.

امان سیل شده عوس سیاستداری و دعا و ثنا همان وقتی که این وعده را برایم داد باز می خواستم که یخنش را بگیرم و لگد مال و کف مالش کنم اما امید ام حضورش که از تصمم خود گذشتم.

ملاحظه می فرمایید که من تاجه اندازه حق ناشناس و نسا سیاس استم و او تا کدام سرحد مهربان است.

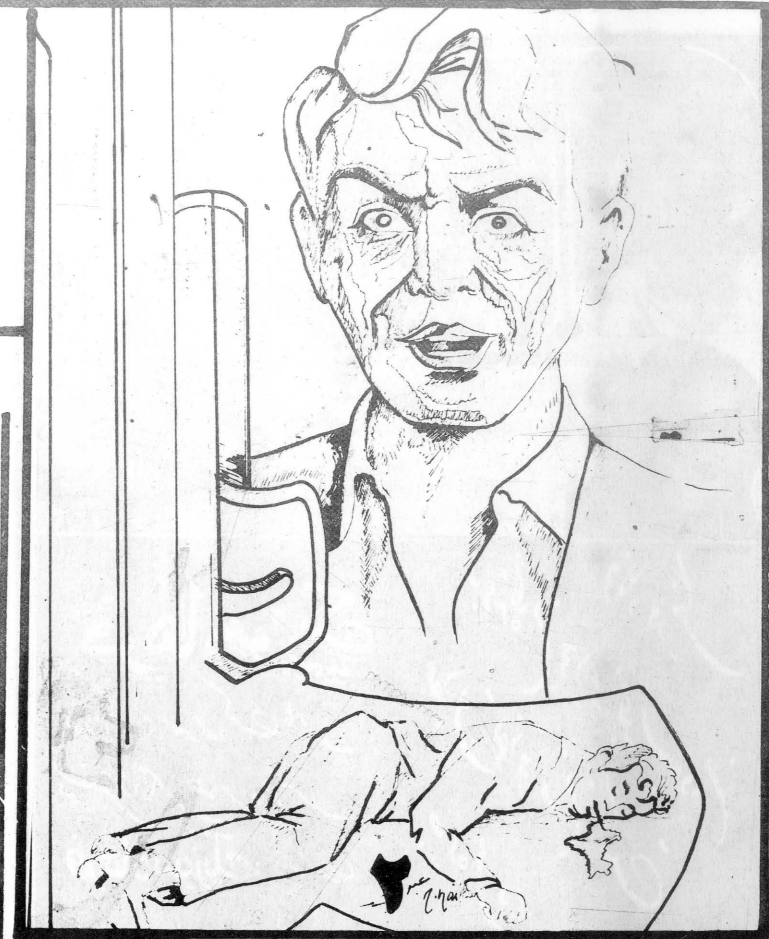
حق دارید مرا سرزنش و حتی توبیخ کنید. حتی حق دارید که مرا دیوانه هم بگویند و هم میتوانید مرا نمک خور نمکدان شکن هم بگویند ولی اینقدر که گفتید اجازه دهید ا من هم در لبره ام لا اقل یک جمله بگویم:

«همی آدم مهربان رشوت میخورد»

سزا هدايت نام

نوشته: اکا نارستقي

ترجمه
زهغون



واستان ونباله وار

د رحالیکه از تاثر جنس
لحظه قبل ول نشانه بی هم
نمانده بود گفت:
اما من ساعت نه و بیست
دقیقه ... ساعت نه و بیست
دقیقه ... به این ترتیب من
نجات یافتم !!!
مستر مایهرن نفهمید
نجات یافتید؟ مطلب
شما چیست؟
در این وقت من در خانه
بودم ... همسر میتواند این امر را
تائید نماید ... من تقریباً ساعت
هشت و پنجاه و پنج دقیقه
با میس فرنج خدا حافظی کردم و
ساعت نه و بیست دقیقه نشستیم
شام صرف میکردم ... خناراشکر!
پس از نظر شما میس فرنج
را چه کسی به قتل رسانیده
است؟
- یقیناً دزدی ... اگر این
سوءضن احقانه و ثابت و بدبینی
او نسبت بمن نمیبود بولیس
آنقدر وقت خود را با لای من
بصرف نمی رسانید و راه اندرست
را در پیش نمی گرفت.

حالات پیر او کاملاً آرام شده
است.
- از سوال خود معذرت
میخواهم مستر ول ... شما خانم
خود را بسیار دوست دارید؟
- البته.
- مگر او شما را؟
- او ... رومین نسبت بمن
بسیار وفادار است ... او بخاطر من
آماده انجام هر کاری است.
هر قدر ول با احساس بیشتر
راجع به خانم صحبت میکرد
به همان اندازه روح و قلب
مستر مایهرن ناراحت تر میشد.
آیا میتوان به شهادت زنی که
بی نهایت دوست دارد اعتماد
نمود؟ ...
- آیا کسی آمدن شما را به
ساعت نه و بیست دقیقه دیده
است؟ شاید خدمه دیده
باشند؟
- خدمه ما ثابت کار نمیکند
اوساعت هفت کارش را تمام میکند.
- شما کسی دیگری را در
سرن ملاقات نکرده بودید؟
- از آشنایان هیچ کسی را
راستریک قسمت راه را من
با سرویس آدمم ... ممکن نگران
سرویس مرا بخاطر داشته باشد.
مستر مایهرن سرش را جنبانید
نیده گفت:
- آیا کسی هست که
شهادت همسر شما را تائید
نماید؟
- نه ... مگر معلوم است
که این کار ضروری نیست ... همینطور
نیست؟
- امید است ضرورتی برای
این کار پیدا نشود.
مستر مایهرن برخاست و
دستش را سوی ول دراز کرد.
- با حفظ بعضی جهات
قضیه من بر عدم ملاقی شما
معتقدم و امید دارم ما اینرا
به اثبات خواهیم رسانید.

لبخند گشاده و آشکاره
چهره لسونید ظاهر گشت.
- من هم چنین امیدی دارم
معلومات که دلایل من درست
است.
مستر مایهرن هیچ جوابی
نداد و از اتاق برآمد ...
خانواده ول در عمارت کوچک
و ساده بی در نزدیکی
یگستون گرین زنده گوی میکرد.
دروازه را خانم بد قهر
با سن و سال متوسطه غالباً
قرار گرفته ول همان خدمه
غیر ثابت آنها بود، باز نمود.
- مستر ول برگشته است؟
- بلی ... یک ساعت قبل
امانیدانم که او میتواند شما را
بپذیرد یا خیر؟
مستر ول کارت ویزیت خود را
کشید و گفت:
- فکر میکنم اگر شما اینرا باو
نشان بدهید میتواند خدمه
با نا باوری به کارت نظر انداخت
دستش را پایشیند شپاک کرد و
با احتیاط آنرا گرفت. بعد
دروازه را در برابر بینی و کیبل
مدافع بست و او را در سرن باقی
گذاشت. پس از چند لحظه
برگشت در مناسباتش کمی تغییر
که بمشکل تشخیص میشد نسبت
به مستر مایهرن وارد آمد بود.
- خواهش میکنم داخل
شوید.
وکیل مدافع بدنبال زن به
اتاق نان کوچک ولی مرتب
و تمیز گذشت. خانم بلند قامت
و مو خرمائی به استقبالش قدم
گذاشت.
- مستر مایهرن؟ فکر میکنم
شما مصروف دوسیه شوهر
استید ... شما از نزد او آمده
اید؟ خواهش میکنم بفرمائید
بنشینید. وقتی خانم صحبت
نمود اکسنت خفیف در صحبتش
او را بحیثیت یک خارجی معرفی
نمود.

نمود ... مستر مایهرن بانگشاه
دقیقت به گونه های کمی بمن
اندک کورنگ بریده ... چشمان خیلی
قشنگ و حرکات بخصوص دستهای
خانم متوجه شد ... در سیمای او
در مجموع آثار کمی بیگانه غیر
انگلیسی خوانده میشد ... وکیل
مدافع شروع به صحبت نمود.
- مستر ول عزیز ... شما نباید
خود را تسلیم احساسات نمائید.
اونگان خورد کاملاً واضح بود
که مستر ول اعلا تاثر و احساسات
را بخود راه نمیداد ... برعکس
قابل تعجب است که او آرام و
راحت بود.
مستر مایهرن فکر کرد: زن
عجیبی ... آنقدر آرام است که
انسان عصبی میشود ... او از همان
آغاز ملاقات با این زن خود را
غیر مطمئن احساس میکرد ... زیرا او
او معنائی ایجاد شده بود که
بنابر اعتراف خفیف و نهانی اش
نیروی حل آنرا در خود نمیدید.
مستر مایهرن مضمون صحبت
مستر ول را به وی انتقال داد
خانم صحبت او را بسیار دقیق
شنیده و گاه گاه سرش را میجنبانید.
نید ... وقتی وکیل مدافع صحبت
خود را تمام کرد گفت:
- یعنی او میخواهد که من
آمدن شما را به منزل به ساعت
نه و بیست دقیقه شهادت بدهم
- اما او در همین وقت
آمده بود.
- حرف بی لای این نیست.
من میخواهم بدانم که حرف شما
باور میکنند یا خیر؟ چه کسی
میتواند تائید نماید؟
مستر مایهرن دستها چسبید
به این سرعت به گه موضوع
وارد شدن این ... بهر ...
د وجود این زن چیزی نرفته
بود که وکیل مدافع به اسرار
وضع خود را نامناسب فکر میکرد.
او پاسخی داد که آرام کننده
نبود:

هیچ کسی
رومین یکی دو دقیقه
خاموش نشسته و لبخند لبانش
را رها نمیکرد ... او به چیزی
میتوانست لبخند زند؟ احساس
ناراحتی که دامنگیر مستر
مایهرن شده بود قوت میگرفت.
- مستر ول ... من میدانم که
شما تاجه اندازه به شوهرتان
وفادار استید ...
- معذرت میخواهم چه
گفتید؟
این سوال وکیل بیچاره را
کاملاً در حالت بی تکلیفی قرار
داد و اینک با اطمینان کمتر
تکرار نمود.
شما آنقدر به شوهرتان وفا
دار استید ...
خانم با تاثر گفت:
- اینرا او برای شما گفته؟
و با حرکت شدید از جوی بلند
شد ... ردی که مستر مایهرن
احساسش را میکرد به غرض درآمد
- من از او متنفرم! شما
میشنوید؟ متفهم! من میخواهم
ببینم که چگونه او را بعد از میزند!
مستر مایهرن نمیتوانست
کلمه بی هم بزبان آورد ... خانم
به او نزدیک شد از نگاه و تمام
زستهایش نماینده گوی از غضب
میکردند.
- چه خواهد شد اگر من
بگویم: او در آن شب ساعت
نه و بیست دقیقه نی ... بلکه ساعت
ده و بیست دقیقه بمنزل برگشت؟
که او با کاهی از وصیت نامه
تصمیم قتل خانم فرنج را گرفت
و خودش خود او همه چیز
را برای من اعتراف کرد؟ اگر
من تمام این حرفها را در محکمه
بگویم چه خواهد شد؟
تصور میشد که چشمان او
مستر مایهرن را میپوشاند ... وکیل
مدافع باز حجت فراوان بر احساسات
تشغالب آمد ... هر چه قاطع تر
پاسخ داد:

شما نمیتوانید به شهادت
علیه شوهرتان جلب گردید
قانون چنین حکم میکند.
- او شوهر من نیست!
مستر مایهرن در دقیقه
نخست فکر کرد گوشه اش خوب
نمیشد ... خانم تکرار نمود:
- شوهر من نیست! او سکوت
طولانی برقرار گشت ... من در
زنیو اکور بودم ... شوهر داشتم
و شوهرم زنده است ... لکن او ...
در شفاخانه عقلی بستری است.
قراریکه ملاحظه میکنید عقده
نکاح من با ول نمیتواند قانونیت
داشته باشد ... و حال من از این
قضیه خوشحالم! او با نگاهستیزه
آمیزه چشمان مستر مایهرن
نگریست.
مستر مایهرن باز هم
وکیل مایهرن بود و احساسات
برایش بیگانه گوی میکرد.
- من میخواهم از شما صرف
یک مطلب را بشنوم ... چرا شما
علیه ... مستر ول
چنین روحیه دارید؟
- من نمیخواهم اینرا بگویم.
بگذار این مطلب از جمله اسرار
من باشد.
مستر مایهرن سرفه کرد.
- ضرورتی برای ادامه این
صحبت نیست ... وقتی با مشورتی ام
صحبت کردم شما را در روشنائی
قرار خواهم داد.
مستر ول سابق کاملاً به
مستر مایهرن نزدیک شد و وکیل
مدافع باز چشمان ساهر او را از
نزدیک نگاه کرد.
- بگوئید وقتی شما اینطرف
میایدید شما نسبت به بیگانه
اوسطش بودید؟
- بلی.
و باز خانم لبخند عجیبش را به
لبراند.
- من بسیار اموس شما را
میخوم.
مستر مایهرن گفت:

من حالام مطمئن خدا
حافظ.
وقتی او در سرن جوان بود
چشمان رومین در برابرش قرار
داشت ... زن عجیب و غیر قابل
درک است ... زن خطرناک
است ...
تحقیقات ابتدائی در شعبه
پولیس سرعت جریان داشت.
شاهدان عدده اتهام و خانم
بودند ... زانیت ماکینزی خدمه
مقتول و رومین هیلیگر تبعه
اطریشی زنی که همسر لئونارد
ول تلقی میشد.
دوسیه ول ایجاب بررسی
محکمه را میکرد ... در آستانه
تدویر محکمه مستر مایهرن
از بسته خانه عاجل شش ساعته
نامه بی گرفت ... لفافه کتیف
کافد ارزان ... حروف کج و معوج
و تحریر کم سوادانه ... قبل از آنکه
مفهوم نامه برای مستر مایهرن
واضح گردد مجبور شد آنرا
دوبار تکرار بخواند ... اگر تمام
جملاتی که این فرستاده را
نهایت گویا ساخته از آن کشیده
شود و باقی به زبان درست
انگلیسی ترجمه گردد متن نامه
مفهوم دلیل را در خود نهفته
دارد ... (مستر عزیز! فکر میکنم
شما مصروف دوسیه این بیچاره
هستید ... هرگاه بخواهید
مطالب دلچسپی راجع به خارجی
زنی بداند امروزه ستنپنسی
بیائید ... آنجا در خانه نمبر 76)
(خانه مستر شو) میس ماگسون
را سراغ بگیرید ... دوسه نونت
با خود بردارید)
مستر مایهرن نظیر اسرار
آمیز را چندین بار خواند
سراسر این مطلب بازی معلوم
میشد ... مگر وکیل مدافع بعد
از تفکر به این نتیجه رسید که
با وی شوخی نمیکند.
تجدید شماره آیدند

لوی لاری

(جو) په خپله وعده وفا کړه . له پلار څخه یې اجازه واخیسته چې یوه ورځ خپل موټر دده په اختیاري پیژدی اوپلار هم په مهرباني وپلله داځکه هغه څه به چې پلار جوته وعده ورکوله نوپهپه پری ولاړو . ده دپسو ځله له پلاره اوریدلی و :

زویه ! ترهغه لپاره چې زما په وسه کې وئ ستاد ارامې دپاره هغه کوم ځکه چې تـه د دې د مرحومي موروازی یادگاری یی .

(جو) هم دپلار نه اوریدلی و چې ته لاکوچنی وئ چې مور دې مړه شوه .

هغه وخت چې (هلن) او (جو) موټر ته راوړ سیدلی نوپه رښتیا دپره خوشحاله شوه ځکه چې دا دپره لزه تفریح اوسامت تیری ته تله .

په موټر کې سپاره شول ، خولکه چې (جو) او موټر جالان کې هلن ورته وویل :

(جو) هيله کوم چې وروږوبه ځی .
دیر به څه چې ته وای هماغه به کیم .

د دوی ترمنځ مینه ورځ په ورځ زیاتیده او د دیکو مینې د دوی زړونه سره نژدې کول لکه لکه به په بازار کې لاس تیر لاس سره گرځیدل خو په دې دومره موده کې یوه همد (عشق) خبره پویل ته نه وه کړې خو زړونه یې له مینې ډکه و .

کومی مینې چې دوی پویل ته دومره نژدې کړې وپوهم په دې نه پوهیده . خو یوازې مروه به په یوازیتوب کې له ځانه پوښتنه کوله : (ولی د عشق) په سترگه ورته نشم کتلې ؟

یوه ورځ د قدم وهلو په حال کې (جو) پوښا څپه خپه غوندې شو . هلن د هغه نه پوښتنه وکړه : جواها ما کومه یې څپه خبره وکړه ؟ اها داسې یو کار زما څخه سر وولی دې چه ستا د څپگان سبب شوی دې ؟

(جو) هماغسې چې لاسونه یې په جیب کې واوله څپری نه یې معلومیده چې څه نارامه سوچونه یې په سر کې گرځی ورو وویې وویل :

نه هلن ! تانه څه بدکار کړی ، اولسه دې بده خبره کړې ده . نن زه ته پوهیږی هلن چه نن

هغه غوښتل چې څه ووايي خو بېرته پخپله مانه شو خبره یې وژووله . خو بچلی دده نه وغوښتل څه ووايي .

(جو) مرځه چې دې ماته یې ووايه . هيله کوم ایا مویز سره ملگری ده یو ؟ ایا ملگری بودیل نه څه پتوی ؟ (جو) هله کوم راته ووايه .

هلن که مې داسې خبرې کړې وې چې ته خواشینې کړې وې نو پخپله غواړم .
ځوانی بچلی و خندل او ویې ويل :

نه ! تا هڅ بده خبره ندې کړې
بیایې پویل سره مخه بښه وکړه .

هغه وخت چې (جو) لاپ بچلی خپلی کوټی ته ننوته لکه چې لږ څه پختی یې کېده ځکه خپل جاکټ یې واغوست او هغی کوټه کې کېناسته چې کړې یې یې کوټی ته مخامخ وه ، خو بچلی یې پر میناندي و اچولی غوښتل یې چې خپل فکسر پری بوخت کړی .

خو بچلی هماغسې پانې گرگ خولی اوند یې - شواي کړای چې څه ولولی ، لکنې زړه یې داسې تپېدنه وهل چې هېڅ کار ته یې لاس نه ورته . داسې ولکه چې د (جو) غږ اوری چه وایې :

پلار مې هماغه په سفر کې دې له هماغه شانی یې چې سر پر مینا یې داسې سوچ یې کاوه چې یو څوک د دې په زړه کې نارې ومی چه هلن ! تا خولاتراوسه خپل پلار دې - لیدلی اونه پوهیږی چې هغه څوک او څه دنده لری ولی دې جوته رښتیا وده وپل هغه خو په ورځ په ټولوشیانو پوهیږی . سو هغه وخت هلن دومره غمجنه شوه چې سو د اوسپنې مخ یې ژپوگرځیده ، نو هغه وخت مور وپه باده شوه ، هغه څلور کاله پخوا مې شوی وه . هغه هم هلن ته ونه ویل چې پلار یې څوک او څنگه سړی دې . پری زړه غوښت چې خپل پلار وپوښی او ایا تر لږه هغه وپېژنی هغی مروخت چې د مور څخه پوښتنه کړې وه هغی به بېده تروه کړه او وایه یې ویل :

څو وار یوه خبره باید تکرار شې ، خو بچلی یې د رته وویل چې پلار دې مړ شو هغه وخت چې ته د بیاته راغلی هغه مړ شو !

هماغسې یې چې د مجلویانو ته کتل یو وار په بادورغلل چې یوه اونۍ پخوا تر هغې چې مور یې مړه شې هغوی دې کورته راغلل دانسور د هلن د مور د ښوونکې د دورې د یوې ملگری و او دا د مور د مرگ څخه وروسته په همدې کور کې دخپلې مور د دوستې سره چه د پره مهربانه ښځه وه پاتې شوه څرنگه چې دې ښځې خپل اولاد نه درلود نو له خدا په څخه یې غوښتل چې هلن له دوی سره پاتې شی او دوی ته دا اولاد په شان واوسی .

ولی خواها دوی ؟ دوی کولای شی چې هلن ته د پلار او مور ځای ډکه کړی د اراز سوچونو په هرومرو بچلی ځوروله .

ا (جو خوشبيني هماغسي غلي پاتي شوخوبه پاي
کي بي دخانه سره پرکي وکي چي هرڅه
ووايي • نوسري پورته کي د غلن روښانه سترگو
ته خبرشواووي ويل :

وگوره غلن ••• پلارمي پرون شپه ماسره
خبري وکړي •

غلن وويل : خودامخ د نارامتيا خبره نه
•••

نه غلن هغه زما استاد ميني په هکله
خبري وکړي • غلن په بېر • او وارخطا بي
سره پوښتنه وکړه : ښه پلاردي څه وويل
وايه که څه بي وويل ؟

هغه راته وويل چي زه تاسره ډېر ونه ويلم
او ملگرتيا مي تاسره پرې کړم •

غلن پوناڅاپه د ضعف احساس وکړ او داسي
وه لکه چي پرسترگوي توره پرده راپړوته او
د دې پردې پرمخ بي د جويلا روليد چي بل شاني
بي دي ته کتل • او هغه وخت بي جوته —
وويل : پلاردي هروخت بل شاني ماته گوري
او خوځلي بي زه خاړلي يم •

د جويلا زپه دروندغم ملگولي ښځي کسي
بڼه بي بدله شوه • خوښلي په ډير صداقت
سره وويل : جوغم مه کوه زه اوته خسو
پوازي دوه صميمي ملگري يوه ته سوچ مه کوه
سباز ما کړه راشه دواپه به موسيقي واوړو •

غلن پورې کار دپه گرامافون کېښود دا يوه پخوا
سندرې وه • غلن وويل : دا سندرې زما ډېره
خوښه ده •••••

د سندرغاړي غزپه کوټه کي اورېدل کېده
چي ويل بي :

((نېکمرغي زموږ په څنگ کي ده د ژمي باران
غڼونه مېنکي اود دوي لرغونه سوزي ، نېکمرغي
له اسمانه راوړي ، غڼونه په څنگه کسي
مري)) ••••• د دوي دواړو په جويلا چوپتيا کسي
سندرې ته غوږ لېولي و • د غلن سترگي يوه ټکي
ته گڼدل شوي و ، سترگي بي نه رپولي لکه
چي په هغه ټکي کي بي څه ليدل •

جوهم خپل خان سره څه سوچ کاوه • هر
ټکي چه د سندرغاړي له خولي راواته دي بي
د سوچونويه درياب کي ډوبواوه • په داسي
حال کي چي د کوټي پرمخ پېروتي اولاس بي شو
زني لاندې لېولي وه سولدي بي په غاښونو
چپچلي •

د سندرغاړي غز اپه کوټه کي اورېدل کېده
چي جوله ځاپه راپورته شواويه طنز له کوټي
ووت او غلن بي د ميراز سوچونواو حېرانتيا سره —
سوازي پرېښوده • کله چه سړک ته راووت

اوبادي په مخ ولگېد په ډېره غصه بي سمر
وښوراوه اووي ويل : پلار هم د دې سندرې سره
مېنه لري • د همدې سندرې سره ••• او —
ډير ځله بي په چوپتيا کي دغه سندرې اورېدلي
ده • او هغه وخت په ډېره غصه کوټه لاري •
جوڅه ورځي د غلن لېدونه لاري شو هغه
څه چي په دې خوورځي کي تېرشوي ودي بي
دومره بوخت کړي وچي هره ورځ بي حېرانتيا
زياتېده لکه چي وريه زپه سوچي يوه ورځ پلار
ده ته ويلي و : جويلا هېر چي ته دگا ولسي
لور سره ملگري بي خواوس غواي م چي له تاپوښتنه
وکړم اورېستيا خواب ښه را کوي و او جوړته ويلي
وهرڅه چي پوښتي ويوښته •

جوابا تاتراوسه غلن ښکل کړېده ؟
نه پلاره مونږ يواځي دوه ساده او صميمي
ملگري يو • او پلار ورته ويلي و : ډېره ښه کويه •
وروسته له شپږ وورځو جو او غلن وويل سره
وکتل •

يوه شپه د جويلا رجوته تېلفون وکړ چي لږ څه
ځنډ کوټه ورځم • جوهم غلن ته تېلفون وکړي
اود هغې نه بي وغوښتل چي د دوي کوټه ورځي
اود تلويزيون خپرونه يوځاي سره وويښي • غلن
رابلنه په خوشحالي سره وپله اود جو کوټه
ورغله •

خوشبيني د غلن دراتک څخه لاره وي تېروي
شوي چي ناڅاپه د کوڅي دروازه وټپېده • جو
داغز وانه وريده خو غلن هغه اورېدلي و • نو
لکه زپه بي وزيده او چاکلېت بي چي خولسي
ته لږ دي کړي و هماغسي لاس که پاتي شو • ا و
جوته چي د تلويزيون په ننداره بوخت وويل :

جويلا دي راغي •••••
ځوان هلک په وارخطا بي د غلن نه وغوښت
چي د حويلي د هاد روازي نه وورځي • نو کله چه
غلن د دروازي نه وتله جوته بي وويل :

سپاڼه د ووب جو زموږ د کوټه دروازي ترخرا
تاده سترگه په لاره يم •

جو ډوډي په تلوارو خوږه او خپل سامت هغه
بي وکتل لکه چي دووټه پنځه دقيقې پاتسي
شوي په تلوار د کوټه راووت • غلن هم په
خپل وخت د کوټه راووت • هغه وخت غلن
خپل دستکول خلاص کړ اود هغه نه بي يوه
هنداره راوايستله دا کار د دې سبب شو چي جو
د غلن په دستکول کي دننه خبرش او هلته
دېوې ښځي هکس وويښي • جو د دغه هکس په لېدو
داسي سترگې ښوويږ دېده چه سوچ بي وکړي
نشي کولاي په پېښو دريږي • نو هغه وخت بي
په دېوال خان تڼه کي اود خان سره بي وويل
نه ! دا څنگه امکان لري •••••

جلاشوه وروسته تردری مياشتوښځی ورتـــ
لیکلی ۹ :

برانته (زموږ زوی (جو) پوښگلی کوچنی خور
پیدا کړه خوله دی خواشینی هم چی جوته شی
کولای چه خپله خوړووی اوته هم همداشان
ته هم نشی کولای چی خپله لوړووی لکه چی
دامخکله تاته نه درکوم . ستابه په بادوی
چی ماخوړه زاری اوژر اگالی وکړی خوتاچو
ماته رانه کړی زه هم هلن خان ته ساتم
که مړه هم شم هغه تاته نه درکوم او هغه
به یوی پردی کورنی ته وسپارم . اوکه هلن
ستا په . هله که له ماویوښتی توبه ورته ووايم
چی پلاردی پخوانردی چی ته دنباته راشی
مړشو .

برانت په داسی حال کی چیر د جود مو ر
د وروستی لږه خبری په . زه کی راگر خولی پیسه
یادی راوړل چی د عماغی نومی ورخی څخه
چی هلن ددی ترڅنگ کورته راغلی ده له لږ
تپوس نه وروسته هغه وپېژدله . او هغه
وخت چی په پوه شو چی جود خپلی خور هلن سره
بی له هغی چه هغه وپېژنی ملگری شویدی نو
هروخت به یی ددوی څارکاو او د همدی کبله
به یی د هلن سره د جود ناستی ولاړی څخه
مخپوی کاوه . خود جواو هلن مینه یی دومره
پاکه ولېده چه ده یی تصور هم نه کاوه . په
دی ټول وخت کی ده داسوچ کاوه چی څنگه
اوڅه وخت پخوا تردی چی ددوی مینه بل رنگ
واخلی دوی ته دا حقیقت وواپی اودالوی راز
دوی ته څرگند کړی

جویه خپل زړه کی ویل : لکه چی می پلار
راغی نومغه ته به دمسو نوپه هله ووايم
هغه وخت به ټول شیان ښکاره شی .

هلن همداشان چی د تل وپزین ننداره کوله
له خانه سره یی سوچ کاوه :

باید جوته حقیقت ووايم چی دغه کسان
چی زه ورسره ژوند کوم زما مور او پلار نه دی .
زما مور او پلار مړه شوی دی . باید جویه دی
حقیقت وپوهیږی .

برانت ورودی کی له شایرته شواو په داسی
حال کی چی کوټی ته نفوت ترشود ولاندی یی
له خانه سره ویل : نن شپه به ټول حقیقت
خپلوزمانوته ووايم .

او خوشی یی وروسته له یوه لوی رازڅخه
پردی لری کیدله .

جویه تلوا یی له خدای په امانی پـــ
خفاسته کورته منډه واخېسته .

هغه وخت چی کورته ورسید پلاری له کوره
وتلی . جویه داسی حال کښی چه سایی بند .

بند کیده پاس کوټی ته وخوت د پلار کوټی
ته نفوت او هلته

دمزېرمخ د یوی ښځی هکس ایښی و . هغه
ښځه چی جوته پردی نه ده او هغه پوهید .
چی موری ده . پلاری شوخواری ددی ښځی
په هکله ده ته ویلی و .

هغه وخت چی ته د پړ کوچنی ویی موری مړه
شوه .

جوهماغسی دغه دووهکسوته کتل له خانه
سره یی سوچ کاوه : څنگه امکان لری چی زما
اود هلن مورواری په یوه څېره وی ؟ او بیای
په زوره زوره د خانه سره تکراره کړه خدایه
دامکنه ده ؟

وروسته په خفاسته له کوره ووت د یی
کوټی په منځ کی یی منډی وهلی او هغه وخت
سره ته ورسید چی هلن اندېښنه کورته ننوته .
هلن له هلن .

نجلی ودریدله او په فسه یی جوته وکتل .

وگوره هلن ته به هر مورون شپه زموږ
کورته راخی . پلاری باید تا وویښی . که ته
رښتیا مسره مینه لری نو دا کار به کوی

هغه نور تم نشود نجلی لاس یی وپلواو خپل
کورخواته یی را کشر کړه خوشی یی وروسته
هلن د جویه کوټه کی ناسته اود واری و دتلو
پزینون ننداره کوله . هلن د کوچ دیاسه ناسته
اود جویه وپښتا نوکی یی لاس واوه . د ځوان
هله په سترگو کی یوه رنښکاریده .

(برانت) بهرته کورته راغلی و اود کی کی تر
شاپی جواو هلن ته کتل . ددوی په لیدوی تیر
بادونه په مغز کی راویاریدل . په بادی راغلل
د پړکونه پخوا لکه چی دخپلی مادی څخه
هلن دا خبره واوریده او لکه چی دوا پویه
قدم وهلو پیل وکړی نو د جویه یی پوښتنه وکړی :

لکه چی تاڅه وویل ؟ څه شی امکان نه لری ؟

جولومی هغه کوله چی څه ونه وایسی
خو لکه چی هلن په خپله پوښتنه تهنکار وکړی
نوده وویل : هغه هکس چی ستا په دستکول
کی وپوواړی یی را کړی چی ویی ویم ؟ هلن
هکس راواپست او جوته یی ورکړی جو خوشی یی هکس
ته وکتل او بیای د هلن نه پوښتنه وکړی : دا
هکس د چادی ؟

زما مور .

جوبیا وویل : ایاته اجازه را کوی چی دا
هکس تر سبا مسره وی ؟

هو ستاسره دی وی

بوک فروشی بوک

بوک و دستگول مورد نظر تان را از
بوک فروشی محمد یوسف بدست آرید

فرمایشات تان پذیرفته میشود.
آدرس: چهارراهی حاجی یعقوب عنایت مازنی

طلاق گرفته ها ...

بقیه از ()
ولی انسانهای آن خانه بسی
رحمانه لاجو جانمونی گذشتانبیش
خند ها بیرونس کردند . هیچ
دستی بطرفش دراز نشد .
شوهر مرد زنده کی اوکه اعلا
نامرد ، نامردان بود دست
به حمایتش بلند نکرد . گذاشت
تازن بسوزد و خاکستر شود .
دوباره بخانه بدر رفت . زیرا
بنا هگا ، دیگری را سراغ نداشت
باز هم امید وار بود کما ورا خواهند
خواست ولی زهی خیال محال
چند روز بعد زن طلاقنامه اش
را دریافت کرد . شکستن سوگند
وفاداری شوهر ، زن را سخت
در هم کوبید زیرا یاد اش رنج ،
نداکاری ، وفاداری و قناعت او را
با خیانت داد . بود .

سرگذشت و سرنوشت اکثر زنان
که درد هلنز طولی محکمه میروند و
می آیند . قصه هایشان درج -
اوراق میگردد ، اوراق لایه وسیه
هام افتند ، دوسیه هابر میشوند
ارخانه های میز سریزه میکنند
وبالای میز ها انباشته میشوند
واز بالای میز ها بطرف الماری
هارا هنان را باز میکنند و بعد
هم زیرین ها خاک و گرد چهره
شان کم میشود .

روز به شب میرسد و
شب به روز . قضایا فیصله میشوند
وزند ، کی انسانهای که سیاه ،
ظلمانی و درد الود است درلا -

بلای دوسیه ها گنجانید ، میشود
واز هانجارا ، هاجدا میگرد .
زن که طلاق رضایی از طرف
شوهرش دریافت کرد ، شوهر
قبولدار میگردد که بخاطر نفقه
سه غفلش در هر ماه هزار
افغانی میرد از دست .
ولی زن دوباره دعواوی
اثاثیه خود را میکند او هنگام
عروسی بنام جهیزخانه شوهر
چیز های را با خود برده بود .
همچنان بایولی که حویلی
خریده ، شده مقداری از آن حق
مسلم زن است . ولی شوهر
میگوید : بیا دوباره بامن و با زن
دوم زنده کی کن .

ولی آیا بعد از دادن طلاق
با آن شکل بیرحمانه اش از روی
دوباره زیستن با هم بیهوده
روسخره نیست ؟ زن به محکمه
آمده تا به کمک قانون اموالش را
بدست آورد . محکمه فیصله میکند
که زن شاهد بیاورد . زن میروند
تا بخاطر اثبات ادعایش شاهد
بیاورد و اموالش را باز باید و در
غیر آن باید شوهر سوگند بخورد .
شاید این بازی اخیری را نیز
بیایان برسانند .

شوهر زن دیگر گرفت ، وزن
هم چون جوان است شاید شوهر
دیگری اختیار کند ، چه باید
کرد حتی به زنده کی
تا آخرین لحظه حیات وجود
دارد و این احساس است که

نمیوان آنرا از بشر گرفت .
ولی درین میان سرنوشت
اطفال او چه میشود ؟
باید دید بازی اخیری چگونه
خانمه می یابد لذا یک هفته
بعد به ریاست دیوان مدنی
و حقوق عامه ولایت کابل میرسم
تا نتیجه فیصله نهایی را ببرم
قاضی مربوط برام میگوید :
بخاطر آنکه اطفال انسان
بی سرنوشت و آواره نشوند
تمام کوشش خود را به خرج
دادیم زن راضی شد که دوباره
با شوهر سزندگی کند . زن میگفت
به شرط آنکه نصف آن حویلی
که به پول من و شوهرم مشترک است
خریده شده ، بنام من قباله گردد
ولی تصمیم ما آن بود که حویلی
بنام دختر سه ساله آنها قباله
گردد این تضمین خوبی برای
اطفال و جانبین است روز دیگر
آنان مراجعه خواهند کرد تا این
فیصله در حضور آنان ثبت اوراق
گردد .

ولی ما بار دیگر نیز مراجعه
خواهیم کرد تا ببینم فیصله بگد ام
شک آن درج دفتر محکمه
گردید . خواننده گان را در شماره
بعدهی در جریان خواهیم
گذاشت .

برای شما
انتخاب نموده ایم

شیپور و ویلون

به روز آرزوی سیر و لذت
انسان را در این آلات
چند روز به این آلات
آنان خوشتر به نظر می آید
و در پیوسته به نظر می آید
از آن برای پیوسته به نظر می آید
انجام به آن در پیوسته به نظر می آید
در پیوسته به نظر می آید
از آن برای پیوسته به نظر می آید
بدرمان به نظر می آید
با صدای شیپور و ویلون
با نوا ای دلان

ملک شاه و حکیم

سلطان ملک شاه شیپور
بر مرقعی گونه نشین و مسافر
عزیزترین وارد شد . حکیم
سرگرم مطالعه بود و سر
نداشت و به ملک شاه توضیح نکرد
بدانسان که سلطان به چشم
اندیشید و به ارگشت
- آیا تمدنی من کوشش
من آن سلطان مقتدری هستم که
فلان گرد نکند را به خواری کشم
و فلان یانی را به غل و زنجیر
کشیدم و کشوری را به تصرف
در آوردم . حکم خندید و گفت :
من نیرومند تر از تو هستم ، زیرا
من کسی را کشته ام که تو اسیر
چنگال او هستی و آن نفس است .
من نفس را اسیر کرده ام ، ولی تو
اسیر او هستی .
ملک شاه شرمند شد و از او
تقصیرش را خواست .

عناصر ویرانمنطقه

در غزلیات شمس

بقیه شماره گذشته

مولانا در ((بوی خدا)) به بیان هورکهایم ، در باره ((ان - دیگر)) حرف میزند ، از جهت تفسیرهاییکه درباره هستی حقیقی انجام یافته است ، چهره بندی این ((بوی خدا)) با عقل استدلالی و منطقی متعارف و ادله علمی کار ناشدنی میباشد . چون ارائه تصویر ((ان دیگر)) نامیراست ، رعاشی ((بو)) نیز ((تصمصم ناید)) است ، در واقع ما باد و موضوع تسلیم ناید پر مواجه هستیم که در یک ترکیب واحد بصورت فرامنطقی مطرح میشوند ، و این ((فرامنطقی)) کاستی کار مولانان نیست ، بلکه عظمت کار او است . کتشر شاعری در جهان به آن دست پیدا میکند . نمونه های انرا میتوان در ((کندی الهی)) دانته نیز سراغ گرفت .

برخی از عناصر منطقی ، شاید معرف مسایلی باشند که در گذشته اتفاق افتاده اند و وجود سده ها در میان ما و آنها نهی بیگانگی ایجاد کرد باشد . در این موارد نمیتوان عنصر ((رابطه کهن)) را نادیده گرفت ، این ((رابطه کهن)) گاهی انقدر مهم است که حتی برای فریننده شعر و سرود نیز مبهم باقی میماند و آنکه چنین عناصری را در چنین حالتی به کار میگیرد ، صرف میتواند پیوند عاطفی خود را - باین ((رابطه کهن)) برای ما تفهیم کند ، بی آنکه خود دلایلی قوی برای تفسیر جوانپان داشته باشد . من شخصا وقتی که عکسها و اشکال قدیمی را در کلیسا ها و

قصر های قدیمی پراگ دیدم ، برایم تعجب آور بود ، نوحی رابطه ی عاطفی میان خود و این تصاویر ، که نخستین بار بدیدم ، احساس کردم .

لذت میبردیم بی آنکه آگاهی تاریخی یا اسطوره پی نسبت به آنها داشته باشیم . بعد از گذشت مدت زمان در اثر مطالعات بعدی خود از لابلای آثار ((یونگ)) دریافتم که آنها ، آن تصاویر بیشتر - پنهان سیولهای فرقه های انجیلی هستند و حتی اکثر مسیحیان نسبت آنها آگاهی ندارند . علاوه بر آن چیز دیگری یافتیم که ترجیح میدهم آنرا ((رابطه کهن)) بنامیم . در مورد کلمات نیز گاهی با چنین ((کهن رابطه)) سر میخوریم ، کلمات میتوانند ((رابطه کهن)) باشند . فرامنطقی شدن گاهی از اینجا آغاز میشود . کلمات بعضاً دارای جنبه ((نابه خود)) میشوند ، چنانکه سنی برای توضیح و سبتر آنها نمیتواند راهی به سوی بکشاید ، در چنین روان کلمات و واژه گان از محدود استدلالات متعارف بیرون میشوند . اکنون مثالی بزنم : ((شکل جرخ ممکن است افکار ما را بسوی خدای افتاب رهبری کند ولی درین نقطه ، استدلالات باید به ناتوانی خود اذعان کند ، زیرا که انسان به تعریف موجود ، ((خدا)) قادر نیست . وقتی که ما با نام محدود پنهانی عقلی خود چیزی را ((خدایسی)) میخوانیم ، فقط به آن نامی دادیم که اساس آن ممکن

است ایمان باشد ، نه شواهد محقق ، چون اشیا ی ، بی شماری در روزی نعم انسانی قرار دارند ، ما پیوسته اصطلاحات سمبولیک را به کار میبریم تا فاهیم را نمودار سازیم که نمیتوانیم تعریف کنیم ، یا کلاً بفهمیم . این یکی از دلایلی است که بموجب آن تمام ادیان زیان و صور سمبولیک بکار میبرند . اما این استعمال خود آگاهی سمبولها فقط یکی از جنبه های یک حقیقت مهم روانشناختی است . انسان خود بخود و بطور ناخود آگاه نیز سمبولهای به شکل رویای آفریند . درک این نکته اساسی نیست و لسی اگر بناست که ما اطلاع بیشتری درباره طرز کار ذهن انسان بدست آوریم ، ناچاریم این نکته را بفهمیم ، اگر مایک لحظه در دستبندیشم تشخیص خواهیم داد که انسان هرگز قادر نیست چیزی را به طور کامل درک کند یا بفهمد)) (۱)

هر اول روزی جان صد بار سلام عليك
در گفتن و خاموشی ای یار سلام عليك
از جان همه قدوسی و زین همه سالوسی
وز گل همه جباری و ز خا ر سلام عليك
من ترکم و رسمتم ترکانه سلج بستم
درده ندیم و گفتم سالار سلام عليك
بنهاد یکی صحبا بر کف من و گفتم
این شهره امانت را هشدار سلام عليك
گفتم من دیوانه پیوسته خلیلانده

بر مالک خود گویم در نزار سلام عليك
ان لحظه که بیرون عالم ز سلام بر
وان لحظه که در غام با یار سلام عليك
چون صنع و نشان او دارد همه صورتها
ای مورثیت خوش با دای مار سلام عليك
داود ترا گوید بر تخت فدینا کم
منصور ترا گوید بردار سلام عليك

ایا ممکن است شهر و حال این فزل مولانا را که با ((سلام عليك)) ردیف گردیده است ، با آنکه بعد ((عمل قضاوت)) که چهره بندی عناصر قبلاً سنجیده شده و بیان شده را ایجاب میکند ، بررسی کنیم ؟ ایما ردیف ((سلام عليك)) در بررسی ((متعارف)) بسیار هم کلیشه ای نیست ؟ در آغاز چنین است اما وقتی بخواهیم درباره اهمیت این ((ردیف)) در فرهنگ اسلام مطالعه کنیم ریشه های انرا فوق العاده عمیق و وسیع میبایم . درک شما - عزانه این ردیف در فزل مولانا نیاز مند آن نیست که شهر و حال درونی مولانا را بدانیم . اعتقاد برای انسان معنی و هویت میبخشد ، این معنی وقتی که بصورت اندیشه ها شکل میگیرد ، وقتی که این اندیشه ها ((سخن)) میشوند کلمات و واژه گان خارج خود را میطلبند ، گاهی این کلمات و واژه گان نمیتوانند اصلاً آن - اندیشه را بیان بکنند مگر آنکه از معنی ابتدائی شان بیرون

شعری که در آن نه تنها
با کلمات بلکه با اصوات
و اشارات هم
بر میخوریم



بند و نوازی بکن بیشتر
اجگی جگی

... ..

ساقی بنوشان جام می پرلی
یلی پرلی یلی
مظرب بگو باوازی یرلس
یلی پرلی یلی
این غزلها دارای عناصر
فرانطقی فراوانی هستند .
بادستور زبان ، باهق
استدلالی ، با ادله علمی و تخنیکی
و فنی قابل بررسی نیستند .
هیچ (ترتیب و ادب منطقی)
بر آنها مترتب نیست .

شعر مولانا به دریایی
خروشان میماند که هیچ حدی
و ساحلی ندارد ، تا چشم کار می
کند گسترده است و در هر زمانی
قاد راست گشتار تشنه روح آدمی
را سیراب نماید .

((فرامنتقی)) ها او ، به
قطرات شفاف میمانند که
بر سراسر این دریای خروشان
پراکنده میشوند و دوباره
به اعماق بر میگرددند و دوباره
آغاز میشوند ...

باری ببرسیم ، پس چطور
میتوان این ((فرامنتقی))
ها را مورد بررسی قرار داد -

چهره بی ازان ارائه نمود ؟
در سطور گذشته گفتیم که
بررسی آنها در مبحث
سم یعنی مبحث ((کاربرد ها))
به تجربه گرفته شده است و

آنچه از جهت اسلوب برای
بررسی عناصر فرامنتقی پیشنهاد
شده همانا اسلوب ((نرا -
منطقی)) میباشد .

کشید و شوند ، گاهی این
بیرون کشیدن کلمات از یکجا ،
اعلی شان در معنای آنچه
نوشتم نیز میتواند دردی را دوا
کند ، انگاه این اجبار دست
میدهد که از اصوات و نشانه ها
و حتی رست ها و حرکات استفاد
بعمل آید ، و انگهی که مولانا ،
(تو قوی قوی بلبلان ، نعره
هیزند مرا)) در چنین وضع
ملاحظ قرار دارد ، وضعیتیکه
واژه گان و کلمات متعارف
هیچکدام نمیتوانند ان التها ب
و شور و رونی را بیان کنند .
در چنین اوضاع و احوالی است
که معیار های سنتی وید پرفته
و آنچه بنام نظم مینامیم در هم
شکسته میشوند و راه جدیدی
باز میگردد ، این راه جدید
برای افرینش چیزی جز استفاد
و وسیع از چون و چندان زبان
نیست . در همین جاست که نبوغ
مولانا خود را عریان میکند
و بی پرد در جغرافیای شعر
به رقص میرد از و سرزمین خود
را بازمی افریند . این جاست
که کلمات از خانواده های اصلی
خود بیرون میشوند ، در گروشه
به رقص در می آیند . دست
درد ست هم میگردد و تازه
اگر نتوانستند به کمال
برسند از فرا منطق ها کمک
میخواهند و احساس و اندیشه
را بیان میکنند با دانه و با بید
همیگوید هن می)) .
ای که خلیل من تویی بهر
خدا جگی جگی
غم جفا مکن مرو پیش من ؟
جگی جگی
بند و صفت ستاد ام پرور
استان تو



رقص و قص

خود را به انبات می رسانند .
ساقی که گوئی در این لحظه ها
روح و کینونت جدا گانه ای دارند ،
این چا دیگر فرمانروای بدن -
انعا بند . وان را به میل خود
و با موثر خود به راه می اندازند ،
و در حقیقت مگر جز این می تواند
بود ؟ ساقی ها که و شیفته به جنبش
در آوردن بدن با آنهاست و
بدون جنبش معنای ندارد و
می دانیم که جنبش در رقص ،
اندیشه و حرکت را ، یکی به
دیگری تبدیل می کند . اندیشه
به حرکت و حرکت به اندیشه ،
و انسان را تا حدینک موجود
یا لا رنده ، بالا می برد و این
همان لحظه های است که این
توهم می تواند برای او حاصل
شود که تنها موجود بای بنشد
خاک نیست ، در لحظه های
خاص ، ساقی ها فرمانروای عالم
می شوند ، زیرا روح را سخر
جسم می کنند و جسم را چون
انگور در چرخشت می فشارند .
تعاله های را می گیرند و جوهر
و عصاره اش را بیرون می کشند .

رقص ، ابتدائی ترین زبان
بشر است ، و از چندین هزار
سال پیش تا امروز دره ای از قد -
رت و لذت انشرا کم نشده است .
در رقص است که فاصله بین جسم
شخص به کمترین حد خود می رسد
و وقای کامل به دست می آید .
موسیقی چون رشته های خون
در تن رقصنده می دود و آنگاه
من می رشته بسته تخیل می شود
و بر می خیزد .
و این حرکت بدن همراهِ
با آهنگ ، حد اعلائی هماهنگی
ارگان وجود و پیا لاکمی و هوشیا -
ری تن است . تن ، به رندترین ،
به عمیق ترین درجه خود میرسد ،
و هم در این چاست که روحانیت و
شعوت به هم آمیخته می شوند ،
با هم یکی می شوند ، نریزه حیو -
انسان با نیاز انسانی به عروق ،
ساقی غور می گردد . میل خاکی
به نهایت تبلور و تلطیف و تسعید
می رسد . و در همین حالت است
که ساقی ها ، شاه عبوب شدن
می شوند ، جوهر و صورت حیات

جگد

بچه از ص (۹۷)

روزنده آنهارتن گفتیم که همراه خود نرسنه هم بیان - شیر و براته رده نارنو

میخوریم؟ البته! یاد از آن میریم

به خوراکه نروشی کاظم جان و یاد از جانشتم یک تم سینا

فلم چیسی به خیالم که فلم عشقی

هندیس - درست اس ...

شب و روز این سه مرد همین قسم میگذاشت و پول های بیشماري

در راه عیاشی شان به مصرف میرسید و جز پول و عیاشی به هیچ

چیز دیگری اندیشیدن نکرده پول سراپاي وجود شان

گرفته بود و هرچه که بید میکرد د

در راه هوس رانی به مصرف میرسانیدن - یک روز که هر سه نفر

در رستورانی غذا صرف میکردند جگد خطاب به دو رفیقش گفت:

فکر میکنم که جیب های خالی شده، ده جیب به فقط چار هزار

اس، به خیالم که شما هم مثل ما مفلس استین! ا کمال گفت:

راستی که همی طور اس، چه کنم

مرتضی دستی به بروت های پریشتم و کتانش کشیده گفت:

جگد! ده اینجه خونیشه که جرت بزیم

جگد به فکر فرو رفت، یاد است چرکین و کلفت خویش لحظه یسی

رض نیبه رسیده انرا مالید و بعد از جایش بلند شده گفت:

بچه ها بریم به خانه، بازگپ میزیم

هر سه از رستوران خان شدند و با سواری موتر مرتضی به

سوی اتاق جگد روان شدند، اتاق جگد در یک سرا چه یسی

در منطقه مسجد اتقاق قرار داشت و هر وقت و ناوقت با خاطر آرام بدون آنکه جلب توجه کسی را

نمایند، از آن استاده میکردند

ار تعجب یار مانده بود مرتضی با ناستاپ گفت:

نه گفتی! لدا اعنای، او تر کیست

اووه شما هم میباشین، بارها با هم جانی خورده ایم

کاظم میگم - شاعر د مغازه خوراکه نروشی که در شمار نوام

تا مگلی های مغازه بیس کاظم میانه - پول ها هم در یک

سیف اس، به دیدیم بسیار پول اس، خدا کردن به نگیروه

فکر میکنم کم از کم ده حدود چارده یا پانزده لک اس

نگو روی عمه، گوی که همین لحظه پول ها در جیب

های: ان قرار دارد از خوشتر قرمزنده بود، کمال بالبخند

مدرت بخشی گفت: - خوگو، چه وقت، چطور

جگد گفت: - گفتم که به کمک کاظم، صبا باید همه ما صاحب لک ها

انغانی باشم، به حالا پلان این کاره برای تان میگو، خوب

و به دست گور، بکنین ...

صبح روز بعد که هنوز آفتاب همه جا را به کلی روشن نکرد،

موترتکی دور تر از مغازه توقف کرد و دورد از موتریاده شدند

و یکی آن در حالیکه دستاره سرو بالا بوسی به تن داشت به طرف

مغازه روان شد، از کار جوکیدار گذشت جوکیدار سلام داد، مرد

نزد یک د روزه مغازه ایستاد مند، بسته های کلی را از جیب بیرون

کرد و در روزه مغازه را با خاطر آرام گشود و داخل مغازه شد، د پخوان

درتکی دقیقه ساری میکردند، دل ها در سینه های شان با

اندت می تپید دست ها و پا های شان حتی تمام وجود شان

را ترس بر موزی ترا گرفته بود، - لحظه ها گویی به کندی میگذاشتند

تا آنکه د روزه مغازه د باره باز شدند و مرد آرام، آرام به سوی

تکی آمد، موتر با سرعت حرکت کرد و از نرسنا ناپدید شد ...

مردی سرا سیمه و رنگه بریده داخل د مفر حوزة امنیتسی

خایند و ی گردید و یاد ستیان لرزان، کاغذی را با لای میز آمر

د شتر گداست و گفت:

به لحاظ خدا تیباه ندیم، خانم خراب سید، تمام هست

بیرون فاشند، آمر حوزة نگاهن به مرد گورد

و گفت: - شما شنیدید

آمر خراب روی رو را خراب سید و گفت:

بسیار خوب این حادثه چطور صورت گرفته

نمیدانم، به وقتی کسی داخل مغازه ندیم، کسی در اینجا

بود، اما د روزه مغازه از سوید مگر کردیم، کاظم بیرون از مغازه

خایند، هر قدر را نشان کشیدیم، بر مایه بود، در دم چیز ها

شکست، د معنای به سوی سبقت رفتیم، جیب هم باز بود، اما خان

تیم د این تدارک برده بودند، آمر صاحب ۱۶ لک روزه بود،

لحاظ خدا، تیباه ندیم یک کاری بکنین صاحب

شما حوصله داشته باشید، اما گفتین کاظم، او چه کار است!

از ناگردد مغازه اس - ناگردد

بلبی، کاظم آدم خوب اس، ارضی حاضر تمام کلی هستی

مغازه بیرون آورد، سا لقا اس که با ما کار میکنه

خو حالا بیرون ماهیسن لحظه دست و نارسیم ...

آمر حوزة سراز لحظه بی تفکر و نگاه راه سما در آورد و به یکی

از مفر غنیم گفت: - موتر سبزی، جوکیدار را

خاطر میکنی ... ساضی نگه می بود جوکیدار

با یک بریده و وسایل خراب آنوه خاطر میکنید و در حالیکه د معنای

بناشکر از مفر سبزی به آمر حوزة غنیم گفت:

آمر صاحب! این چه اس، آمر حوزة نگاهن به سراز

لرزان و رنگ بریده آمر کردید و گفت: - جوکیدار همان مطلق

عشتی - بلبی ضایب

کجه وقت وصیبه ات خشم شد

ضایب، ساعت های هفت بجه بود

و روشی که مغازه باز شد، تو آنجا بودی

بلبی ضایب، چطور باز شد

آیا می‌توانید

جایزه نوبل

در نیامی امروز علاوه بر سایر جایزه های مخصوصه که در هفت کشور وجود دارد مجموع و تنگ آن جایزه به صورت بین المللی در آمده است.

اول: جایزه نوبل برای نواخ علمی و ادبی جهان نماینده داد می شود.

دوم: جایزه اوسکار در عالم سینما.

جایزه اوسکار این طور به وجود آمده در سال ۱۹۲۷ میلادی در مجمع اکادمی فلم در امریکا اعضای آن پیشنهاد کردند تا یکی را به عنوان سمبول هنر برای هنرپیشگان انتخاب کنند یکی از کارگردان ها عکس را که روی میز بود نشان داد و قرار شد که آنرا سمبول قرار دهند و آنرا به ((وچ استانی)) مجسمه ساز معروف دادند تا از آن مجسمه ای تهیه کند و در سال بعد به دو تن از هنرپیشگان یعنی امین یا نیکس چلنتا گینوز جایزه داد شد. یکروز یکی از حضار بشام مارگارت هلوخی گفت: این مجسمه شکن عمومی او ((هارتون اوسکار)) است. این مجسمه سمبول جایزه هنرپیشگان شد و آنرا به صورت مجسمه ای در آوردند. مجسمه اوسکار در حدود (۷) پوند وزن دارد و درازی آن ده اینچ است و از یک زرفه طلا پوشیده شده و قیمت آن بیشتر از صد دلار است امروز این جایزه به بهترین فلم سینمایی درجه اول و دوم و سوم سینما ساز نیویورک بهترین هنر پیشه داد می شود.

فریباصادق

عقب بستند ...
 گروه کشف به تعقیب خود ادامه میداد ، هوا تاریک بود در جاده ها کسی به چشم نمیخورد ، چند نفر در دل تاریکی راه می بیومند ، عفره های ساعت ، ده شب را نشان میداد که مرد ها به مقابل سرایچه می ایستادند ، دروازه را باز کردند و به داخل دهلیز شدند ...
 جنگ با زوان بلورین و عریان میززه را نواز می داد ، دست دیگرش به کمرگاه مرجان قرار داشت غرق در رویاها ، منتظر رفقای بیرون ، از خود میرسید چرا آنها نیامدند ، حتما موتزشان خراب شده در حالیکه دلهره موریانه وار میخوردن خود را تسلی داده میگفت که میان ، - حتما میان ، در حالیکه بدن های عریان آن دو زن را رانغور میکشید ، برنده افکارش به دور های دور به قله های روسای از روی پرواز میکرد ، ناگهان خاطرات آن شب آن فریاد هادر ذهنش جان گرفت .
 - مرا کجا میبرین اریایم کنین ا از به چه میخواهین این جنگ ا به اجاظ خدا ، - مرا نکنین اینک کلی هاره بیگرین ، به لحاظ خدا چوجه داراستم ، اولاد ای به یتیم نسازین ...
 جنگ در عالم رویا فریاد زده سرتر را به برین ادعتا ، دروازه اتاق به شدت گشوده شد و جنگ ناگهان از فرط وحشت در جایش میخکوب گردید ، قلبش از ترس فشرده شد و چشمانش جای را نمیدید .

نوشته : ف. زرکوب



شاید نسانی های راکه جوکیدار وانمود کرده بود در یابند ، تلاش بسیار صورت گرفت ، اما نتیجه نداد . تا آنکه یکی از کارمندان بعد از تفکر زیاد چنین گفت :
 - از نظارت ا نه کرم نام را بیارید .
 کرم که سابقه جرمی داشت احضار شد و از او سوالاتی بعمل آمد تا حد اقل برگه بی ناچیز بدست آید ، کرم نام عده سی از اسد اص را که میشناخت یاد آورد شد ...
 و سینه داده شد تا افراد کشف خانه بی را در منطقه چهلستون تحت مراقبت جدی قرار دهند ، نیمه های شب بود که مردی به دروازه نزدیک شد ، خواست زنجیر دروازه را به صدا در آورد ، اما موقع دق الباب برایش داده نشد ...
 گروه کشف رد پای قتل را در اینجا و آنجا تعقیب میکردند ، گروه کشف رد پای قاتل را در آنجا تعقیب میکردند ، گروهی از کشف در جاده میوند راه میپیموند ، مردی قوی هیکلی راکه جنم زیره بی ، جاکت زرد پشمی در حالیکه سرش برهنه و موهایش بریشان بود گام به گام تعقیب میکردند .
 مرد گاهگاهی به عقب نگاه میکرد ، و باز به راه خود ادامه میداد ، ناگهان ایستاده شد و دوباره به عقب نگاه کرد ، به مردی که در عقبش میامد به قهر گفت :
 - چه گپ امر که پشت پشت سرم می آیی !
 تمام حرکات او از سراسیمه گی اثر حکایت میکرد .
 پشت سرتو اباتو کوباری ندام !
 مرد دوباره به سرعت قدمهاش افزود چنین تصور میرفت که میخواهد بال بکشد و پرواز کند ، نزدیک منطقه سراجی رسید ، بود ، ساعت درست نه بجه روز را نشان میداد ، دیگر تاخیر مفرمی نداست ، با سرعت بروی حمله کرد و دستش را از عقب محکم گرفت ، مرد داد و فریاد را به راه انداخت و تفلای بخن داد که از چنگل فرار کرد ، از دحام مردم ترسید را مسدود ساخت ، مرد داد و فریاد را به راه انداخته بود ، تا آنکه دست هایس را از

- صایب ، نسیام ۶ یا ۶۶
 بجه بود که کاظم آمد ، مغازه ره واز کرد .
 - کاظم !
 - بلی صایب .
 - تو اوره دیدی .
 - بلی صایب خود می بود .
 دروازه مغازه ره واز کرد ، به صد از و عریان نفر دگه ده موتشر تکسی سوار شد و رفت .
 - تو دیدی که کاظم بود .
 - بلی صایب ، به روشه بدیدم ، اما کاظم خودش بود .
 - ده تکسی کسی دیکه هم بود .
 - بلی صایب !
 - چند نفر بودن ؟
 - نمیدانم ، اما نفر بود .
 تکسی یک کسی دور ایستاده بود .
 - نفر دیگر ا که همرا کاظم بود شناختی ؟
 جوکیدار لحظه بی مکت کرد و بعد گفت :
 - یک ادم قوی و سرخه بود ...
 ساعت یازده روز بود ، هنوز هم هیچ نوع برگه بی از سارقین بدست نیامده بود ، ناگهان رنگ تلفون به صدا درآمد ، امر حوزه گوسی را برداشت و گفت :
 - بفرمایید ، حوزه امنیتی است .
 - چی ، قتل ، در کجا ؟ در جوار قلعه حشمت خان واقع شده ا ، تنکر .
 - گوسی را دوباره برجایر گذاشت ، در واقع ، سرعت و قتل در یک روز ، ... مقتول را در حالیکه سرش بریده شده بود در گوگردال انداخته بودند .
 پس از تجسس هویت مقتول معلوم شد که او همان کاظم شاگرد مغازه خورا که فروشی است ، قسیه برای خارتندی - بسیار مرموز و پیچیده شده بود ، دو سیه سرعت و قتل ، به مرجع بالانتری رجعت داده شد ، ناقضا یا موشگانانه مورد بررسی قرار گیرد ، امریت تحقیق شبکه وسیعی را به خاطر تحقیق جدی تر لوظنی کرد ، به دو سیه های سابق مراجعه شد ، تا



دیوم تریب انر مید هد *

۲- سرگذشت قصه گوئی (شهرزاد) که با داستان سرایی خود و دیگران را از مرگ می هراساند شهرزاد که دختری یکی از وزیران شهریار است (شهرزاد دخترمهین، دانا و پیرسین و از احوال شعرا با ملوک پیمین آگاه) میباشد. قصه گوئی این دختر است که چارچوبه هزارویکشب از آن - فراهم آمده است.

(هزارویکشب) ترجمه سعدی کتاب الف لیله و لیلیه است. این کتاب دستخوردگرگونیها و تحولات فراوان گردیده است. اصل کتاب بدست معلوم نیست که در کدام زمانی بوجود آمده است ولی پیرار اسلام از هندوستان به کشور ما راه یافته است. متن دربی آن که (هزارافسانه) نامیده میشود است در قرن سوم هجری به عربی ترجمه شده قصه های فراوانی از افسانه های تاریخی اعراب در آن وارد شده و سایر دست بدست شدن ها و مسافرت های دور و درازی که در کشورهای عربی برای آن بیس آمده در آسیا و آفریقا نوشته های فراوانی را همراه گرفته و بصورت کجبین عظیمی از افکار و عقاید تاریخی و اخلاقی، آداب ملی و قومی و تصورات ملل شرق درباره طبیعت ماحول آن، بهارسیده است. (هزارویکشب) در قرن چهارم از بغداد به مصر رفته و طی پنج سده که در آنجا باقی

و داستانهای متوالی در چارچوب داستان نخستین گفته می آید و در پایان کتاب، داستان نخستین پایان می یابد. کتاب هزاریک شب، جوید داستان است. برخی از داستان آنقدر طولانی اند که بیان آن چندین شب را دربر گرفته است. مانند حکایت (شهرمان و قمر الزمان) که در مدت یکصد شب از شب یکصد و شصت و نهم آغاز گردیده و در شب دصد و شصت و نهم پایان یافته است.

چارچوب کتاب بر مبنای داستانهای بی درسی استوار است. آوردن این داستانهای پیهم برای آنست تا قصه گو، مخاطب خود را از انجام عملی بازدارد و خرد را از مرگ محتوم که در انتظار اوست برهاند.

در مقدمه کتاب سه خط اساسی به مشاهده میرسد که زمینه کتاب بر آن استوار گردیده است.

۱- داستان شوهری که از بیوفائی و ناپارسائی همسرش اندوهگین است و چون مرد دیگری را همدرد خود می بیند آرام می یابد. کتاب یا داستان خیانت زنان دو شهزاده بنام های شهریار و شاه زمان که بسران یکی از ملوک آل ساسان اند و سفر این دو برادر که زاده این جنایت است، آغاز می یابد.

۲- داستان دیویی که زنی اسیراوست و این زن شوخ و گستاخ با وجود مراقبت سخت

ایا شما نام شهرزاد قصه گو را شنیده اید؟ آیا فلم های هیجان انگیز و حیرت آور چون ملاوالدین، علی بابا و جهل ن زد بغدادی و مانند آن که هزاران تن تماشاگر را با اشتیاق فراوان بسوی خود جلب نموده اند. به روی برده سینما دیده اید؟ اگر جواب شما آری و یا نه است. این مساله را منتقلی نمی سازد که شما برای دریافت اطلاعات بیشتر به کتاب مشهور و معروف (هزارویکشب) مراجعه ننمائید.

هزارویکشب شمارا خوبتر با شهرزاد قصه گو، این قصه گوئی شب های بیم و امید، آشنا میسازد و داستان های فراوانی را از زبان او میشنوید که بر مبنای آن فلم های متعدد و برزق و برق را سینماگران معاصر ما ساخته اند. هزارویکشب را بخوانید و با جهان رنگین کمان قصه ها و داستانهای گوناگون ملل مشرق از نیم قاره هند گرفته تا آن سوی دریای آمو، از کرانه های رود نیل تا قصر های محرم، از بغداد تا گنگره های قصر های ساسانی آشنا شوید.

هزارویکشب اقیانوس از افسانه هاست که با استفاده از شیوه قصه در قصه و آوردن داستان در داستان که یک شیوه خاص هندی است، بوجود آمده است. نمونه های قبلی آن کتب بسیار چون معجبات، پنج - تتر و تالا پنج اوم سیمتی است که از یک داستان اصلی تشکیل یافته و کتاب با آن آغاز میگردد

مانده است بصورت الف لیلسمو لیلیه بصورت امروزی آن، ظاهر شده است.

چنین پیدا است که در تدوین این دایره المعارف افسانه های باستانی قرون وسطائی هزاران مؤلف دست بکار بوده اند. نویسندگان مختلف در زمان ها و مکان های مختلف آنرا با در نظر داشت یک متن اصلی ترتیب داده اند که در تجدید حیات هر باره آن ذوق ها و سلیقه های مؤلفین به وضاحت مشر و نشان خود را به جا گذاشته است.

ترجمه دربی کتاب *

(هزارویکشب) در حدود ۱۲۶۰ هجری به وسیله میرزا عبداللطیف طسوجی تبریزی به دربی ترجمه شده است. مترجم به امر محسن میرزا بسرعبارت میرزا نایب السلطنه و حاکم تبریز ناصرالدین شاه، به چنین اقدامی دست یازید و کار ترجمه را در مدت چهار سال به انجام رسانید. بجای اشعار عربی متن کتاب میرزا محمدعلی سرور افغانی، اشعار فارسی را از دیوان شعری بزرگ انتخاب و با خود سروده است.

صاحب نثران به این باوراند که هم مترجم و هم شاعر، در حسن تعبیر، فصاحت عبارت و انتخاب بقیه درص ۸۸

این صفحه را مسرورانه بخوانید

حیران

سرگذشت زنی را که ازین همه مسایل به دور است با هم بخوانیم. میخواهم ازیک واقعیت تلخ که زنده گی مراتبه ساخت و شاید در زنده گی خیلی ها اتفاق بیفتد یاد آور شوم.

دختری بودم که در سن ۱۶ سالگی مکتب رانیمه تمام گذاشتم. بنابه با فشاری والدین به خانه شوهر رفتم. من هیچگاهی راجع به شوهر داری چیزی نمیدانستم چون همیشه مادرم از حیا و غرور چیز های به گوشم خوانده بود. این حرف رفته رفته جز عادت تم گردید تا جایی که از علاقه نسبت به شوهرم ابا می ورزیدیم.

چون هرگز از این شوهر داری وزن بودن چیزی نمیدانستم لذا در مقابل محبت و علاقه شوهرم پیشانی ترس نمودم و گریز و گوشه گیری را ترجیح میدادم. این وضع باعث گردید که شوهرم از من دل سرد و گریزان گردد.

اکنون که یکسان از ازدواج من میگردد شوهرم یا کمتر بخانه می آید و یا اگر می آید خود شر را در لابلای مطالعه غرق میسازد.

رضایت جنسی زن و شوهر، درد وام زنده گی و خوشبختی زناشوهری انها چه نقشی دارد؟

غریزه جنسی يك اختراع یا کشف انسانی نیست، بلکه احساسی است که بطور ذاتی در هر فردی وجود دارد. بنسایران نمیتوان آنرا میان دو گروه مذکور مؤنث جامعه بشری تقسیم بندی کرد و برای یک گروه امتیازی قایل شده مثلاً گفت: در یک زناشویی ارضای نمایلات جنسی مرد مهمتر است. نمایلات جنسی قسمتی از زنده گی بیولوژیک هر فرد است. درین میان اگر زن بخود اهدا به عنوان یک موجود خوشبخت در زمینه روابط جنسی موفق بشماراید باید قبیل از هر چیز نمایلات خود را بشناسد و هم خواستها و امیال شوهر خود را درک کند. بد نیست در زیر

تجربیات

این مسایل خود ریزه شمارا از نظر دوستان می اندازد.

- هیچگاهی هنگام گفتگو با کسی، انگشت های خود را نوبت به نوبت به دهان نبرید و ناخن های خود را نه جوید.
- هیچگاهی مقابل دیگران زیر پیراهنی تانرا بالا نکشید.
- هیچگاهی در مجالس یگانه صحبت نکنده نشوید. گریه میگویند برای زنان کنترل زبان خیلی دشوار است ولی این عیب از تعداد دوستان تان میگذرد.
- هیچگاهی انگشت به بینی نبرید و یا با گوشه ای تان بازی نکنید.
- هیچگاهی بازنجیر کلید و یا بند دستکول و یا نون کمر بند بازی نکنید.
- هیچگاهی چه در سالون و یا در سرویس با دسته جوگی با انگشتان تان طبل نزنید.
- هیچگاهی همینکه در جای بنشینید با باها ی تان بروی زمین ضرب نزنید زیرا این عمل از زنده گی شخصیت تان را بائین می آورد.
- هیچگاهی لب های خود را نگرید.
- هیچگاهی هنگام صحبت با کسی موها ی تان را با انگشتان شان نکید.
- هیچگاهی هنگام صحبت کردن با دیگران دهان تانرا بیوسته به هم نه مالید. زیرا طرف مقابل تصور میکند که شما از صحبت با او خسته شده اید. و در فرجام سگتود کردن در مجالس هم جز مسایلی است که از زن یک زن را بائین می آورد. بخصوص اگر دود آن با کرشمه خاص به فضا بر ستاده شود و به حلقه های آن باناز چشم دوخته شود.

معکوس است. سعادت و خوشبختی مرد در زنده گی مشترک بستگی کامل به اخلاق و طبیعت زن دارد.

دروستی دیگر متخصص امور زناشویی میگوید: یک زن ممکن دارای تمام محاسن و خوبی ها باشد ولی اگر ترسو، ستیزه جو، دمد می مزاج و خرده گیر باشد آنهمه صفات خوب کمترین اثری در خوشی و راحت شوهر نخواهد داشت.

شوهر یا نادر باید

بیرا اکثر مرد ها از خانم میگریزند؟ و بدوستان پناه میبرند؟ مرد ها خرده گیری و کج خلقی زنهارا دوست ندارند!

زنانیکه خیال میکنند بعد از ازدواج با کج خلقی و قبولانیدن و بر آورده سازی همه خواست های خود براسای مراد سوار شوند، باید متعین باشند که نتیجه

لوتیس ترمان عالم و روانشناس مشهور، مطالعه بسیار دقیقی در زنده گی ۱۵۰۰ خانواده بعمل آورد که نتیجه این آزمایش ثابت کرده است که شوهر ها خرده گیری زن را بزرگترین عیب و عیب اومید اند.

صفحات تاریخ گواه آنست که سقراط حکیم معروف یونانی از دست زن کج خلق و ستیزه جوی خود فرار کرد و سر به بیابان گذاشت. شخصیت های بزرگی مانند ناپلیون سوم

باد شاه فرانسه و ابراهام لینکن رئیس جمهور امریکا از کج خلقی زن، بد بخت و پریشان حال بودند. سزار سردار و نویسنده معروف روسی زنش را طلاق داد زیرا نتوانست در مقابل بد خلقی او تاب بیاورد.

کج خلقی زنان موجب شکست روحیه مرد و بد بختی و سیاه روزی زن میگردد.

شوهر به محبت و خوشرویی، صبر و حوصله زن نیاز مند است و این بسته به تصمیم زن خواهد بود.

روانشناسی



نیروی رموزی از آهن را خارج می شود و وارد بدن بیمار میگردد و موجب درمان بیماری اومیگردد ، سپس سر متوجه شد که اگر بجای آهن را با انگشتان خود در مقابل چشم مریض حرکات یکتواختی را انجام دهد همان حالت خواب ایجاد می شود . وی نتیجه گرفت که نیروی رموزی از انگشتان او خارج می شود و وارد بدن بیمار میگردد . این نیروی رموزی را وی نیز به نام (مقناطیس حیوانی) یاد کرد و اصول خود را به نام مسمریزم (Mesmerism) مسمی ساخت . دانشمندان دیگری که ادعای مسمر را مورد تحقیق و تجربه قرار دادند ، به این نتیجه رسیدند که چنین نیروی موجود نیست و مسمر بیشتر عوام فریب بوده است تا دانشمند . وی در سال ۱۸۷۰ محبوس و ساخته شد تا از ویانا خارج شود .

نموده به تلقینات وی پاسخ میدهد ، و از اراده وی بیرونی مینماید . ولی ، استفاده عملی از هینوتیم به ابتدائی ترین مراحل تاریخ بشر اصابست میکند

کشیشان و روحانیون مصر قدیم ، هند و یونان باستان - هینوتیم را میشناختند و از آن در دیرو صومعه های خویشتن کار میگرفتند . در قرون وسطی محافظی رموزی توسط کشیشان که در آن هینوتیم عملی میشد ، برپا میگردد ، در حالیکه طبیبان و ستاره شناسان مشهور از قبیل پاراسلسوس و روان هلمونت هینوتیم را به مقناطیس که آهن را از دور به خود جذب مینماید ، مشابه میشمردند . مگر میشد که این قدرت را تنها با خاص ویژه ای میتوانند داشته باشند و بدین وسیله قدرت محدودی را بالای دیگران تحمیل نموده میبایست . بنابراین اوسانه (مقناطیس حیوانی) سرزبانها افتاد . و این مفکوره نادرست یعنی مقناطیس حیوانی تا اخیر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم به صورت ماهرانه و (وحشیانه) توسط فرانتس انتون مسمر طبیب اطریشی استعمال می شد .

بدون شك هینوتیم همانطور که در بالا تذکر یافت پدید آمده نه خیلی قدیمی است که تاریخ آن تا به طبابت دیر (صومعه) در یونان باستان میرسد . ولی مرحله جدید آن از زمان کار مسمر (۱۷۲۴ - ۱۸۱۵) در ویانا شروع شد . است . در سال ۱۷۶۶ انتون مسمر گزارش داد که موفی شده است بیمارانی خود را در خواب مصنوعی فرورد و به کمک يك قطعه آهن برپا بیماری روانی آنها را معالجه کند . اعتقاد مسمر آن بود که

اصطلاح هینوتیم کم و بیش در حلقه های علمی و غیر علمی کشورها سرزبانها افتاد . است . چنانکه چندی قبل در یکی از پروگرام های تلویزیون ، صحبتی به نمایش گذاشته شد که در آن خواب مصنوعی یا هینوتیم نمایشگر شد . درین نمایشگر تلویزیونی هینوتیم به مثابه رشته ای از شعبده بازی بنداشته شد . همچنین چند روز پیش کنفرانس علمی مهمی در باره هینوتیم در انستیتوت دولتی طب کابل برگزار شد و موضوع بصورت علمی آن بررسی گردید . بهر صورت درین مقاله به پیرامون واژه هینوتیم و استفاده از آن روشنی انداخته میشود و ضمناً کوشش به عمل می آید تا موقف روانی این پدیده بهتر واضح گردد .

از قرنها به این طرف هینوتیم به مثابه حالت اعجاز آمیز نوع ویژه ای از خواب تلقی شده است که در آن نائم (خواب شوند) رابطه رموزی را با (خواب دهند) یا هینوتایز قایم

هینوتیم

و استفاده از آن

پوهاند امین

پرند هاپچوئه مینو نئو هه بره خودرا پشاسند



واتمه هم برنده ها چگونه یکدیگر را میشناسند؟ بخصوص جوره های شانرا اهمیت عمده را در اینجا البته چشم دارد، لکن طوریکه یک سلسله تحارب حساس نشان میدهد صرف چشم برای شناختن پرندگان کافی نیست. نقش اساسی را در این رابطه تیاده آوازها یا به اصطلاح خواندن پرند ها بازی میکند. هر نوع پرند سرود مخصوص به خود را دارد که از نظر ساختار زنگان، چگونه آواز، ندایم آواز، تقدم و تاخیر آواز و فاصله میان آنها تفاوت میکند. در اکثر انواع پرند ها نقش اساسی را در امر شناختن از یکدیگر و نوت اول زنگان بازی میکند. این دو نوت وهم چنان فاصله میان آنها باید ثابت باشد. فاصله زمانی میان هر دو زنگال پرند نرد و برتابه بیشتر از فاصله میان دو زنگال پرند ماده است. بر علاوه هر پرند به اساس چگونه گسی زنگالها، ندایم هجا و فاصله میان آنها خصوصیت بخصوص خود را دارد. محققان انجام عملیاتیهای ساده زنگال احضاریه پرند ماده را تخیر دادند.

در نتیجه پرند نر جوره اسرا شناخته نتوانست. پرند ماده مثل سابق در آشیانه اش با لای تخم ها نشسته زنگان میدهد ولی پرند نر نزد او نرفت، او منتظر زنگان ((خود)) بود، و بلاخره خوراکی را که برای جوره اش آورده بود خودش صرف کرد. باردم نیز نتوانست جوره اش را بشناسد در حالیکه پرند ماده آشیانه را تا آن زمان ترک نگفته بود. پرند ماده بدون خوراک مانده با امید اینکه غذا پیدا خواهد کرد همسایه اش را از آشیانه و بیرون راند و جایش را گرفت، لکن اینبار هم ولی نتوانست محبوب خود را بشناسد.

از بعضی تحارب دیگر معلوم میشود که زنگال آواز نه تنها برای پرند ها بلکه برای خزند ها، ماهی ها و عده ای از پستانداران نیز حیثیت (کارت ویزیت) را دارد.

گردید. زیرا فکر میشد که ذهن به وسیله آن از هیجانات به صورت منظم پاکو تصفیه میگردد. ابتکار این روش ساده یعنی استفاده از خواب مصنوعی از اهمیت ویژه ای برخوردار است، زیرا از یکطرف به مریض کمک میگردد تا اضطرابات هیجانی و نگرانیهای خویش را از طریق مناقشه مشکلاتش تسکین بخشد، و از طرف دیگر، ماهیت مشکلات و عوامل مریضی وی نیز آشکار می شود. گرچه درین روش رابطه بین مشکلات و علام مریض به خود مریض واضح نمیگردد، ولی طبیب معالج آن روابط را به اساسی درک کرده میتواند.

بر علاوه استفاده از هینوتن در مسائل روانی، ازان در ریشه کن سازی اعتیاد به الکل، زایمان های بی درد و جلوگیری از استفرغهای ناشی از حاملگی نیز استفاده می شود. در حال حاضر استفاده از هینوتن در معالجه امراض داخله از قبیل ضیق النفس، زخم معده و فشار بلند خون تحت مطالعه و بررسی قرار دارد.

قابل یاد آوری است که اشتغال در فعالیت های خواب مصنوعی و روانکاو فقط به اشخاص واجد شرایط یعنی طبیبان و روانکاوان مجاز است. البته قوانینی نیز در زمینه در کشور های مختلف وجود دارد که متخلفین را مجازات میکنند.

آن روشنی اندازد. مطالعات یاولوف در باره هینوتنم، همچنان، میخانیک تاثیر معالجوی آنرا واضح ساخت و امکانات جدیدی را در تطبیق هینوتنم در ساحه طب پیشبینی کرد.

ل. روخلین در کتابش که تحت عنوان: خواب، هینوسس و خواب دیدن، نشر شده است چنین تذکر میدهد که: «تطبیق هینوسس به مثابه عامل طبیسی در ساحه های مختلف طبابت شوروی شهرت قابل ملاحظه کسب کرده و در علاج بعضی از انواع اختلالات عصبی فوق العاده موثر واقع شده است.»

یک طبیب دیگر اطریشی به نام برویر نیز طریق جدیدی استفاده از خواب مصنوعی را با آبی مریضان روانی خویش ابتکار نموده بود. و آن طوری بود که مریضان روانی خود را به خواب مصنوعی فرو میرد و بعد بایشان اجازه میداد تا در باره مشکلات و آنچه که ایشان را اذیت میکند آزادانه سخن بزنند. مریضی تحت شرایط مذکور عموماً به طبیب خاطر حرف میزد، و هیجاناً درونی خویش را آشکار میساخت، و بعد از بیداری از خواب مصنوعی تا حد قابل ملاحظه یی خود را راحت احساس میکرد.

این روش به نام (روش تطهیر) (Athartisme thod) مسی

بغیر از مراد ۸۴
۱ بیات کمال دقت و حسن سلیقه راه کار برده اند.
● (هزارویکشب) وارویا.
(هزارویکشب) تنها به قلمرو مسلمانان در آسیا و آفریقا مفید نماند. این کتاب بر حجم و خوانندگی از اواسط قرن دوازدهم عجزی به زبان های اروپایی ترجمه شده در ساحه ادبیات اروپاییان گام نهاد. نخستین بار (هزارویکشب) به فرانسوی ترجمه شد و به زودی در سراسر اروپا شهرت فراوان کسب نمود. چنان شد که بزودی شرق شناسان در انگلستان، فرانسه آلمان و روسیه به ترجمه آن از زبان عربی اقدام کردند.
ترجمه هزارویکشب به زبان فرانسوی بقلم انتوان گالان (۱۷۱۵-۱۷۶۶) که نخستین ترجمه آن بیک زبان اروپایی است. از سال ۱۷۰۴ تا سال ۱۷۱۷ در ۱۲ مجله درباری نشر انتشار یافت. پس از انتشار ترجمه گالان، شرق شناسان معروف بغیر از ۸۸



دفتر رهنمای حاجی بسم الله یادگار



منازل در حد شهرت
منازل آشنایی
در میان معامله
فروش منزل

آدرس: میان چار
راهی ها انصارو
حاجی یعقوب
تلفن: ها
دفتر: ۳۲۴۶۸
منزل: ۳۱۳۳۲

بسم الله موهب نیازمندان
فروشگاه نوید بخیر

فروشگاه نوید تقدیم میکند



کلاس: از غرض میدرخ شهرنو

هزارویک شب

بقیه از ص (۸۴۰)
چون دو هامر، سیلو ستر
د ساسی، لین، لانگله،
لوازمرد موشان، انو، مولر،
د وخویه و دیگران در سرتاسر قرن
نزد هم و آغاز قرن حاضر، در -
باره اصل و محتوی این کتاب
به بحث وجدل پرداخته شد
و در این باب هزارویک ساله
را مطرح ساختند. کمتر زانی را
میتوان سراغ نمود که ترجمه بی
از این اثر نفیس وجود نداشته
باشد (عزارویکشب) همیشه
در دست کتاب های برگزیده
و خواندنی قرار دارد. نویسنده
گان بزرگ اروپائی هنگامیکه
بخواهند از میان ملیون ها
کتاب چاپ شده در عالم مطبوعات
غرب پنجاه جلد کتاب خوب
و خواندنی را نام ببرند، نام
عزارویکشب را نیز در شمار آن ذکر
مینمایند.

۱ (هزارویکشب) و جهان سینما
شهرت و محبوبیت هزارویک
شب بزودی جهان سینما را
بخود جلب نمود. هینمایندی
جهان تجمل و زیبایی بی راز همه
مفتون انسانه های حیرت انگیز
و هیجان انگیز هزارویکشب
گردید. در بارشاعان و مفاهیم
انسانه های این کتاب در صحنه
سینما ها و تیاتر های اروپا
و امریکا درخشید و تاکنون
نظم های پر زرق و برق و تماشائی
و حیرت انگیز مانند علاءالدین،
علی بابا و چهل دزد و غیره
صدها هزارتن بیننده گان را
بلاخود جلب نموده است.

برخیز و شریک...

بقیه از ص (۷۳۰)
در متن اثر و غیر طبیعی
گردانیدن موضوع، هرگز روانیت
۷- کتابهای ویژه کودکان
و نوجوانان باید ضمن قطع و
صحافت زیبا و مناسب با حروف
برجسته و خواناتحیه و چاپ
شوند.
۸- کافد ویشی کتاب
باید مرغوب و یادوام باشد.
و در دخت و صحافتش دقت
شود تا زود پاره و فرسوده
نگردد.
۹- بهای کتاب باید
بسیار نازل باشد تا همه
کودکان و نوجوانان کتابخوان
توانایی خرید آن را داشته
باشند.
۱۰- تیراز کتاب باید از ده
هزار نسخه کم نباشد و زمینه بی
تدارک دید شود که کتاب
در دسترس همه کودکان کشور
قرار گیرد.
ب از رهگذر مسمون:
۱- گزینش گزارش موضوع
و مسمون کتابهای کودکان و نوجوانان
باید با نیازمندیهای
سنی دوره های رشد آنها
سازگار و هماهنگ باشد.
۲- بازتاب و گزارش از
شهای عالی زندگي و شکرده -
های ویژه موقعیت هینی و واقعی
زندگي، اجتناب در و راولابه
لای آثار بدیمی باید تحقق
پذیرد و کوشش شود که این گزارش

و بازتاب باید صورت و خصوصیت
طبیعی و غیر تجلی راداشته
باشد.
۳- در رشد و بالندگی
احساس، تخیل، درک و تفکر
کودک و نوجوان یاری رسانند
و به گونه مطلوب و منطقی
راهای شناخت زندگي
اجتماعی و جستجو در یافت
حقایق پیوسته به آن را باز
نماید و شناساند.
۴- احساس شگوفندگی
تعمیری، انسان دوستی
دلیری و شجاعت دفاع از خود
و مردم متعدید را در آنها
بیدار و تقویت کند.
۵- رگه های نوییدی،
دلردگی، خسته گی، بیماری
روانی، بدبینی، منفیانی،
پرخاشجویی، خست، ساز -
شکار و خصایل ناستوده دیگر
را از اندیشه و روان آنان
بزداید.
۶- خود شناسی، تعقل
منشهای برجسته فردی و ذوق
زیبا یسند و هنر دوستی را
در وجود آنها بیدار و استوار
گرداند.
۷- به پرشهای که گاه
گام از زندگي، جامع،
و طبیعت برمیخورند و ذهن
کودک و نوجوان را فرامیگیرند
پاسخ گوید.
۸- فشرده این که از دیدها
و دید کارها، آنها را در سازه
و به نیک و نیک اندیشی در زندگي
و ادوار گرداند.

جوانی بی ...

بقیه از ص (۱۶)

زبان فلم، چنانکه باید صاف و یک دست و گنگاهی هم طبیعی نبود. ما باید اینرا تجربه کنیم که در همان وقتی برایش معمانی نباید، بازه زبانی او را پیشواز میخورد در غیر آن زبان نگارشی را روی زبان در همانی جاری ساختن ممکنست اثر را صدمه زند به عاریه گرفتن تفنگ توسط مراد نیز زیاد توجیه پذیر نبود. اگر میخواستیم این فلم را عمق و ابعاد وسیعتری بد هم بایست. ستیز و برخاستن را با وسایلی که همیشه دم دست هر دهنمانی هست میگرفت، نه با تفنگ عاریتی (دهن پر بودن تفنگ نمیتوانست صدق موجهی باشد).

در بیگانه، آنجا که سنگی آب گل آلود جوی را

رهتای معاملات روح لا فیری



میخواهد، بند نماید، میشد استفاده استعاری از آن کرد. بدینگونه که اگر مینمایندم که نمیتواند جلوی آب گل آلود را بگیرد، میشد ایماز تصویری دیگری بر فلم بیانرزم.

همینگونه بر سس های همایون را از مراد راجع به اینکه زن و اولاد دارد یا خیر در حالیکه او برای قصدی که آنجا آمده چگونه توجیه میکنم. ای کاش هر دریافت این دیالوگ ها، دست بیشتری میشد.

حرف آخر: برومک توانسته خوب شروع کند. هشت دقیقه - ۲۰ دقیقه و آخری چهل دقیقه. تا اینجا خوب آمده اما ایا در (نود دقیقه) باز هم خواهد توانست بر همه امور فلوسراستیا داشته باشد.

در خرید و فروش خانه، زمین و موقر شما را بنمائی

نماید. در سنه شهر نو چهاراهی حاجی یعقوب مقابل شنب سرریس

تلفن دفتر: ۳۲۵۱۹
تلفن منزل: ۳۵۳۸۳

شارپ سنتر و لکشاب

رادیو، تلویزیون و ویدئو کستهای شما

بهترین قیمت از ارزش بطور مطمئن بریم مینمایم.

آدرس: چهارراهی - حاجی یعقوب

تلفن: ۳۲۶۷۳

حضور آگاهانه

بقیه از ص (۱۷)

خواهر میمک از طریق مجله شان به همه بگویند سینمای ما آدم - های خوبی دارد آنها میتوانند آزمایش کنند که سینما میتواند آنها را در هیات هنری باک و مقدس معرفی نماید.

آیا بهره تازه می را سراغ دارید که بعد از صحبت از طریق مجله سیاهون به سینما مراجعه کند؟

متاسفانه نی!

از نظر شما در فلم بیگانه کدام سمبول ها وجود دارد که لازم باشد برای بیننده عادی که تخنیک سینما و کار سینما را از نظر فن نمیداند قابل تفسیر باشد.

فلم روح تو با بطور کلی در رنگیت خود س یک سمبول است. خود فلم با کلیت و تمامیتش و اینکه بعضی جزئیات دیگر آنرا میسازد همه یک سمبول است.

ما حتی الوسع کوشش کردیم در همان لحظه یک بیان

استعاره بی سوز و واربرای بیننده عادی معام فهم و قابل پذیرش باشد.

فکر میکنم که سمبول عارا - ساده ارائه کرده ایم.

از تار سلام سنگی در فلم راعی استید؟

سنگی یکی از موهبی ترین بهره های سینمای ماست. سنگی توانسته با همه توانایی ار همان کرکتری را که نویسنده آورده بود زمین هم در تخیلش بیرون زنده بسازد، حتی بالاتر از آنچه که من فکر میکنم و بالاتر از آنچه که آقای کرمانی نوشته بود.

فلم بیگانه از لحاظ اینکه نبود و کوتاه، خصوصاً خوب بود در در کوتاه بودن آن بود. ولی در واز فرهنگ جامعه بود چطور شما این داستان را انتخاب کردید؟

من بیشتر گفتم که بعضی حالات نورمولیته ثبت میشود ما گفته نمیتوانیم که صد درصد این حالات در جامعه ما نبوده و ادعا هم کرده نمیتوانیم که صد درصد بوده است. ما از نورمول عام طبقاتی و ساختمان نور - ما سیون طبقاتی گذار میکنیم، و اید ما از آنجا سرچشمه میگیریم من فکر میکنم نور ما سیون نور - دالیزم در عمق و بطن خود همه موسوعات و همه تضاد های نو و کهنه را دارد. میتوان حادثه سازی کرد که در سیرامون این نورمول همه چیز را بگنجانیم. پس من فکر میکنم این گونه سایل و حادثه ها در زنده می مازاد رخ داده است.

من وقتی کوچک بودم در ده زنده گی میکردم من شاهد آمدن گروه های علمی حتی به نقاط دور دست کشور بودم ام آنها مهمان خان بودند و یا مهمان دیگران. آمدن خارجی در دهات ما و حمایت امر طبیعی و عادی در زمان خود بود و این خارجی که با همایون بود و ارباب آمده بود یک کلکیو تر آهنگ های محلی است فکر میکنم که از شرایط جامعه ما دور نبوده است. درست است مراد کرمانی این موضوع را با شرایط ایران نوشته این موضوع در ایران اکثر واقع میشود و چه خوب که مادر جامعه خود استشنا را در نظر بگیریم.

به اجازه تان چند سوال خصوصی، آیا شما ازدواج کرده اید؟

نمیازد و اج نکرده ام.

آیا تاکنون عاشق شده اید؟

نمی تاکنون عاشق هم نشده ام.

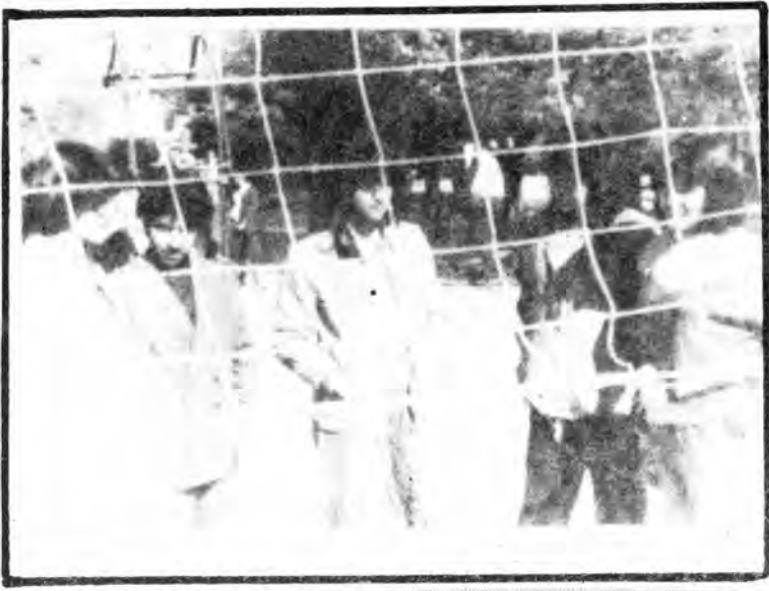
اگر در جریان فلبر داری عاشق هنر میشه سینما شویند و زنده گی مشترک اختیار کنید، آیا به وی اجازه خواهید داد که به کار هنر میشه گی خود در سینما ادامه بدهد.

چنین موردی تاکنون در فکر نگذشته، من فکر میکنم سینما آزادی ها و قیوداتی هم دارد که ما نهنا، مربوط و منسوط به آن استیم بر مشکل است به این بر سس تان جواب بدهم.



آنها چه گفته اند؟

مناجاة



چند ي قبل مسابقات ورزشي بيان تيم هاي مکتب دختران شعرکابل برگزار کرده بود . اجزاي اين نوع مسابقات که سبب رشد هرچه بيشتر استعداد هاي ورزشکاران جوان ميگردد همراه با شور و شعف بي پايان بيننده گان ورزش و مستان موفقانه پايان يافت .

در ختم اين مسابقات جوایز سپورتي براي تيم هاي برنده از طرف کمیته ورزشي تربيت بدني و سپورت داده شد . ما با شمار از ورزشکاران ممتاز واليبال و با سکتبان مصاحبه هاي بعمل آوردیم ام که اينک به نشر ميرسد . نخست راه ليه رابعه بلخي را در پيس گرفته در جمع ورزشکاران اين ليه قرار ميگيريم .

تينا سر تيم ، تيم واليبال ليه رابعه بلخي که از طرف ليه رابعه بلخي که از مدت پنجسال بد ينسوعويت تيم ورزشي رابعه بلخي را دارد با ما صحبت ميکند . خواستم با ما راجع به موفقيت وايکه تيم رابعه بلخي توانسته باز مقام اول را در مسابقات فائيل خزاني بدست آورده صحبت نمايد . با دل سرد ي تمام حاضر مي بود که به پرسشهايم پاسخ بگويد موفقيت نما را براي تان تبریک ميگويم و ميخواهم منحيث سر تيم ، تيم واليبال راجع به اعساي تيم و موفقيت خود صحبت نمايم .

صحبت در باره موفقيت ما بي فايده است بايد بگويم من تمام دارم عسويت تيم را ترک گوم علت آن بي تفاوتی اداره مکتب ، تشويق نکردن اعضاي تيم است بخصوص تيم که مقام اول را بدست آورده براي تمام ما رنج آور است و ما را تقريباً دل سرد ساخته ومن خود نيز سخت از دست خاضرم زيرا همه ما قوت و انرژی خود را صرف آن کردیم تا مکتب و تيم ما برنده باشد در مقابل ماهم از اداره مکتب توقع دارم تا در زمينه حد اقل تشويق عسادي شويم .

بعد از سکوت مي افزايد ما داراي بازي کتان خوشي چون ويدا ، نظيفه ، عسما و ديگران هستيم که هميشه قبل از اجزاي مسابقات تمام حدي

به برنده شدن داشته انسد وچنان هم نده است . ميگويم اگر قهرتان ليکتورف

بگذاريد البتيرين مسابقه تان درين اواخر با کدام ليه بود ؟ در پاسخ ميگويد : جالب ترين مسابقه ما با ليه عايشه دراني بود که از طرف بيننده گان مسابقه زياد تشويق شدیم و بعد از اجزاي همان مسابقه حايز درجه اول گرديده ويکبار ديگر نيز قهرمان شناخته شدیم .

پس از صحبت کوتاه خود با سر تيم رابعه بلخي ما هم متاثر شدیم و ميروم سراغ اعساي تيم با سکتبال ليه ملالی و در روز براي پيدا نمودن اعساي تيم سرکردان ميگردم ، تا اينکه روي يک تصادف

در من مکتب با رحيمه سر تيم اين تيم رو ميشوم و ميرسم شما همه کجا هستيد ؟ با شما ميخواهم صحبتي داشته باشم باخنده ميگويد : آيا امکان دارد اعساي تيم ما را در ميان سپورت درين عرواي سرد وقت امتحانات پيدا

کاس ما هم مثل اعساي تيم هاي ملي و جوانان از داشتن چمنازيم هاي برخوردار مي بوديم در آنصورت تکليف هرد و حل بود . رحيمه با علاقمندي پرسشهاي ما را پاسخ ميگويد . در زمينه اينکه تا به حال تيم با سکتبال ليه ملالی با تمام ليه هاي دختران مسابقات داشته و در فائيل مسابقات حايز درجه اول گرديده اند ميگويد : تمام مسابقات ما الي از دل سپسي بعه درص (۹۰)





ورزش در خارج از کشور

جودو ورزشان

تمرینات جودو در برگیرنده تمرینات پیچیده بوده که اغلب با زنان آنها را در تمرینات جمناسٹیک انجام میدهند . جودو و جمعه عضلات بدن را رشد داده جهاز تنفسی را تقویت می نماید . انسانرا در اثنای امتیازات تضمین نموده و تفکر انسانرا را تسریع میکند .

خصوصیت دیگر ورزش جودو در این است که این نوع سیبورت برای همه قابل دسترسی است . این سیبورت راحتی اطفال قبل از شمولیت در مکتب انجام داده می توانند .

جودو و مانند جمناسٹیک و رقص حرکات موزون دارد . تمرینات جودو می توان زیر سنین ۱۲ تا ۱۴ سال انجام داد .



د باسکټبال لټا تاريخچه په افغانستان كې

تیريگنی باتی

تغییر قوانین

انداخته شود . البته توپ را به نیک در زمانی به بالابرتاب نباید نمود .

ریفری صلاحیت دارد تا بعد از ثبت پنج امتیاز به بازیکنان اجازه دهد که در کوتاهترین مدت عروق جبین خویش را پاک نمایند . در این لحظه دستمالها نزدیک ریفری میباید .

مسابقه بدون استثنا السی نتیجه نهائی ادامه دانسته و صرف بعد از ختم هر دو بازیکنان از در دقیقه بفرج استفاده می توانند .

نگره بین المللی بیسکټ بالټ تغییراتی را در مسابقات بیسکټ بالټ وارد ساخت . قوانین جدید از اول جولای سال ۱۹۸۲ نافذ است . اینها بصورت اساسی شامل تعریح و آغاز برتاب توپ میگردد .

آغازگر مسابقه تنها توپ را با دست بلند انداخته آنهم ضروریکه توپ بیسکټ بالټ حداقل با ارتفاع ۱٫۶ سانتیمتر بلندند

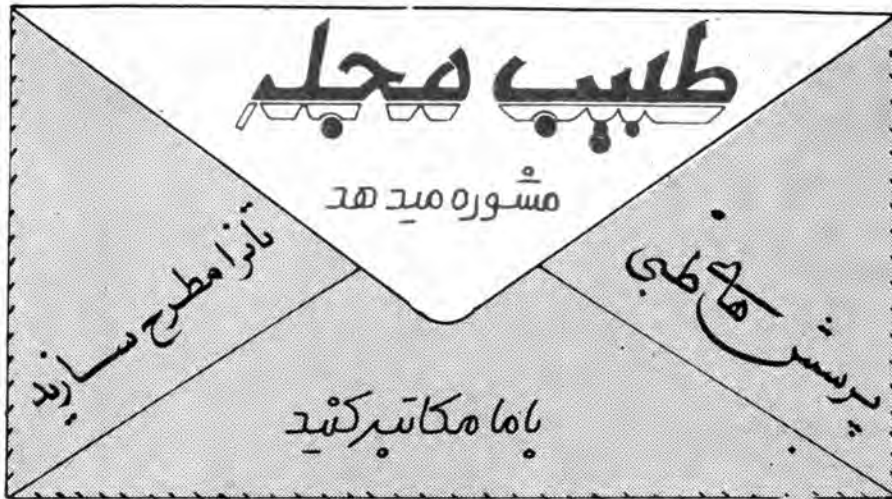
تر عنوان اندی در مسابقه دایره پدودپاره در معارف په سطح کی ((تدوین)) شول . عصری تخنیک اوتکتیک دبرید اود دفاع له پاره منځ ته راغی اوددی لوبی کره و په عمده مفصل ډول تشریح اود عمل په ډگر کی پللی . شول . د پوهنتون اومعارف ترمنځ په زړه پوری مسابقی ترسره شوی . هرکال په برستر سراسر تورنمنت د ژمی په موسم کی په جمنازوم کی دایر لیده . په عمده پراوکی بویل جمنازوم د شوروی اتحاد په مرسته د پولیتخنیک په استیثوت کی جوړ شو . د پیر اود پیروسیو ته منوڅخه د جیبی لیس د تیم نوم اخستی شو . دا تیم دبرید اود دفاع د ښه تشبیه په لرلوسره ډیر ښه وځلیده .

باید وویل شی چی پد بهر او کی سپورتي آزاد کلهونه هم منځ ته راغلل او پراختیایسی ومونده . پدی پراو کی دبا - سکتیال لوبی بشخو ته هم خپله لطف پراخه کړه او بشخو هم ددی لوبی نمونه جوړ کړل چی کولای شو د معارف اود پو هنتون د تیم . یادونه وکړو .

ددی پراویه د ویمه ضیمای کی تکره اوځانده تیم چسی د تخنیک ، تکنیک اورو حی تباری له کبله فورالواده بد ا و د کابل پوهنتون د کلب تیم وچی د (۱۳۰۰) کال نه تر (۱۳۰۴) کال پوری فعالیت کاوه .

باید وویل شی چی د معارف په سطح کی پوتکره تیم دغازی په لیده (اوسنی شیرشاه سور اکوچور شوی) ډیر تکره - لوبغاړی ددی تیم په چوکاټ کی را منځ ته شول باتی په (۹۰





بزرگواران را مبارکباد

بایه مرضی ویا چهار علامه
 مشخصه ریزس، یعنی بند در -
 بینی، جاری شدن آب بینی
 عطسه و سرخی و آب زدن چشم
 ها تکمیل میگردد.
 تداوی مرض:
 متاسفانه ادویه کساری
 علیه ریزس هنوز کشف نگردیده -
 است. ادویه انتی بیوتیک با انواع
 و اقسام گوناگون آن بالایی میکروپ
 های بکتریایی تاثیر دارد و لسی
 بالایی ویروسها تا تاثیر ندارد.
 بنا بر این مورد ریزس توصیه و قایمه
 بهتر از تداوی ضد فیصد صد و
 می نماید. بدین معنی که قبل

زیرا زمینه مساعد برای فعالیت
 این ویروس هوای سرد و جریان
 هوا می باشد. که این سردی
 می تواند عمومی باشد.
 مثلا: هوای سرد در زمستان
 ویا سردی موضعی چون سرد
 شدن نهاییات ووجه باشد
 تا حرارت طوق تنفسی
 بالخصوص حرارت داخلی بینی
 با این ویروسها سبب التهاب
 حاد حرارت داخلی یا غشای
 مخاطی گردیده و تشکل در حاد
 رابعیت میگردد یکی توهم و بند -
 دیدگی این حرارت که در اثر آن
 مجرای یا بوب تنفسی داخل بینی
 تنگ تر شده و احساس بینی
 بند یا نزد مریض پیدا می شود.
 دیگری تشدید افزایش حرارت
 داخلی طوق تنفسی و بالخصوص
 بینی که بالا اثر امراض بینی
 نهایت زیاد گردیده و آب بینی
 جاری می شود ویا می ریزد که
 اصطلاح ریزس نیز از همین جاری
 شدن آب بینی یا ریزس بینی گرفته
 شده است. از عروق دیگر موجود
 در ویروسها و تجمع یک سلسله مواد
 ناشی از التهاب و مقابله علیه
 این ویروس به اصطلاح مرکز عطسه
 را تحریک نموده و سبب تبارز عطسه
 های متکرر و اندیت کننده میگردد
 گریه علیه عطسه زدن یک عملیه
 دفاعی در درونی بدن است که توسط
 آن مواد مضره با سرعت هر چه
 بیشتر به خارج انتقال می یابد.
 از جانب دیگر این ویروسها
 حرارت مفیدی چشم را که نهایت
 تاثیر و احساس می باشند نیز
 متاثر ساخته و سبب التهاب آن
 میگردد که در نتیجه سرخ شدن
 و آب زدن چشم هانیز تبارز
 می نماید. بدین ترتیب چهار

از فرارسیدن فصل سرما باید بدن
 را تدبیرا مقابل سردی مقاوم
 ساخت. مثلا از طریق غسل آب
 گرم و به تعقیب آن برای چند
 لحظه غسل آب سرد و یا از طریق
 مساز دادن جلد بایک برس
 به همین صورت می توان برای
 ویروس ریزس پچال نشوونما
 را محدود ساخت. مثلا از طریق
 جلوگیری از مواجه شدن با جریان
 هوا، جلوگیری از سردی از طریق
 پوشیدن لباسهای گرم و به موقع
 جلوگیری از سردی موضعی از طریق
 پوشیدن دستمال گردن، کلاه
 و غیره و دوری از مریشان میسبب
 به ریزس. اگر با انهم به ریزس
 مساب شدید، تداوی ذی قیل
 توصیه میگردد: احتراحت در اتاق
 گرم و بدون جریان هوا، نوشیدن
 جوی داغ و نوشیدن آب گرم.
 در روزها سرد میوه جات حاوی
 ویتامین سی چون مالت و لیمو
 و غیره

ریزش بینی و نگاهم را چاره کنید!

ویروسها یا میکروپ های
 ریزس بطور عادی در فضا و
 هوای تنفسی قرار داشته و در
 حالات عادی نیز میتوانند در
 مجرای بینی و طوق تنفسی
 موقعیت نموده باشند. بدون
 اینکه سبب تشکل مرز گردند،
 آنها زمانی فعال می شوند
 که از یکسو زمینه برای نشوونمای
 شان مساعد گردد و از طرف
 دیگر مقاومت میزبان بنا بر علل
 مختلف کاهش یابد.
 در تابستان و موسم گرما
 واقعات ریزس در رتا به مساهده
 می رسند علت این امر از یکطرف
 در صعود رطوبت هوا و شدت
 شعاع آفتاب نهفته است که
 که در سرد و حالت زمینه نشوون
 نمای میکروپ تغلیل یافته و میکروپ
 ها از میان می روند. بالخصوص
 شعاع ماورای بنفش آفتاب
 که برای میکروپها نهایت
 کشنده است در تابستان شدت
 کسب می نماید. از جانب دیگر
 در تابستان درجه حرارت بلند
 مانع نشوونمای میکروپ میگردد

بارسیدن فصل زمستان و موسم
 سرما باردیگر مساله ریزس و نام
 اسباب اندیت و آزار تعداد
 کثیری از اشخاص را فراهم
 میسازد.
 این مرض از همان آغاز
 زنده گی بشری انسانها همراهی
 می نماید. بالخصوص در موسم
 زمستان احساس نزدیکی این
 مرض با انسان زیاد تر می گردد
 با وجود اندیت و آزار این مرض
 انسانها تا هنوز قادر نگردیده
 اند علیه این (دوست) اقدام
 موثر نموده و شرانرا از سر خود
 کم سازند.
 عامل این مرض در اکثریت
 اوقات ویروسها اند. اینها
 زنده جانهای نهایت کوچکی
 غیر بکتریایی اند که حتی تحت
 میکروسکوپ عادی نیز دیده شده
 نتوانسته ویرا احساس همین کوچکی
 خود به آسانی از جدار حرارت
 داخل حجره شده و فعالیت
 حجره را تخریب خواست و ضرورت
 خود جهت تکثیر و ازدیاد نوع
 و تری تغییر می دهند.

آه چه گفتند؟

بقیه از ص (۹۲) بود و بخصوص مسابقه آخر با لیسه عایشه درانی که توانستیم ۲۷ مقابل ۲۰ بر تیم آن لیسه

عالم شوم، راستی من تمام موفقیت تیم ما را در هم بستگی اعضای تیم، تمرینات منواتر و تشویق استادانم قبل از اجرای مسابقات میدانم و نیز از اعضای خوب و فعال تیم چون زهرا، نفیسه و هما در برورد مسابقات به خوش نامبرده میتوانم.

در آخر می پرسم آیا بعد از اجرای کدام مسابقه بی جنگ و زدن و کندن که بین دو تیم روی برد و باخت صورت میگیرد گاهی در مسابقات شمارخ داده یا خیر؟

همه اعضای تیم میخندند بگریه لب د نشان را گرفته ام میگویند در سالهای قبل چنین شده بود ولی در مسابقات امسال بخصوص فاینل خزانگی چنین اتفاقی خوشبختانه رخ نداده و نه رخ خواهد داد. زیرا مسابقات ما همیشه در ستانه است و اخلاق یک ورزشکار هم تقاضا نمیکند. و نه کدام بیچاره با سرو کله زخمی یا موهایی ساحکنی مقابل شما ایستاده می بود.

یلدا



دب اسکیتبان

د (۹۱) مخ بانی

پدی پراوگی دب اسکیتبان لوسی پدی عالی سطحی ته پرمختگی وکی * په مرکز او اول با توکی ورزشی تیمونه مدخ ته راغسل و اول لومری خله پاره دب اسکیتبان فدراسیون جور شو او د بین الملی فدراسیون عضویتی تیرلاسه کی * په (۱۳۵۹) کال کی دیا دب اسکیتبان بین الملی فدراسیون دب (FIBA) په نوم د افغانستان جی جموریته دب اسکیتبان فدراسیون په رسمیت وپیژانده.

پدی ترتیب سپورتی بین الملی ای پکوپراختیا و موند او لومری خله لپاره دب دخولگی تیم انتخاب

سکتیال ملی تیم انتخاب شوچی هماغه کال کی بی د مسابقو د سره کولوپه خاطر دب شوروی اتحاد د داذربانجان جمهوریت ته سفر وکی * ددی پراوپی وروستیو - وخت او د شلورم پراوپی پیل کی پوشمیرتکی ه اوبال استعداد ه - ورتی کاران را مدخ ته شولچی د مغوی د جملی نه محمد نعیم اوریا، او محمد نعیم کبیرته گوتته نیولی شو. پدی پراوکی زموږ د هیواد دب اسکیتبان تیم ابران او پاکستان ته سفر وکی * په لندن ډول یادونه کووچی ددی پراوپی وروستیو وختوکی دی سپورت پدی عالی سطحی ته پرمختگی وکی * دب اسکیتبان لوسی دب پرمختیا خلورم پراو:

- دی چی اود (۱۳۵۷) کال نه تر (۱۳۶۳) کال پوری د واکوکی.
- د جملی خخه کولای شو د فرید احمد روئین، محمد امین ولی پوره احمد نجیب یعقوبی احمد شاه، عبسی مدنی عبدالواسع پژمان او عبدالصبور یاد کی و. اود اناثر. جملی خخه کولای شو د محترمی سامعی و هاب حمیده قرشی، شهلا القادی جمله اوزرغونه جان نوم واخلو. انجنیرند پرا احمد

اوشوری اتحاد ته ولیزل شو. مرکز استر تورنمنتونه د فدراسی مانی جام) په نوم د ایریدل دب شوروی اتحاد د تکی ه شوونکو خخه پیدی لاری کی بی زیات زکار نالی د (اوتیالی روسخوف) او لابانیوف خصلت انوم اخلوچی لومری ویدی رشته کی خه ریاسه دری کاله زده کوونکی تر روزگی لاندی ونیول اوزموږ ورتی کار - نوتته بی دنده تخنیکه او تکنیکه زبری راوی *

پدی مرحله کی دب اسکیتبان لوبغاړی و سربیره په مشهوری - لاتی اونی د موکراتیکه آلمان او هنگری ته دوستانه سفرونه درلودل د لومری خله پاره دا * اوسوسپالستی هیواد وتر مدخ کلتوری قراردادونه (مغه وخت د المپیکه دریاست په ابتکار) امضاء شول *

پدی پراوکی دب پروتکی ه - تیمونو د جملی خخه کولای شو د کابل پوهنتون تیم، د کابورا کلب اود تیرس د کلب نوم واخلو سپورتی کلبونوید پراوکی د یادونی وپراختیا و موندله. ددی پراوکی لوبغاړی پدی پراوکی د لومری خخل لپاره په ۱۳۵۳ کال کی دیا

دار

د (۴۹) مخ بانی

بی د حوض گوئی و اتین واهه کبان بی مخی تشدید اود وپو په مدخ کی پتیدل ه سورکب د حوض گوئی په پوه کوبنه ولاړ و چی تورکب بها خان وورسا وه اود چتر وپه شان لکی بی ورو خپرله * وریغز بی شور او تری لوی شو * سورکب سرتو پینوویز دید او په وار خطابی سره دوشو خواته روان وچی تورکب بهادشاله خوار ورسید دلکی خلانده، د زرمی ده او بوخ ته راغلی سره کسب

اوری سترگی پر خای پوی مپیدی کنی خوله پراستی وه سورکب په سکاره نیم - خانه حرکاتوسره د خان په شا او خوار او گزید او د اویوی خبی، د اویوسره را ووست * سری په بهر ه تپتیشو لوی په غبرگی وپوله اویوی ویل * (ده لورجانی نه، سره کب هسی خپله سترگه پتیه کریدی د لور سترگی بی له اوشکسو پکی شوی و، سری د کی کی خواته ورغی، د لور مخ بی په تبه کی سوزیده * سسی

په بیحاله حرکاتوسره خان دبیری خواته کشاوه اود لکی شکیدلی قوی بی وریسی روانی ووه نور کبان د حوض گوئی په شا او خوا اود وپو په مدخ کی گوار گوار زیدل او خپلی کوچنی خولی بی خلاصی اوبند ن کولی، سپین صدف هماغسی خپلی غتی پوکانی د اویومخی ته لیزلی * د سری ویلی اوغی وویز دیلا لوری چرخه کی * (آخ پلاره آخ سترگه بی تریده واپسته *) * تورکب لری شوی واور وپیل و پورید * د سره کب د لوری

خواننده گان گرامسی
 سیاوون !
 با بسیار فراوان از توجه، محبت و علاقتندی شما نسبت به مجله خودتان پس از نشر نخستین شماره مجله صد هانفر از دوستان با ما تماس گرفتند و ما را در کار تازه آتماز سنده تعنیت گفتند . ما میدانیم که اولین تجربه های ما کمی و کاستی های معین خود را دارا است . ما میدانیم که اشتباهات ما در تنظیم صفحات مجله ، طبع و نشر آن کم نیست و شما شاید حد و امکانات تکنیکی روز نواری های ما را کمتر درک نمایید ، اما اکنون صفحه جدیدی را باز کردیم ، صفحه (در ارتباط) این صفحه یل ارتباط میان

اداره مجله و خواننده گان خواهد بود . ما و شما حرفها و سخن های خود را در همین صفحه می گوییم . از دریچه همین صفحه به همدیگر می نگرم و برای اینکه تشویق برخی از خواننده گان مبنی بر اینکه ما در مجله سقوط نماید ، بسا در مجله ذوق و علاقه خواننده گان را در نظر بگیرد ، میاد ما مجله از لحاظ محتوا ضعیف نگردد ، برطرف باشد ، مسوولیت مشترک را به عهده می گیریم . ما همه کارهای خود را بر اساس مشوره و نظر شما نظم می بخشیم در چنین یک پیوند و ارتباط یقیناً که مجله بسروفتن مراد دل شما بی غلط و بی کم و کاست

چاپ خواهد شد . صفحه یا صفحات در ارتباط همیشه باز خواهد بود و بسیار صمیمانه و گاهی هم همراه با شوخی . اگر خاطر با صخ های ما تضرر میشود از همین حالا بگویید که خاطر تان را در نجایم و اسی ما میخواهیم در حد (من و تو) نزدیک شویم . ما در نظر گرفتیم که اولین نامه را به عنوان فعال نیک باز کنیم و نیز تشویق گرفتیم برای کسی که اولین نامه را به او در مجله ارسال مینمایند تا ختم سال جاری یک شماره مجله سیاوون در همراه برای او تحفه بدیم ، این تحفه به آریا محصل سال اول بوهنخی زورنالیسنم متعلق گردید .

لطفاً معنای آنرا نیز با ارسال نمایید چون ما ندانستیم منظور تان چیست ؟
 هیچ نمیدانم آنکه رفت کجارت هیچ نمیدانم آنچه بود کجا بود هیچ نمیدانم آنچه دوری کرد لطف خدا بود یا عذاب خدا . همکاری تان را ادامه بدید .

همکار گرانقدر رضی کلکانی
 ما هم خوشنود میگردیم که بتوانیم خواننده گان را راضی نگه داریم همکاری تان را به سر چشم می بردیم . بیشتر از تشویق ، به انتقاد و نظریات سازنده تان نیاز داریم . درست میگویید که سیاوون وظیفه یا اهمیتی را به عهده خواهد داشت تا جایی خالی در مطبوعات را به خوبی بر سازد ولی به همت شما همکاران و همه قلم به داستان جوان و مجرب .

نویسنده گان نامه ها اگر همراه با نامه هایشان عکس های خود را بفرستند میتوانیم آن را چاپ کنیم .

آریا جان صفت خانیس
 نامه شما با قوت قلب بخشید . فکر کردیم ، اولین شماره ما آنقدر ضعیف خواهد بود که خواننده چیز نهی (زورنا - لست) مثل شما از آن را نیاند اما می بینم که با بزرگواری مجله را استقبال کرد و امید است صمیمانه منتظر نظریات و همکاری شما هستیم .

عبدالصمد آندیشنده امیرن
 توای بنجسیر
 شعرهای تان را برای چاپ ارسال داشته آید با رسمید ما شعرهای تانرا حتماً چاپ می کنیم . اما این شعرها را نگذارید شعرهای تان بهتر شود

اولین هارا هرگز چاپ نکنید تا خودتان از چاپ آن پشیمان نشوید . نویسنده بزرگی گفته برای تربیت نویسنده و شاعر جوان به جای تشویق گوشمالی مینماید تراست . فعلاً نه شمارا تشویق می کنیم و نه توبیخ ، بلکه میخواهیم بیشتر مطالعه کنید

نکیا جان محصل
 سال دوم بوهنخی علی طیبی

گفته آید مجله را (صمیمانه) خواننده آید تشکر ما هم نمی خواهیم سطحی بخوانید ، سوگند می خوریم که قصد نداریم فقط شماره اول مجله خوب باشد و سایر سقوط نماید . ساله خوانا نبودن نوشته ها برولم تایید

است ، در جستجو هستیم که تایی با حروف بهتریده آکم ؟ هنوز بخت درین راه ما را یاری نکرده ، اما کوشش داریم . صفحه شعر جوانان را آماده می سازیم علی العجاله اخیر همراه مجله را دریافت مینمایید و در آینده قریب در فاصله کمتر ازین نام تانرا در شمار حل کنند گان جدول درج کردیم اگر این بار جایزه نبردید شماره های آینده در بریر است .

زهره خان رحمانی محصل
 بوهنخی تعلیم و تربیه

سلام های شما و علیک و متقابلاً سلام های ما به شما باد . طرح تانرا چاپ می کنیم اما

محمد اعرغیبری محصل سال
 دوم بوهنخی حقون و ظلم سیاسی

نامه مطبوز صمیمیت شما همراه با حل جدول برای ما رسید . متقابلاً - لام های ما را نیز بید بید . از اینکه از نشر و ما امین مجله یاد آور کردید و آراستونده آید سپاسگزاریم .

بدرنگ
 بوهنخی حقون و ظلم سیاسی

نامه شما همراه با حل جدول برای ما رسید از توجه تان در قسمت مجله سیاوون سپاسگزاریم . اسم تان را در

شمار حل کننده گان جدول و معنای نظریه درج کرده ایم .

تازه‌ها

کتاب

به تازه‌گی هامجموعه شعری بارق شفیع بنام (ستاک) که ۲۵ سال قبل چاپ گردیده بود. تجدید چاپ گردیده و در سن مجموعه شعرهای ناب و خوب شاعر جا دارد. بارق شفیع شاعر شورها و دردهاست. در شعر شاعر زنده‌گی با همه سوز و گداز، با همه شور و حال و با همه سرکشی‌ها نقشش دارد. همین است که خود گفته:

طاعت بروانه خواهد آرزوی آتشین
شعله راد برکشیدن کاره‌بیتاب نیست

شعرهای بارق شفیع را یک نسل خوانده‌اند و اینک با چاپ مجموعه‌های ستاک و میلاد انقلاب، نسل دیگر نیز با سرودهای وی آشنا گردند. آری آنها و دره‌های خود را در شعرهای اوس پایند و هنگامیکه این پارچه‌های راهمراه با موسیقی شنوند بیشتر ازان لذت می‌برند

کتاب‌های جدید را برای شما معرفی می‌دارم. این کتاب‌ها به تازه‌گی‌ها از چاپ برآمده و در غرفه‌های فروش کتاب عرضه گردیده‌است.

— احمد شاه بابا در انسی در ۵۹۹ صفحه تألیف دکتر گندر سنگه و ترجمه معان سر محقق سومن منگل.

— فلکلور پیژند ندر ۱۸۲- صفحه. تألیف سر محقق صدیق روی.

— بلیق در ۲۷۱ صفحه از مگ بیگولین که توسط دکتر عبدالحکیم هلالی ترجمه گردیده‌است.

— پته خزانه از پشتوبه آلمانی ترجمه از نظام الدین سلیمانخیل.

— اساسات حقوق اداری تألیف دکتر عبد الرحیم گوردس‌های خیابان گورکی در ۱۱۰ صفحه ترجمه سخی غیرت.

— دکا و موسکا مجموعه شعری اسدالله اسد.

— با کاروان بیدل گزیده، غزل‌های حضرت بیدل در ۹۴- صفحه تهیه و ترتیب قاری محمد عظیم.



موسیقی

♦ کسرت جدید از فرهاد دریا را عنقریب روی پرده تلویزیون خواهیم دید این کسرت شامل هفت آهنگ است. که شعرهای آن از تعار عاصی می‌باشد.

♦ کسرت هنرمندان آذربایجان شوروی را که شامل آهنگ‌های زیبا و پارچه‌های رقص‌جالب است بزودی از طریق تلویزیون به شما خواهد رسید.

♦ کسرت گروه موج برنامه‌های شامل نغمه و آهنگ‌های جدیدی از شادگام، فواد رامزه، نور اغا رحیم یوسفزهی عنقریب از طریق تلویزیون به دست شما خواهد رسید.

♦ بیلتون، حاجی سیف الدین رشیده، زاله و فرزانه و سایر هنرمندان انسامیل اردو کسرت جالب آماده‌اند و نشر دارند.

♦ هنرمندان رادیو تلویزیون قرمق، جواد غازیار، وحید صابری، ظفر شامل، رحیم نخاری، فیض‌کاریزی، الفت آهنگ آهنگ‌های شاد و خوبی به دست شما خواهد رسید.

داوود

دفضل محمود مخفی او عیدا -
لما لك ندا حیمینار د قوس به
د رهنه د لیکوالو د آنجمن د خوا
به آریانا هتل کی جوره شو.
چسی دوه ورخی بی دوام موند.
فضل محمود مخفی او عبدالمالک
فدا د کوزی بپشتونخوا پ پسر
تکره او با احساسه شاعران دی
اود وار به د خان عبد الغفار
خان د مبارزی د لاری تکره ملگری
دو چی عبدالمالک فدا د (خدا می
خدمتگارا) یعنی کن شاملو
فضل محمود مخفی سر بیسره
پردی چی شاعرو بی بویه آری
اردو عربی، انگلیسی او دری
زیو هم بوئیده.

برنامه انتقادی چشم‌پیدا از
شهر عنقریب از طریق تلویزیون
به دست شما خواهد رسید.

بیاتق

عنقریب بیاتق تلویزیون
کیچی کیب سینخی از طریق
رادیو تلویزیون نشر می‌گردد
فلم کوتاه تلویزیونی زهر کاراست
که از روی داستان رهنورد زریاب
تهیه و به دست شما خواهد رسید
انجام می‌گردد
عنقریب به روی
خواهد آمد.

معمیقا

— د هوس قربانی قربانی هوس
پوهنری رنگه فلم دی چی دی دی
فلم د ایرکتر یوسف رویان او فلم
اخیستونکی عطا محمد دی.
— هنرمندان بی بیژندل شوری
خیری همایون پائیزه حمیده
عبدالله او عاتله دی.
— عسکه آباد بزی (زمین
آباد می شود) هغه هنری
رنگه فلم دی چی د ایرکتر
نجیب الله سلطانی او فلم
اخیستونکی بی نصیر احمد همایون
دی. پدی فلم کی به درادیهو
تلویزیون د فلمو تکره اوخلاند
ستورن عزیزاله هدف و هما
مستعدن و نصیر احمد همایون
اوعلی خیل هنرشناسه کی.

شرکت انجینری



افغان

Afghan Engineering Company Inc.

یگانہ موسسه خدماتی

مهندسی انجینری



هرگونه فرمائش استوار و مطالعات، طرح و دیرین تعمیرات

صنعتی، مدتی، پروژه های هایدرولیکی و

انترنیشنلی مراجع دولتی و خصوصاً با شرکت سهل مطابق

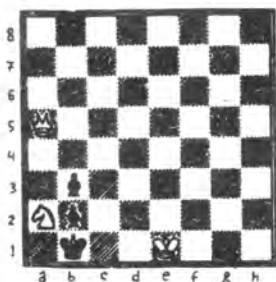
نورمها قبول شده بین المللی توسط مهندسان انجینرین و وزیر خزانة انجام شده

آدرس: سرک اخیر پسته خانه کارته ۴

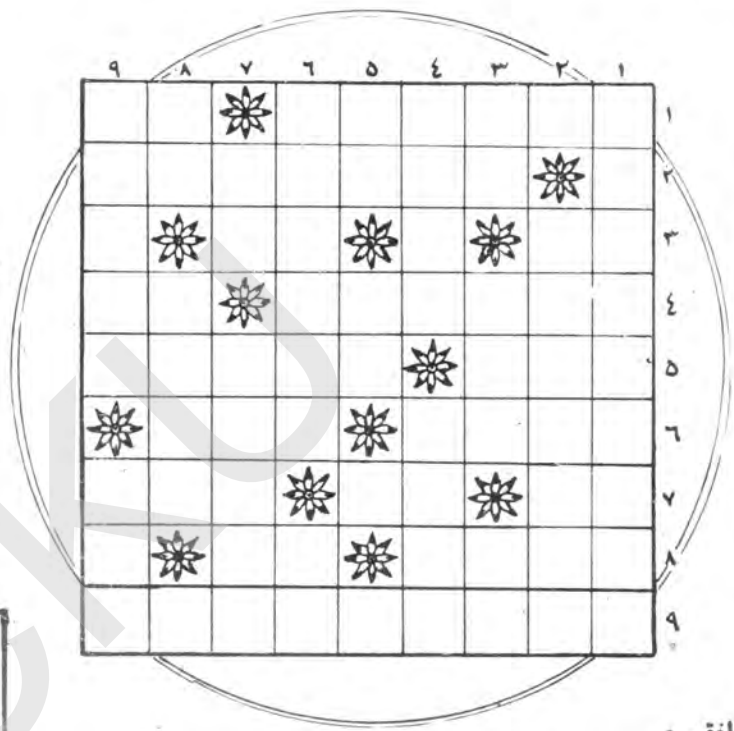
تلفون: (۶۰۶۲۹)، پست بکس: (۱۱۲۲)

چیرطو شطرنج

معمای شطرنج



معمای شطرنج
 یا تدر و حرکت
 آرایش مهره ها • سفید : شاه e1 - وزیر ac - اسب a1
 سیاه : شاه b1 - پیاده b2 و b3
 سفید بازی را شروع و سیاه را در و حرکت سات
 می کند .



جدول ادبی

دوستایک حل درست
 شطرنج و جدول را
 ارسال داشته اند .

ارياھت هاشمی ،
 بصير عاصی ، عبدالغفار ،
 شکیبا راضی ، قیام الدین
 صدیق ، سید محمد -
 محمد همایون جویا ، محمد
 الغفار ، فرزانه ، پژمان ،
 عبدالرب ، طاهره ، فریدون
 اناھیتا و پروین ، محمد بشیر
 منجایی و محمد نسیم سعادی
 به اساس قریه محتسب
 پژمان از شهر نو ، شکیبا
 رامش حاصل سال دوم بود -
 هنری علم طبیعی و طاهره
 شاگرد لیسه رابعه بلخی
 بصیر عاصی حاصل
 پوهنتون کابل برنده جایزه
 گردیده اند .
 الطفاہ
 به اد ارسجله شریف آورده
 و جایزه شانرا تسلیم شوند .



اگر این شخص را می شناسید
 با بنویسید و جایزه بگرید
 او هنرپیشه سینما است و در
 قلم برنده های مهاجر نقش را
 بازی کرده است

حل کنید و جایزه بگیرید

بازنده ها
 بفرستند
 بفرستند
 بفرستند
 بفرستند

- انفی •
- ۱- هم اکنون درد ست شماست - دو حرف اول یکی از اینج قاره
 - ۲- گاو باز اسپانوی را جنین می خوانند .
 - ۳- حرف ربط - خوب نیست
 - ۴- اگر یک حرفش جاها نمی شد همولایتی بود
 - ۵- جنس خانه زنبوران - هم بزرگدنی است و هم کشیدنی
 - ۶- جلال نیست - از آن طرف ماری است بزرگ و خطرناک
 - ۷- دو حرف همزاد از حروف الفبا - از درد جنین هم می گویند
 می گویند گاهی از آسان نازل میشود .
 - ۸- از آن طرف به معنای ادامه هم هست - تکرار یک حرف
 - ۹- داستانش بیست و سه هزار شب طول کشید .

عمودی •

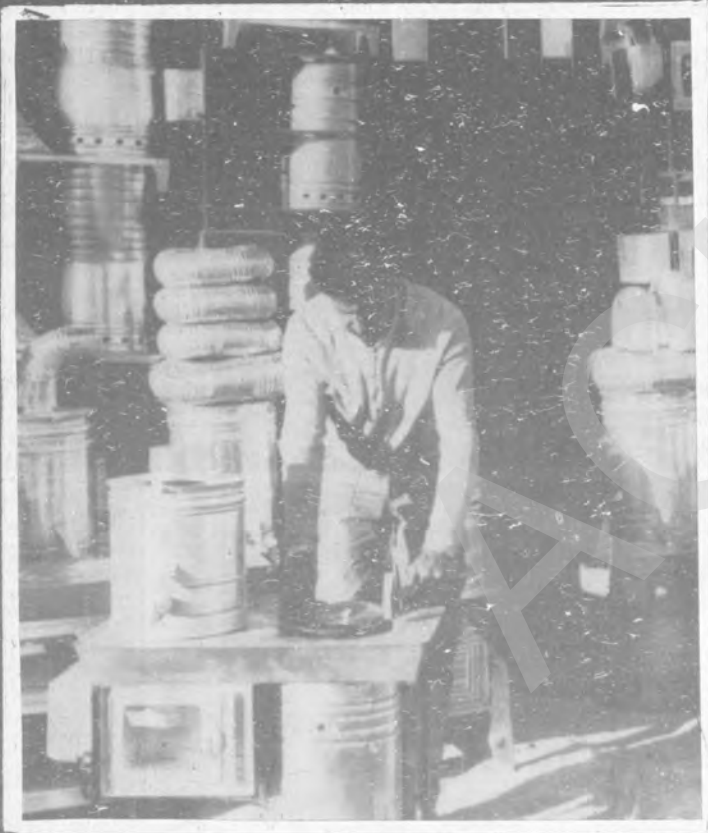
- ۱- قضا عالی در لسان پشتو
- ۲- معلم بود اما نقطه اش را به حرف آخر فرود داد .
- ۳- یاد در لسان عربی - مقابل ما - حرف تعجب خانها
- ۴- آب به انگلیسی - کلید بهشت زیر پای اوست .
- ۵- عکس آن یکی از ضایعات - اصطلاحی در فوتبال .
- ۶- نمی بیند - شراب .
- ۷- وحشی است - چون فراوان نبود از پایین نوشته شد .
- ۸- من نیستم . تو هم نیستی - پایتخت خود ما - است .
- ۹- یکی از اجزاء موثر - از حیوانات اهلی است .

طرح از :

سحر

متر

شرکت برادران پاداشتن کارگران
وزربده و معجز در خدمت هموطنان
قرار دارد.



برادران

تقدیم میکند

شرکت تولید انواع بخارپهای
دیواری، کولر و ایرکندیشن برادران که تازه به
فعالیت آغاز نموده هر نوع فرمایشات فلزکاری شما

رامیندرد.

آدرس: قلعه فتح الله متصل لسیبه زرغونه

تلفون ۳۰۴۵۱۱

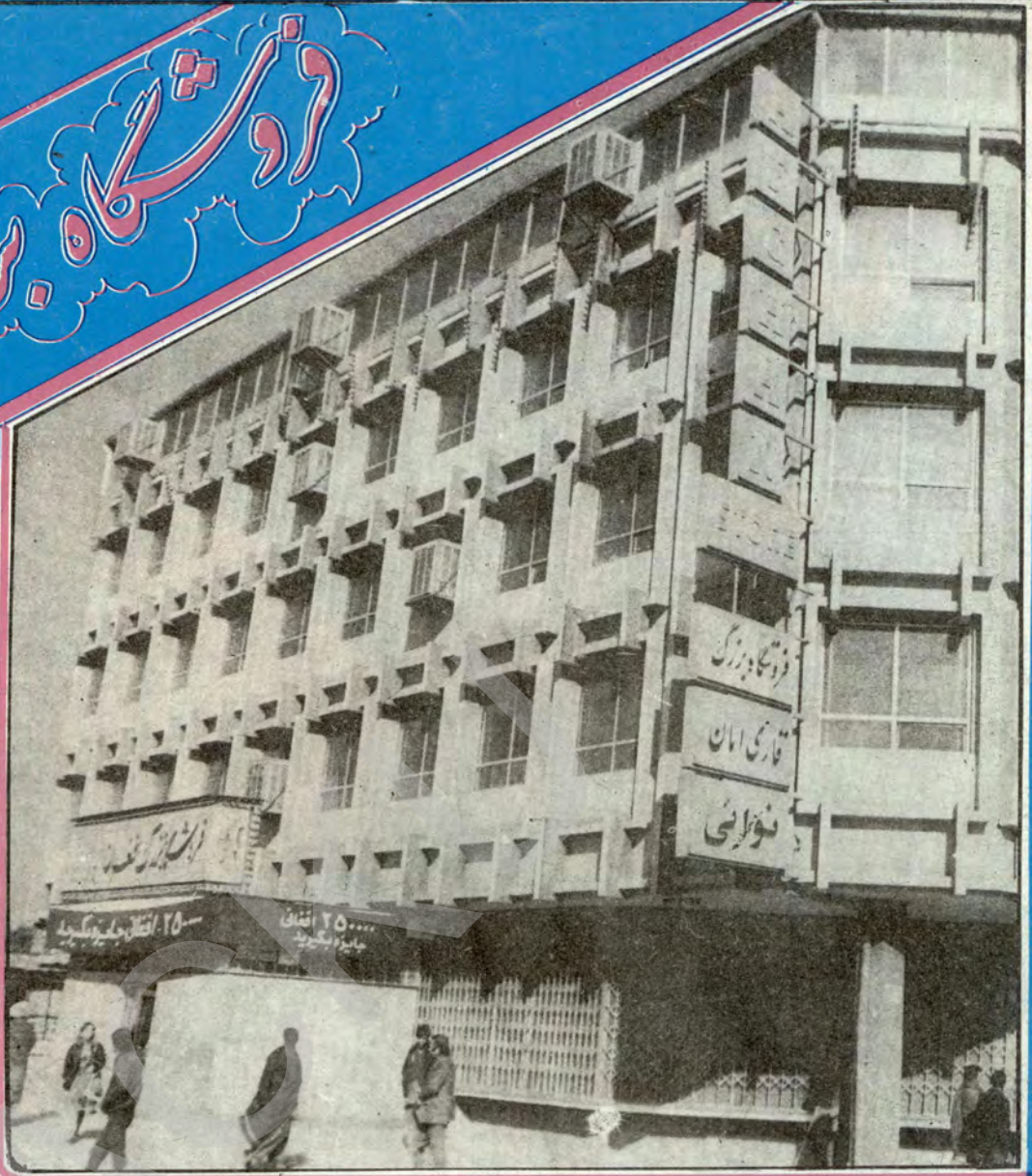
فروشگاه بزرگ افغان

بزرگترین مارکیٹ
فروش تمام اموال تولیدی
صنایع کشور

دوره گننا بهترین

اموالی در مشهورترین

چشمه زار هبانه



فروشی ان میدانی

با ۱۹۹۹ افغان

بهترین محل فروشی

و خوشی خود را در رستوران

فروشگاه بزرگ افغان برلزار نماید

رستوران فروشگاه بزرگ افغان
به روی مشتریان محترم باز است
و مهم بهترین دعوت های چاشت شما
را طبق فرمایش می پذیرد